

خطای بزرگ

محمد حسن نبوی

انتخابات ریاست جمهوری با تمام فراز و نشیبها به پایان رسیده؛ رئیس جمهور، کابینه را به مجلس جهت کسب رأی اعتماد معرفی نمود. در مذاکرات مجلس پیرامون وزرای پیشنهادی مباحث مختلفی مطرح گردید، اما مسأله‌ای که بیش از همه مورد تأکید نمایندگان مختلف و وزرای پیش نهادی قرار گرفت، بحث فتنه بود که در مورد همین مبحث به نظر اینجانب خطای بزرگی از هر دو طرف اتفاق افتاد که تأمل درباره آن ضروری و در این مقاله به صورت گذرا بدان قرار خواهیم پرداخت.

انقلاب اسلامی ما حوادث سرنوشت ساز فراوانی داشته است؛ لیکن دو حادثه بسیار بزرگ از میان آنها از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است که از جوانب مختلف قابل بررسی می باشد یکی «جنگ تحمیلی و دفاع مقدس» و دیگری «فتنه سال 1388».

الف. جنگ تحمیلی (دفاع مقدس)

در جنگ 8 ساله، تمام جهان از شرق و غرب برای نابودی انقلاب نوپای اسلامی متحد شده با همه امکانات مادی، تجهیزات جنگی و ارتباطات گسترده بین المللی به مقابله با نظام اسلامی پرداختند آمریکا و اروپا یکی از بهترین منابع درآمدی خود را از دست داده و امکان تاراج منابع کشوری ثروتمند مانند ایران را از دست داده بودند.

اتحاد جماهیر شوروی (شوروی سابق) هم به دلیل دفاع ایران از مردم مسلمان افغانستان، به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی پرداخت.

اتحاد جماهیر شوروی در زمان، اشغال افغانستان از ایران انتظار داشتند که در مورد ملت مظلوم افغانستان سکوت کرده و یا حداقل از آنها حمایت نکند. از آنجا که ایران حاضر نشد در مورد سرنوشت ملت افغانستان با شوروی معامله کند، مورد غضب قرار گرفت؛ از این رو آنها هم در جنگ تحمیلی از صدام و کشور عراق حمایت کرده، تجهیزات مدرن جنگی را در اختیار او قرار می‌دادند.

همه کشورهای عربی به جز سوریه، دلارهای بی‌حساب و بادآورده نفت را به صورت عجیبی در اختیار صدام قرار می‌دادند و ایران مظلوم با ایمانی راسخ، در برابر کفر و نفاق جهانی ایستادگی کرد و توطئه‌های آنان را به شکست کشاند.

ب. فتنه سال 1388

فتنه سال 88 از رویدادهای بسیار مهم و سرنوشت ساز بعد از جنگ 8 ساله به حساب می آید؛ همه گروه‌های مخالف ایران از سلطنت طلبها تا منافقین و کلیه مخالفین نظام در خارج از کشور، توسط اربابان نشان متحد گشته، بر حضور مردم در انتخابات و رأی دادن به فرد خاصی تأکید کردند نیروهای هدایت گر انقلاب مخملین در خارج از کشور، آموزش دیده و با دلارهای آمریکایی به کشور وارد گشتند.

همه کشورهای عربی به جز سوریه، دلارهای بی‌حساب و بادآورده نفت را به صورت عجیبی در اختیار صدام قرار می‌دادند و ایران مظلوم با ایمانی راسخ، در برابر کفر و نفاق جهانی ایستادگی کرد و توطئه‌های آنان را به شکست کشاند.

رسانه‌های استکباری با اتحادی فوق‌العاده، همگی را به شرکت در انتخابات و رأی دادن به کاندیدایی خاص ترغیب نمودند.

کشورهای عربی به حمایت رسانه‌ای و مالی از انقلاب مخملین پرداختند

در داخل کشور سعی گردید همه ظرفیتها از مخالفین تا گلایه مندان از مشکلات اقتصادی، برای حضور در انتخابات تشویق و آراء بر کاندیدایی خاصی تمرکز یابد

واخوردده‌های سیاسی فرصتی برای جولان یافتند

ما معتقدیم کسانی که در مقابل دشمن جنگیده و ایثارگرانه بیشترین مقاومت را داشته‌اند، سزاوار پذیرش مسئولیتهای حساس کشورند

بالاخره جبهه کفر، نفاق و فساد در سطح ملی و بین المللی به هم پیوستند و همه یکصدا سمت و سوی خاصی را نشان دادند.

در این شرایط حساس، افراد مختلف جایگاه سیاسی خود را نشان دادند، در این جنگ نرم عده‌ای در داخل کشور سردمدار و مدیران فتنه بودند و عده‌ای هم به دنبال آنها حرکت کردند و در مقابل گروه فراوانی از مردم، با ایمانی راسخ در برابر توطئه جهانی کفر و نفاق و فساد ایستادند، و بالاخره در 9 دسامبر سال

1388 مردم انقلابی ایران اسلامی با اتحادی مثالزدنی تیر خلاص بر جان فتنه شلیک کردند

مجلس و فتنه

پس از انتخابات ریاست جمهوری سال 1392، رئیس جمهور محترم با سرعتی قابل قبول وزرای پیشنهادی را به مجلس معرفی کرد.

در طول مذاکرات مجلس، مباحث مختلفی که مربوط به رأی اعتماد به وزراء پیشنهادی بود، مطرح گردید، اما یکی از مهم‌ترین مباحثی که بیشترین زمان را از مذاکرات مجلس به خود اختصاص داد، بحث فتنه بود

نمایندگان مجلس، عده‌ای از وزراء را طرفدار و دخیل در جبهه فتنه معرفی می کردند و گروه دیگری هم از نمایندگان مجلس سعی می کردند آنها را مبری جلوه دهند. وزرای پیشنهادی و رئیس جمهور سعی کردند اعلان کنند که وزراء در جبهه فتنه حضور نداشته و یا حضور آنها جدی نبوده است در این گیر و دار بالاخره اگر کسی ثابت می شد که از طرفداران و مدیران فتنه نبوده است، احساس می شد در محبت فتنه بدون مشکل بوده و می تواند وزیر باشد.

جان سخن و مشکل اصلی ما اینجاست که اگر فردی در جنگ 8 ساله (دفاع مقدس) اثبات کرد که در جبهه، یار صدام نبوده و در نقش ستون پنجم دشمن عمل نکرده است، آیا این امر می تواند امتیاز تلقی شود و به دنبال آن شایستگی برای تصاحب کلیدی ترین پستهای اجرایی کشور را دارد؛ گرچه در مقابل متجاوز لحظه‌ای نچنگیده باشد؟

ما معتقدیم کسانی که در مقابل دشمن چنگیده و ایثارگرانه بیش ترین مقاومت را داشته اند، سزاوار پذیرش مسئولیتهای حساس کشورند

در جنگ نرم هم وضعیت باید همین گونه باشد در فتنه ای که قصد براندازی داشته، به اعتقادات مردم جسارت شده، چندین نفر به شهادت رسیده‌اند، در سطح بین الملل برای کشور هزینه ایجاد کرده و اموال زیادی از بین رفته است؛ اگر در چنین فتنه‌ای نخبان سیاسی کشور با اطلاع از زوایای خصوصی این امر، تنها امتیازشان این باشد که با صدها اما و اگر اثبات کنند، هیچ نقش منفی نداشته اند، آیا چنین افرادی می توانند نخبه سیاسی تلقی شوند؟ فردی که هیچ گونه مقاومتی در جنگ نرم نداشته، می تواند شهروندی بی تفاوت تلقی شود، نه نخبه‌ای طلبکار و مدعی اشغال حساس ترین منصبهای نظام. اکنون چند آیه از قرآن کریم در این موضوع بیان می شود تا انشاءالله بیش از پیش به وظائف خود آشنا و بدان عمل نمائیم:

1. در آیات قرآن کریم، مؤمنین حقیقی کسانی قلمداد می شوند، که برای دین خود هزینه کرده‌اند؛ اعم از اینکه هجرت کرده باشند و یا چنگیده و یا به افرادی که مبارزه نمودند، امداد رسانی کرده‌اند. قرآن مجید می فرماید: ((وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَأُ وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ))؛^۱ «آنان که ایمان آورده اند و مهاجرت کرده اند و در راه خدا جهاد کرده‌اند و آنان که (مهاجران را) جای داده‌اند و یاریشان کرده‌اند، به حقیقت مؤمنانند، آمرزش و روزی نیکو از آن آنهاست.»

2. در جای دیگر قرآن کریم عافیت طلبانی که حاضر نیستند کوچک ترین خسارتی را برای دین خود تحمل کنند، با کسانی که در راه خدا با مال و جان خود جنگ کرده، مساوی ندانسته؛ بلکه آنان را بر عافیت طلبان فضیلت داده و دارای اجر بزرگ معرفی فرموده است.

آنجا که می فرماید: ((لَا يَسْتَوِي الْقَاعُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُولِي الضَّرِّ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا))؛^۲ «مؤمنانی که بی هیچ رنج و آسیبی از جنگ سر می تانند با کسانی که با مال و جان خویش در راه خدا جهاد می کنند برابر نیستند. خدا کسانی را که با مال و جان خویش جهاد می کنند بر آنان که از جنگ سر می تانند به درجاتی برتری داده است. و خدا همه را وعده‌های نیکو داده است. و جهادکنندگان را بر آنها که از جهاد سر می تانند به مزدی بزرگ برتری نهاده است.»

3. خداوند در مورد کسانی که هم انفاق کرده و جهاد نموده اند، اما عده‌ای قبل از پیروزی و گروهی بعد از پیروزی؛ نسبت به زمان این عمل واکنش نشان داده و قبل از پیروزی و بعد از آن را متفاوت معرفی و پاداش آنها را یکسان نمی داند و می فرماید:

((لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُولَئِكَ أَكْبَرَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَى وَ اللَّهُ بِمِمَّا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ))؛^۳ «از میان شما کسانی که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده‌اند، [با دیگران] یکسان نیستند. آنان از [حیث] درجه بزرگ تر از کسانی اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند. و خداوند به هر کدام وعده نیکو داده است، و خدا به آنچه می کنید آگاه است.»

نتیجه آنکه در مباحثات مجلس بهتر بود که ملاک انتخاب را به جای نقش منفی نداشتن در فتنه به طرف نقش مبارزه و جهاد در برابر دشمن داشتن، سوق می دادند و کسانی را لایق معرفی می کردند که در برخورد با فتنه، نقش بیش تری داشته‌اند؛ همانگونه که می بایست کسانی که در جنگ 8 ساله بیش ترین نقش را داشتند، محترم شمرده شده و این مردان آبدیده، پر تلاش، ایثارگر و امتحان داده، در شرایط سخت، گرمای داده شده، در اعطاء مسئولیتهای آنان اعتماد کرد

۱. أنفال / 74.

۲. نساء / 95.

۳. حدید / 10.

سیمای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در قرآن کریم (9)
حسن عرفان

اشاره:

در ادامه مباحث مربوط به سیمای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مبحث «تهمت بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله)» می‌پردازیم؛ این مباحث در شماره‌های گذشته ماهنامه میلغان ارائه گردید و اکنون ادامه آن تقدیم می‌گردد.

(ب) تهمت بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله)

دشمنان حقیقت و سپاه باطل، پیوسته در برابر حق، به متهم کردن حقیقتها و یاوران حقیقت، می‌پرداخته اند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نیز در برابر طوفانهای از تهمت‌ها قرار گرفتند. این تهمت‌ها شکل‌های گوناگونی داشت بدین سان:

1. می‌گفتند: قرآن، ساخته و پرداخته اوست.^۱
 2. قرآن از افسانه‌های کهن است.^۲
 3. محمد(صلی الله علیه و آله) قرآن را نگاشته و در پگاه و پسین بر او املا می‌شود.^۳
 4. او جادوگر و قرآن، جادوست یا او جادو شده است.^۴
 5. قرآن، سخنانی به هم ریخته چونان خواب‌های آشفته است.^۵
 6. محمد(صلی الله علیه و آله) سراینده و شاعر است.^۶
- خداوند متعال در ردّ این تهمت، می‌گوید:
- ((وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ))^۷
و می‌فرماید: ((وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ))^۸
7. محمد(صلی الله علیه و آله) از کسانی آموزش می‌بیند.^۹
 8. او کاهن است.^{۱۰} (راغب اصفهانی در معنای کاهن گفته است: کسی است که اخبار پیشینیان را با نوعی از گمان، بازگو می‌کند).^{۱۱}
 9. او دیوانه است.^{۱۲}
 10. خدا، او را دشمن داشته است.^{۱۳}

(ج) آزاردادنها

شیوه‌های گوناگون آزار:

1. آزارهای بدنی (شکنجه‌ها)؛^{۱۴}
2. استهزاء؛^{۱۵}
3. اعراض، بی‌اعتنایی، تحقیر و تحریم فکری، فرهنگی و دینی؛^{۱۶}
4. محاصره اقتصادی و اجتماعی؛^{۱۷}

-
۱. احقاف / 8؛ انبیاء / 5؛ طور / 33؛ شوری / 24؛ هود / 13؛ سبأ / 8؛ فرقان / 4؛ سجده / 3؛ ص / 7.
 ۲. انعام / 25؛ انفال / 31؛ نحل / 24؛ مؤمنون / 83؛ فرقان / 5؛ نمل / 68؛ احقاف / 17؛ قلم / 15؛ مطفین / 13؛ احقاف / 11.
 ۳. فرقان / 5.
 ۴. یونس / 2؛ ص / 4؛ یونس / 76؛ صافات / 15؛ احقاف / 7؛ صف / 6؛ مدثر / 24؛ فرقان / 8؛ قمر / 2؛ کافران، کلمه سحر را غالباً با وصف «مبین» گاه با وصف «مستمر» و «یؤثر» می‌آورده‌اند.
 ۵. انبیاء / 5.
 ۶. انبیاء / 5؛ طور / 3؛ صافات / 36.
 ۷. یسی / 69.
 ۸. حافه / 41.
 ۹. نحل / 103؛ دخان / 14.
 ۱۰. قرآن کریم در آیه 29 سوره طه و 42 سوره حاقه به این تهمت، اشاره می‌کند.
 ۱۱. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، دارالعلم، بیروت، 1412 ق، ص 442.
 ۱۲. حجر / 6؛ قلم / 51؛ مؤمنون / 25 و 70.
 ۱۳. نگاه کنید به آیات نخست سوره «ضحی».
 ۱۴. در آیات بسیاری، مطلق آزاررسانی به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) مطرح شده است.
 ۱۵. جائیه. 9؛ صافات / 14؛ انبیاء / 36.
 ۱۶. یوسف / 105؛ احقاف / 3؛ انعام / 4؛ شعراء / 5؛ قمر / 2؛ انبیاء / 2.
- قرآن و تاریخ، گواهی می‌دهد که مشرکان آغاز دوران اسلام، فکر و فرهنگ حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) را تحریم کرده بودند و دستور می‌دادند که به قرآن گوش فرا ندهید: ((وَ قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ))، فصلت / 26. این فرمانها، نقش عظیم و کار ساز قرآن را در نفوذ به جانها و اندیشه‌ها آشکار می‌سازد و می‌فهماند مهم‌ترین و کاراترین ابزار گسترش اسلام، قرآن بوده است نه شمشیر

5. الفای کلام و هوچی گری هنگام قرائت قرآن کریم؛^۲
6. ایجاد مزاحمت هنگام نماز حضرت رسول(صلی الله علیه و آله)؛^۳
7. مجادله (کشمکشها و گفتارهای لجاجت آمیز)؛^۴
8. سلام ناشایست به پیامبر(صلی الله علیه و آله)؛^۵
- برخی کفرپیشگان، هنگامی که به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می رسیدند به جای «سلام» از کلمه «سام» که معنای مرگ داشت و نفرین بود، استفاده می کردند.
9. زخم زبان و شماتت؛^۶
10. توطئه برای چشم زخم زدن؛^۷
11. تلاش برای ایجاد انحراف؛^۸
12. تبلیغ برای ایجاد تنگنای اقتصادی؛^۹
13. نفاق کاری و جاسوسی؛^{۱۰}
14. درخواستهای بیجا و بهانه جوییهایی مسخره؛
- بهانه تراشیها و درخواستهای ناشایست، یکی از کارهای احمقانه دشمنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بود. قرآن مجید، قسمی از آنها را بدین سان بیان می کند:
- الف) آنان می گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه چشمه ای از زمین برآوردی یا باغی از نخل و انگور داشته باشی که جویها در میان آن بخروشد، یا سنگهای آسمانی را فرود آری، یا خدا و فرشتگان را بیاوردی یا دارای خانه ای از طلا باشی یا به آسمان بالا روی.^{۱۱}
- ب) چرا قرآن، یکبارہ برای او فرود نیامده است؟^{۱۲}
- ج) چرا خداوند با ما سخن نمی گوید یا نشانه ویژه ای نمی آورد؟^{۱۳}

۱. کفرپیشگان از ارتباط مردم لرسول خدا(صلی الله علیه و آله) به شدت جلوگیری می کردند. سران قریش عهدنامه ای به خط منصور بن عکرمه و امضای هیئت عالی قریش نوشتند و در داخل کعبه آویزان کردند و سوگند یاد نمودند که ملت قریش، تا هنگام مرگ، طبق مواد زیر رفتار کنند:
 1. همه گونه خرید و فروش با هواداران محمد(صلی الله علیه و آله) تحریم می شود.
 2. ارتباط و معاشرت با آنان، اکیداً ممنوع می گردد.
 3. کسی حق ندارد با مسلمانان، ارتباط زناشویی برقرار کند.
 4. در تمام پیش آمدها باید از مخالفان محمد(صلی الله علیه و آله) طرفداری کرد.
 (بعد می افزاید): این محاصره، سه سال تمام طول کشید، فشار و سختگیری به حد عجیبی رسید ناله جگرخراش فرزندان «بنی هاشم» به گوش سنگدلان «مکه» می رسید؛ ولی در دل آنها چندان تأثیری نمی کرد، جوانان و مردان، با خوردن یک دانه خرما در شبانه روز، زندگی می کردند. گاهی یک دانه خرما را دو نیم می کردند.» (فروع ابدیت، جعفر سبحانی، دارالتبلیغ الاسلامی، قم، 1351 ش، ج1، ص353؛ به نقل از: سیره ابن هشام، دار احیاء تراث العربی، بیروت، ج1، ص350 و تاریخ طبری، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1408 ق، ج2، ص78)
۲. کفرپیشگان می گفتند: هنگام قرائت قرآن، جنجال به پا کنید، هیاهو بیافرینید تا پیام قرآن به گوش کسی نرسد. ر. ک: آیه 26، سوره فصلت.
 ۳. ((وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا))، جن/ 19؛ در تفسیر این آیه، حضرت علامه طباطبایی(صلی الله علیه و آله) نگاشته اند: مشرکان هنگامی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به نماز می ایستادند و قرآن می خواندند، گرد ایشان اجتماع و ازدحام می کردند و فریاد می کشیدند و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را به باد مسخره می گرفتند. المیزان، ج20، ص50.
 ۴. انعام/ 25؛ انفال/ 6.
 ۵. ((وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ))، مجادله/ 8.
 ۶. نگاه کنید به تفسیر سوره کوثر و آیه 49 سوره توبه.
 ۷. ((وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ))، قلم/ 51.
 یعنی نزدیک است کافران، هنگامی که آیات قرآن را می شنوند با چشم زخم، تو را نابود سازند. (آنان درباره تو) می گویند: بی شک او دیوانه است. برای دریافت تفسیر این آیه، نگاه کنید به المیزان، ج19، ص389 و 390.
۸. ((يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا))، نساء/ 27؛ یعنی آنان که از شهوتها، پیروی می کنند می خواهند شما انحراف عظیمی پیدا کنید
۹. ((هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَعُوا))، منافقون/ 7. آنان، همان کسانی هستند که می گویند: به کسانی که گرد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند
 ۱۰. بقره/ 14؛ توبه/ 16.
 ۱۱. اسراء/ 90 - 93.
 ۱۲. فرقان/ 31.
 ۱۳. بقره/ 118.

- (د) چرا گنجی بر او فرود نمی آید یا همراه او فرشته ای نیست؟
 (ه) چرا قرآن بر مرد بزرگی از دو شهر مکه و طائف نازل نشده است؟
 (و) می گفتند: قرآن دیگری بیاور یا این قرآن را تعویض کن.^۲
 (ز) می گفتند: خدایا، اگر این قرآن، حقیقت دارد بارانی از سنگ یا عذابی دردناک بر ما فرو فرست^۳
 (ح) می گفتند: باید کتابی از آسمان، بر آنان فرود آید.^۴
 (ط) می گفتند: خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر اینکه قربانی بیاورد و آتش صاعقه آن را در کام گیرد.^۵
 (ی) می گفتند: چرا عذاب زودتر نمی آید (استعجال).^۶
 15. فتنه خوبی؛^۷
 16. نیرنگ برای بازداشتن رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) از تبلیغ رسالت یا برای کشتن یا بیرون راندن آن حضرت از شهر؛^۸
 17. اخراج؛^۹
 18. پیمان شکنی؛^{۱۰}
 19. شایعه سازی و جنگ روانی؛^{۱۱}
 20. اختلاف انگیزی؛^{۱۲}
 21. تجزیه مذهبی ایجاد جنگ مکتب با مکتب؛^{۱۳}
 22. دین سازی؛^{۱۴}
 23. ایجاد ترس؛^{۱۵}
 24. جنگ؛^{۱۶}
 برافروختن آتش جنگ، حمله و تهاجم به کیان اسلام و مسلمانان، از دیگر جنایتهای کینه توزانه دشمنان پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) بود. آنان بارها پیکر نورسته اسلام و مسلمانان را خونین کردند و بر جامعه نوپای اسلامی هجوم آوردند و کارزارهای فراوانی را برانگیختند. آنان در همه این پیکارها قصد براندازی مکتب و نابودسازی حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) را داشتند.
 25. تحریف؛^{۱۷}
 تحریف، گونه های متفاوتی دارد. گاهی سخن را تعریف می کنند بدین شکل که:
 الف) چیزی از آن می کاهند.
 ب) چیزی بر آن می افزایند.
 ج) جا به جا می کنند.
 د) به معنای دلخواه و غیرواقعی تفسیر می کنند.

-
۱. زخرف/ 31.
 ۲. یونس/ 15.
 ۳. انفال/ 32.
 ۴. نساء/ 153.
 ۵. آل عمران/ 183.
 ۶. نحل/ 1.
 ۷. توبه/ 48؛ عمران/ 7.
 ۸. ((وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ)) .
 انفال/ 30.
 ۹. توبه/ 13 و 14؛ اسراء/ 76.
 ۱۰. توبه/ 10 و 13.
 ۱۱. احزاب/ 60؛ نساء/ 83.
 ۱۲. حشر/ 11؛ توبه/ 107.
 ۱۳. ((وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيفًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ سُبُوهُ مِنْ قَبْلِ)) .
 توبه/ 107. کسانی که مسجدی ساختند زیان خیز، کفرآمیز و تفرقه انگیز در میان مؤمنان، آنجا کمینگاهی بود برای آنان که از پیش با خدا و رسولش، جنگ داشتند
 ۱۴. دین سازی و ادعای پیامبری از شگردهای پیوسته دشمنان اسلام، در برابر اسلام بوده است این نیرنگ فاجعه آمیز، در زمان شخصی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در ادعای پیامبری به وسیله مسیلمه کذاب، اسود عنسی و سجاح تجلی کرد
 ۱۵. زمر/ 36.
 ۱۶. مائده/ 64؛ آل عمران/ 123؛ احزاب/ 9 - 20؛ آل عمران/ 152 و 153 و توبه/ 25.
 ۱۷. بقره/ 75.

و گاهی شخصیتها و حقایق را دگرگونه جلوه می دهند، بدین گونه که دوست را دشمن، کوچک را بزرگ، بی دین را دیندار، عادل را ظالم و دشمن را دوست، بزرگ را کوچک، دیندار را بی دین و ظالم را عادل معرفی می کنند.

در قلمرو اسلام، دشمنان نتوانستند قرآن را تحریف کنند؛ ولی تحریفهای فاجعه خیز دیگری را شکل دادند.²⁶ تجزیه قرآن و پذیرش بعضی و طرد بعضی از آن¹

فرمان به شکیبایی و پایداری

خداوند متعال به پیامبرش فرمان شکیبایی و پایداری می دهد. این فرمانها در قرآن مجید، بسیار نکته آموز، روح نواز و توان بخش است و همراه با حکمتهایی ابراد شده است.

((وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ))؛² «بر آنچه می گویند شکیبیا باش.»

این سخن که چندین بار در قرآن شریف تکرار شده است صبر در برابر تهمتها و گفتار ناروا و جانگزای دشمنان را به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) توصیه می کند.

برافروختن آتش جنگ، حمله و تهاجم به کپان اسلام و مسلمانان، از دیگر جنایتهای کینه توزانه دشمنان پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) بود. آنان بارها پیکر نورسته اسلام و مسلمانان را خونین کردند و بر جامعه نوپای اسلامی هجوم آوردند

((فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ))؛³ «پس در اطاعت و اجرای فرمان پروردگارت، شکیبیا باش.»

و در چند آیه، تکرار شده است که: ((فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ))؛⁴ «صبر پیشه کن وعده خداوند، حق است.»

((فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ))؛⁵ «پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولوا العزم صبر کردند.»

((فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا))؛⁶ «پس شکیبایی جمیل و شایسته، پیشه کن.»

((وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ))؛⁷ «شکیبیا باش تا خداوند، حکم کند و او بهترین حاکمان است.»

((وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ))؛⁸ «صبور باش. بی شک، خداوند، پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.»

((فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ))؛⁹ «صبر داشته باش. بی تردید، فرجام (نیکو) از آن پرهیزکاران است.»

((وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ))؛¹⁰ «و تنها برای پروردگارت شکیبایی کن.»

((وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ))؛¹¹ «و صبر پیشه ساز و صبر تو تنها به یآوری اوست.»

((وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ))؛¹² «خودت را به شکیبایی وادار در معاشرت با کسانی که صبح و شام، پروردگارشان را می خوانند و خشنودی او را می خواهند.»

((فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ))؛¹³ «پس بدین جهت، مردم را به دین الهی فرا بخوان و همان گونه که مامور شده ای پایداری کن.»

((فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنِ تَابَ مَعَكَ))؛¹⁴ «پس تو همان گونه که فرمان یافته ای پایداری کن و کسانی که همراه تو به سوی خدا آمده اند (نیز باید پایداری کنند.»¹⁵

دلنوازیهای الهی از رسول اعظم(صلی الله علیه و آله)

خدای بزرگ بر زخمهایی که دشمنان بر قامت بلند و صبور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشانده اند، مرهم می نهد و با نوازش و دلداری، او را به پایداری فرا می خواند.

۱. حجر/ 91.

۲. مزمل/ 10؛ ق/ 39؛ ص/ 17؛ طه/ 130.

۳. انسان/ 24؛ قلم/ 48؛ طور/ 48. در این آیه، پس از فرمان به صبر آمده است: ((فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا))؛ یعنی شکیبیا باش مسلم تو در محضر و دیدگاه ما هستی.

۴. روم/ 60؛ غافر/ 55 و 77.

۵. احقاف/ 35.

۶. معارج/ 5.

۷. یونس/ 109.

۸. هود/ 115.

۹. همان/ 49.

۱۰. مدثر/ 7.

۱۱. نحل/ 127.

۱۲. كهف/ 28.

۱۳. شوری/ 15.

۱۴. هود/ 112.

۱۵. در روایتی منسوب به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) سوره هود، در شمار سوره هایی شمرده شده است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را به پیری کشاند. ر. ک: بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404 ق، 16، ح 28، باب 8، و ج 92، ح 10، باب 23.

((وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي صَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ))؛^۱ «بر آنان غمگین مباش و از نیرنگ‌هایشان احساس دلتنگی و تنگنا مکن.»
 ((وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ))؛^۲ «گفتار آنان تو را اندوهگین نسازد . بی شک، همه عزت‌ها ویژه خداست. او شنوا و داناست.»
 ((يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ))؛^۳ «ای فرستاده خدا، آنان که در قلمرو کفر شتاب می‌کنند تو را غمگین نسازند.»
 ((وَ مَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنُكَ كُفْرُهُ))؛^۴ «کفرپیشگی کسی که کفر می‌ورزد تو را غمگین نسازد.»
 ((وَإِنْ يُكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ))؛^۵ «واگر تو را تکذیب می‌کنند (غمگین مباش) پیامبران پیش از تو نیز تکذیب شدند و همه کارها به سوی خداوند باز می‌گردد.»
 ((وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ))؛^۶ «و ما هر يك از سرگذشت‌های پیامبران را برای تو بازگو می‌کنیم تا دلت را استوار سازیم (دلگرم و پایدار کنیم).»
 رفتار پیامبر(صلی الله علیه و آله) در برابر مخالفان و دشمنان چشم پوشی از خطا، پوزش پذیری و گذشت - به ویژه اگر همراه قدرت باشد - از کمالات انسانی و اسلامی است. حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) که اسوة انسانها و دارای ارزشمندترین و والاترین خصلت‌هاست، در این صفت، تجلی عظیمی دارد و خداوند که پرورش دهنده اوست، پیوسته وی را به عفو و چشم پوشی فرا خوانده است.^۷
 گذشت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دو گونه بود:

1. خاص؛

2. عام؛

در عفو خاص، آن حضرت، تبه کاران خاصی را می‌بخشود و پوزش آنان را می‌پذیرفت؛ مانند پوزش پذیری آن حضرت از «وحشی» قاتل حمزه سید الشهداء، با اینکه «وحشی» بسیار نابکارانه عموی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) را کشته بود؛ ولی آن حضرت او را بخشید و مثل گذشت آن حضرت از «هبار بن اسود» که در هنگام هجرت زنان، از مکه به مدینه، دختر رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) را به وحشت انداخت و زینب در آن رخداد، بچه اش سقط شد. با این همه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از وی گذشت و وی را عفو کرد.^۸
 در یکی از جنگ‌ها حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) از سپاه خویش کناره گرفت، ریزش شدید باران باعث سیل شد و مملکت آن حضرت با سپاهشان جدایی افتاد. در آن هنگام، یکی از دشمنان با شمشیر برهنه بر آن حضرت که بدون سلاح بود، حمله برد و بر سینه آن حضرت نشست. آن گاه پرسید: چه کسی تو را از چنگ من می‌رهاند؟ حضرت فرمود: خداوند. ناگهان، شمشیر از دستش افتاد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر وی چونان شیر، یورش برد، قهرمانانه بر سینه اش نشست و پرسید: چه کسی تو را از دست من رهایی می‌بخشد؟ او گفت: بخشش شما. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) او را رها کرد و شمشیرش را نیز به او عطا کرد. آن مرد به سپاه خویش برگشت و گفت: من از پیش بهترین مردم می‌آیم.^۹

۱. نحل/ 127؛ نمل/ 70.

۲. یونس/ 65.

۳. مائده/ 41.

۴. لقمان/ 23.

۵. فاطر/ 4؛ و.ر. ک: فاطر/ 25؛ انعام/ 10 و 33 - 35؛ حج/ 42.

۶. هود/ 120.

۷. اعراف/ 199؛ آل عمران/ 159؛ مائده/ 13؛ زحرف/ 89.

۸. ر. ک: تاریخ جنگ‌های پیامبر(صلی الله علیه و آله)، مغازی، کتابخانه حضرت عبدالعظیم(علیه السلام)، تهران، ج 2، ص 857 و 858.

۹. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، 1416 ق، ج 1، ص 412.

اخلاق در قرآن (2)

سید تقی موسوی

اشاره:

در شماره گذشته خلاصه ای از بخش اول کتاب «اخلاق در قرآن» آیت الله مصباح یزدی ارائه گردید و در آن به صورت پرسش و پاسخ 28 سؤال و جواب درج شد. اکنون ادامه این موضوع تقدیم می گردد.

29. نیرومندترین انگیزه کار شایسته چیست؟ و چگونه به وجود می آید؟
محبت خدا و اولیاء الله، نیرومندترین انگیزه ای است که در برابر گناهان و جاذبه های منحرف کننده به انسان استقامت، ایستادگی و پایداری می دهد تا بر آنها مسلط شود، و راه ساده تحصیل این محبت، اندیشیدن درباره نعمها، لطفها و توجّهاتی است که خداوند به انسان میذول داشته است.
در حدیث قدسی آمده است: خدای متعال خطاب به حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: «حَبِّبِي إِلَيَّ خَلْقِي؛ مرا در دل خلق محبوب کن!» و چنان کن که آنها مرا دوست بدارند. حضرت موسی (علیه السلام) پرسید: چگونه؟ خداوند فرمود: نعمتهای مرا به آنان یادآوری کن و مورد توجّهشان قرار بده. (انسان، بنده احسان است و محبت به احسان کننده، فطری هر انسانی است).

30. قرآن عوامل سقوط اخلاقی را چه چیزهایی می داند؟

طبق آیات قرآن موانع ایمان و عوامل سقوط به طور کلی در سه عنوان عام و وسیع و در عین حال مربوط و مرتبط با یکدیگر قرار می گیرد:

1. هوای نفس: میلیهای غریزی و کششهای کور و ناآگاهانه که فقط ارضای خود را می خواهند و بس. (بدون کاربرد عقل).

2. دنیا (حیات نزدیک تر): اگر به خطا، وسیله را هدف و راه را مقصد بپنداریم.

3. شیطان: عمده کار ابلیس، وسوسه انسان است. (از راه تزئین اعمال زشت، دادن وعده های دروغ و ترساندن انسان).

31. از چه راه می توان با هواهای نفسانی مبارزه کرد؟

راه مبارزه با هواهای نفسانی این است که کششهای دیگری در مقابل آنها باشد و تقویت شود و بر آنها پیروز گشت. این میلیهای مدافع در اصل در فطرت ما هستند؛ ولی خفته و بی اثرند. و به وسیله درک و شعور (علم و تفکر)، زنده و برانگیخته می شوند.

و چون علاوه بر فکر و علم به اصول (توحید، نبوت و معاد)، باید انگیزه عملی متناسب با این افکار و اصول نیز در ما زنده شود. و با توجه به این که ریشه تمام فعالیت های انسان، خوف و رجا است، باید فکری کنیم که ترس و امید را در ما برانگیزد، مثلاً فکر کنیم در اینکه اگر ایمان بیاوریم، چه می شود، چه ثمر و نتایجی دارد و اگر نیاوریم چه؟

زیرا توجه به آثار و نتایج خوب ایمان در نقش انگیزه ای نیرومند ما را به تحصیل اختیاری ایمان واداشته و فکر در آثار نامطلوب کفر، ما را از آن باز می دارد.

32. «دنیا» یعنی چه؟

دنیا مؤنث «أَدْنَى» و صفت تفضیلی است. کلمه دنیا در نقطه مقابل کلمه آخرت به کار می رود. و موصوف آن، وصف حیات می باشد، و حیات دنیا؛ یعنی حیات نزدیک تر. پس می توان گفت: دنیا و آخرت دو وصف برای زندگی یک موجود هستند که می تواند دو گونه حیات داشته باشد: یکی زندگی فعلی و نزدیک تر او و دیگری زندگی دورتر و آینده اش. (حیات دنیایی و آخرتی).

33. «دنیا» به کدام معنا مورد مذمت قرار گرفته است؟

زندگی در این جهان نه تنها مرفی نیست؛ بلکه ارزش مثبت نیز دارد؛ چون اگر دنیا نباشد کسی به بهشت نمی رود. نعمتهای بهشت، پاداش کارهای نیک دنیایی و مقامات اخروی، حاصل تلاشهای انسان در دنیا است، پس دنیا ارزشی فوق العاده دارد؛ زیرا می توان در عمر محدود و کوتاه دنیا، سعادت بی نهایت و لذت جاودان آخرت را به دست آورد.

بنابراین، زندگی دنیا مذمت ندارد؛ بلکه میان انسان و دنیا رابطه ویژه ای است که مذمت دارد، پس اگر نظرم را به خود دنیا بدوزیم و آن را برای خود هدف اصلی و نهایی قرار دهیم، این بینش ما خطا است؛ چون به خطا، وسیله را هدف و راه را مقصد پنداشته ایم. چنین دنیایی در جای اصلی خود قرار نگرفته است و لذا مذمت می شود.

چراکه این گونه دنیا طلبی انسان، امّ الفساد است و کفر، نفاق، عصیان، فسوق، فجور و نظایر آنها همگی از این طرز تلقی دنیا ناشی می شوند.

34. کار شیطان چیست، راه نفوذش کدام است و نتیجه کارش چه می باشد؟

از نگاه قرآن، شیطان (ابلیس)، موجودی از طایفه جنّ می باشد که از آتش آفریده شده اند، و عمده کار او وسوسه کردن انسان است، از راه تزئین زشتها و دادن وعده های دروغ و ترساندن از آینده.

شیطان از راه هواهای نفسانی در انسان نفوذ می کند و کار و تلاش نفس را تأیید کرده و یا تغییر می دهد. نتیجه کار شیطان، غفلت و دوری از یاد خدا، جذب شدن به دنیا و جلب توجه بیش از حد به مادیات است.

35. طرح به کار برده شده در کتاب اخلاق در قرآن (معارف قرآن (7))، برای دسته بندی مسائل اخلاقی را توضیح دهید!

آیت الله مصباح یزدی، موضوعات اخلاقی را بر اساس تنوع متعلقات افعال اخلاقی، رده بندی و تنظیم کرده است، و چون متعلق افعال اختیاری یا خود فاعل است و یا دیگران و یا با خدای متعال ارتباط پیدا می کند، به تناسب، آنها را «اخلاق فردی» و «اخلاق اجتماعی» و «اخلاق الهی» نام گذاری کرده است.

1. اخلاق الهی؛ همان کارهای انسانی است که به خدا مربوط می شود، مثل یاد و توجه به خدا، خشوع و خوف از خدا، رجا و ایمان به خدا و عباداتی که براساس آنها انجام می شود، مثل: نماز و روزه.

2. اخلاق فردی؛ کارهایی است که به خود شخص مربوط می شود (ولو اینکه با خدا و احیاناً با مردم نیز ارتباط پیدا کند). مثل شکم بارگی و شهوترانی. چه انسان پرخور باشد یا کم غذا و دنبال شهوت برود یا نرود، دراصل به خود شخص (درونی) مربوط است.

3. اخلاق اجتماعی؛ اموری که محور اصلیش ارتباط انسان با دیگران است و از معاشرت با دیگران و در زندگی اجتماعی پدید می آید، مثل احسان به دیگران، احترام یا توهین به دیگران
36. خدانشناسی در اخلاق از چه ارزشی برخوردار است؟

با توجه به اینکه: الف) ریشه تمام ارزشهای اخلاقی، ایمان به خدا است و از دیدگاه اسلام تا کاری به انگیزه ایمان انجام نگیرد، ارزشمند نخواهد بود؛

ب) ایمان، متوقف بر معرفت و شناخت است، تا آنجا که نقص و کمال معرفت بالطبع در نقص و کمال ایمان دقیقاً مؤثر است.

نتیجه طبیعی این دو مقدمه آن است که علم و معرفت نسبت به متعلق ایمان در زمره اصول و ریشه های ارزشهای اخلاقی شمرده می شود.

37. چه عوامل و انگیزه هایی انسان را وادار به تلاش در مسیر شناخت خداوند می کند؟

الف) حقیقت طلبی فطری؛ غریزه کنجکاوی (خالق هستی، حق و حقیقت چیست؟).

ب) حب ذات؛ انسان به حفظ انسانیت خود و فرق داشتن با حیوانات میل شدیدی دارد. (زندگی متکی بر گزینش عقلانی).

ج) حق شناسی فطری؛ به جای آوردن سپاس و شکر مُنعم (سپاسگذاری از احسان).

د) تمایل به تقرب؛ نزدیک شدن به یک مقام بلند مرتبه و موجودی کامل و قدرتمند (انگیزه برای شناخت آن).
هـ) انگیزه منفعت طلبی؛ انگیزه دفع و ضرر و جلب منفعت. (انگیزه جلب منافع مادی و معنوی اطاعت از خداوند).

و) رنج گریزی (رفع ألم): انسان در تلاش دائمی برای ایجاد امنیت از دردها و رنجها می باشد.

ز) میل به آسایش و آرامش روانی؛ ایمان به خدا، تکیه گاهی محکم و مایه آرامش خاطر انسان است: ((
الْأَبْدَانُ لِلَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ))؛

ح) کسب منافع و مصالح بشری؛ ایمان به خدا، عامل درمان دردهای اجتماعی و فسادها می باشد. این سه مورد اخیر، انگیزه های عمومی بوده، در مردم بسیار دیده می شود.

38. موانع معرفت به چند دسته تقسیم می شود؟ موارد هر کدام را نام ببرید؟

الف) به طور کلی موانع معرفت، به دو دسته تقسیم می شوند:

1. دسته ای از شناختهایی هستند که مانع رویش فکر و اندیشه انسان و یا مانع قوت و یا باعث ضعفشالونهمی یعنی موانعی که از سنخ بینش و شناخت هستند

محبت خدا و اولیاء الله، نیرومندترین انگیزه ای است که در برابر گناهان و جاذبه های منحرف کننده به انسان استقامت، ایستادگی و پایداری می دهد تا بر آنها مسلط شود

2. گرایشاتی که مانع معرفت صحیح و یا باعث ضعف آن می شوند؛ یعنی موانعی که از سنخ «گرایشات» هستند.

ب) موانع بینشی (شناختی):

1. حس گرایبی؛ 2. تقلید کورکورانه (به خاطر سستی خرد و اندیشه)؛ 3. اعتماد به ظن.

موانع گرایشی؛ 1. لذات آنی و هوسهای زودگذر و لحظه ای (اسیر غرایز کور)؛ 2. آینده نگری افراطی مادی (و غفلت از آخرت)؛ 3. دشمنی و انزجار نسبت به خدا و پیامبر و دین (اسیر گرایشات منفی و عناد و دشمنی).

39. اینکه حس گرایبی انسان را از معرفت صحیح باز می دارد، منظور چیست؟

منظور از آن، دو چیز است:

1. گرایش فکری افراطی نسبت به ادراکات حسّی؛ به طوری که منشأ اصلی تمام ادراکات بشری را در

ادراکات حسّی منحصر بکنیم؛ مثل مکتب «حسّیون» در مقابل «کتب عقلیون».

2. گرایش عملی افراطی به ادراکات حسّی؛ به این معنا که مدرکات حسّی ما به منزله مواد خام برای عقل

تحلیل گر می باشند و در واقع مثل نردبانی برای رسیدن به مرحله اندیشیدن عمل می کنند. حال اگر به جای بهره برداری ابزار برای رسیدن به مراحل تفکر، آنچنان غرق در خود ادراکات حسّی شدیم و دیگر از

اندیشیدن باز ماندیم، در این صورت ادراکات حسّی به صورت مانعی برای معرفت عمل می کنند.

40. موانع گرایشی معرفت را نام ببرید!

الف) لذات آنی و هوسهای لحظه ای: در برخی از انسانها این گونه لذات و هوسها طغیان می کنند و بدون حد و مرز فرصتها را از وی سلب نموده، مانع اندیشیدن و آینده نگری وی می شوند.
ب) آینده نگری افراطی: افرادی که در لذات آنی و هوسهای لحظه ای غرق نیستند؛ ولی فکر و ذکر اندیشه آنان اغلب در مسائل دنیوی خلاصه می شود؛ یعنی کسب ثروت، تحصیل قدرت و به دست آوردن مقام، آنچنان ایشان را به خود مشغول می سازد که از خدا، قیامت، معنویت و آینده خویش کاملاً غافل می شوند.

ج) دشمنی و انزجار نسبت به خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دین: افرادی که فکرشان در اسارت گرایشهای مادی (جاه طلبی، دنیا دوستی و مال پرستی) باشد؛ ولی ظهور و بروز این گرایشهای منفی و عناد و دشمنی با دین قرار دارد، هر چند این عناد ممکن است به نوبه خود انعکاس از همان گرایشهای در شکل دشمنی مستقیم و عداوت با خدا و خداپرستان و تکذیب آنها نمایان می شود.

41. قساوت قلب را توضیح داده، ثمره آن را بیان کنید!
گاهی وجود یک معرفت و ادراک، چنان قلب و روح را برمی انگیزد که حالتی متناسب با آن معرفت پیدا می کند؛ ولی گاهی چنین آمادگی ای وجود ندارد و زمینه روانی انسان طوری است که با وجود همان علم و معرفت، آن حالت و احساس خاص را پیدا نمی کند. در چنین وضعی، آن قلب را «قسوی» و این انحرافی را که در آن به وجود آمده «قساوت» می نامند.

قساوت قلب موجب می شود تا در مورد مقتضی، حالت خوف، خشیت، اشتیاق و نظایر آنها در دل انسان حاصل نشود، مثل عکس العملهای مختلفی که افراد به یک وعظ نشان می دهند.

42. ریشه حالت خشیت و یا محبت به خداوند چیست؟
الف) «خشیت» آن حالتی است که از «درك عظمت الهي» و حقارت خویش برای انسان پیدا می شود و با ترس از عقاب و عذاب فرق می کند.

ب) اگر توجه انسان به این باشد که «خدا، دارای تمام صفات کمالیه و منشأ تمام جمالها و خوبیها است و هر چیز دوست داشتنی در او جمع است.» در دل خود «محبت» به خدا را می یابد.

43. آثار روانی و رفتاری معرفت به افعال الهی را بشمارید!
1. حالت شکر و سپاس: با توجه به اینکه ولی نعمت و مُعم اصلی خدا است، معرفت به این نکته برای انسان حالت سپاس گزاری به وجود می آورد.

2. عبادت و بندگی: نتیجه خضوع و شکر، عبادت می باشد و انسان کرنش در برابر خداوند و محبت به او را به صورت کارهای عبادی ظاهر می سازد.

3. خوف و رجا: خوف (ترس از محرومیت) و رجا (امید به آینده ای بهتر) از علم به قدرت خدا و اینکه سعادت و شقاوت انسان در دنیا و آخرت به دست او است، پدید می آید.

4. تضرع: به معنی احساس کوچکی و درماندگی و در واقع یک حالت قلبی است که در پی خوف و خشیت به وجود می آید.

44. با توجه به نقش تربیتی «خوف»، قرآن چه ویژگیهایی برای آن می شمارد؟
الف) خوف و خشیت، باعث سعادت ابدی انسان می شود؛

ب) شرط پذیرش دعوت انبیا و تأثر از اندازهای آسمانی است؛

ج) عامل انجام و شتاب در کار خیر است؛

د) باعث عدم ترس از غیر خدا است؛

هـ) شرط عبرت آموزی از حوادث می باشد.

45. نتیجه «رجاء» در شخص و جامعه را توضیح دهید!
«رجاء» حالتی روانی است که از علم و معرفت نسبت به مبدأ و معاد حاصل می شود و اساس تمام تلاشهای مفید و پرثمر انسانی است که منشأ اصلاح امور خالق در جامعه و وصول شخص به سعادت ابدی می گردد، چنانکه ناامیدی و یا قطع امید نسبت به خدا و روز قیامت، منشأ تمام فسادها، تبهاریهها و منتهی شدن کار انسان به شقاوت ابدی است.

46. علت «قساوت قلب» چیست و علاج آن چگونه امکان پذیر است؟
قساوت قلب، دو عامل دارد:

الف) عامل مادی: که بیشتر با بدن ارتباط دارد، مانند (شکم بارگی و شهوت رانی).
ب) عامل روانی: عبارت است از تعلق دل به آنچه که با احساسات معنوی و امور اخروی تعارض و تراحم دارد، مانند: گناه، لقمه حرام و ...

به طور کلی عامل نخست، احساس و عاطفه انسان را ضعیف می کند و عامل دوم، مسیر احساسات و عواطف را از سوی خدا، آخرت و معنویات به سوی امور مادی و امیال زودگذر دنیوی منحرف می سازد.

در نتیجه، برای پیشگیری و علاج «قساوت قلب» که از بیماریهای خطرناک روحی می باشد، لازم است روی این دو عامل تکیه کنیم! 1. سعی کنیم بدن بیش از حد از تمتعات و لذایذ مادی و جسمانی اشباع نشود؛

2. سعی کنیم به مادیات و امور مخالف و مزاحم با معنویات دلبستگی پیدا نکنیم و این گونه تعلقات را از صفحه دل برداریم. ان شاء الله.

حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) در سخن عالمان
سید جواد حسینی

سخنان بسیار نغز و ژرفی از علما و مراجع عظام درباره حضرت معصومه(علیها السلام) نقل شده است که انعکاس تمامی آنها در توان این مقاله نیست؛ اما نمونه هایی در ذیل ارائه می گردد:

1. عظمت حضرت معصومه(علیها السلام) ؛

دختری از اهل بیت آفتاب

وارث در

حیا گنج حجاب

شیخ عباس قمی(رحمه الله) می فرماید: «افضل دختران حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) سیده حلیله معظمة فاطمه بنت امام موسی(علیه السلام) معروفه به حضرت معصومه(علیها السلام) است که مزار شریفش در بلدة طيبة قم و دارای قبة عالیه... است و روشنی چشم اهل قم و ملاذ و معاذ عامّة خلق است و در هر سال جماعات بسیار از بلاد بعیده شد رحال کنند و تعب سفر کشند، به جهت درک فیوضات از زیارت آن معظمة(علیها السلام).»^۱

علامه محقق شوشتری(رحمه الله) می گوید: «در میان فرزندان امام کاظم(علیه السلام) با آن همه کثرتشان، بعد از امام رضا(علیه السلام) کسی همسنگ حضرت معصومه(علیها السلام) نمی باشد.»^۲ سپهر، صاحب «ناسخ التواریخ» می نویسد: «حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) حضرت ولیة الله تعالی و صفیه خاتون خلق جهان و ناموس خداوند عالمیان، عابده زاهده متقیة عازمه کامله مستوره مخدّره معصومه، فاطمه دختر حضرت موسی بن جعفر کاظم(علیه السلام) را مقامی و منزلتی متعالی و شأنی رفیع و مکانی عظیم است که خداوند عطایش فرموده است.»^۳

آیت الله شیخ جواد تبریزی(قدس سره)، درباره مقام و عظمت آن بانو می گوید: «حضرت معصومه(علیها السلام) پرورش یافته امامت و دختر امام و خواهر امام و عمّه امام است که از هر جهت که بررسی شود، او مرتبط به پرچمداران امامت شیعه است و همگی آنان اسوه تقوا و فضیلت و ولایت اند. این شخصیت گران قدر به عبادت، خشوع، شب زنده داری و روزه داری معروف بود... و از خصوصیات دیگر این بانوی گرامی، محدّثه بودن است.»^۴

آیت الله فاضل لنکرانی(رحمه الله) : «به نظر من، نباید دایرة کرامت را به امور مادی محدود کنیم، مثلاً ایشان کوری را بینا کند یا مریضی را شفا دهد و مسائل دیگری مثل اینها که بسیار فراوان است؛ ولی ایشان کرامتهای بالاتر از این دارند که آنها باید مورد توجه واقع شود... ما قمیه می دانیم که واقعاً در کنار سفره حضرت نشسته ایم و این همه آثار و برکاتی که شامل ما شده، همه به برکت حضرت معصومه(علیها السلام) است؛ و الا قم نه آب و هوای مناسبی دارد و نه جای دیدنی حسابی دارد. وجود قبر مطهر کریمه اهل بیت(علیها السلام) در اینجا مزیتی است که در جاهای دیگر پیدا نمی شود، جز آنجایی که امام مدفون است.»^۵

نکته بسیار دقیقی است که این فقیه ژرف اندیش بیان نموده است؛ چرا که در آشفتگی بازار امروزی که برخی افراد غیر متعهد و گاه متعهد تمام عظمت اهل بیت(علیهم السلام) را در کرامت مادی داشتن و شفافبخشی خلاصه می کنند، و جهت دیگر عظمت امامان و امامزادگان برتر را نادیده می گیرند ذکر این نکته بسیار راهگشا است.

استاد آیت الله جواد املی(مد ظله) نیز مثل این دقت را به خرج داده و درباره حضرت معصومه(علیها السلام) توجه به این نکته را متذکر شده است، آنجا که می گوید: «در بین امامزاده ها وجود مبارک امام هشتم در تجلیل از خواهرش مستقیماً دخالت کرده و زیارت مأثور برای او دارد. فرمود: که از خواهرم با این وضع زیارت کنید. تمام برکات که از قم به امت اسلامی رسیده، به خاطر وجود قبر او در این شهر است و نشانگر آن است که حیات و ممات اینها یکسان است. به زیارت بسنده کردن حداقل آن است. اینها به علوم زیادی اشراف دارند و خیلی چیزها یاد می دهند. خیلی مشکل هم حل می کنند. اینکه چهارتا مریض را شفا می دهند، مشکل مالی کسی را برطرف می کنند، این نزول همّت ماست؛ وگرنه کرامت واقعی آن است که بیابانی خشک و غریب می شود حوزه کهنسال نجف.»^۶

آیت الله مکارم شیرازی(مد ظله) درباره عظمت و مقامات این بانوی کریمه می گوید: «درباره حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) مطالبی است که درباره کمتر کسی از امام زادگان دیده می شود... ما امام زاده بسیار داریم... اینها فرزندان ائمه معصومین(علیهم السلام) هستند. یا با واسطه و یا بی واسطه... امام

۱. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، انتشارات هجرت، قم، 1374 ش، ص 844.

۲. کریمه اهل بیت(علیها السلام)، علی اکبر مهدی پور، نشر حادق، قم، چ اول، 1374، ص 23.

۳. ناسخ التواریخ، عباسعلی بن محمد تقی سپهر کاشانی، زندگانی امام موسی کاظم(علیه السلام)،

نشر امیر کبیر، تهران، 1342 ش / 1268 م، ج 3، ص 67.

۴. پیام آستانه، 1385، ص 9؛ شهیده غربت، ص 142.

۵. پیام آستانه، 1385، ص 11؛ شهیده غربت، ص 142.

۶. پیام آستانه، 1385، ص 11؛ شهیده غربت، ص 142.

صادق(علیه السلام) فرمود: «فرزندی از ما در قم دفن می شود که به برکت او شیعیان وارد بهشت می شوند.» این تعبیر خیلی وسیع و گسترده ای دارد که شامل آنان که قابل شفاعتند و لیاقتش فاعت را دارند، می شود.»

«در زیارتنامه آن حضرت می خوانیم: «يَا فَاطِمَةُ اِشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنَ مِّنَ الشَّأْنِ» که دلالت می کند مقام ایشان خیلی بالا است... این نهایت عظمت آن حضرت را می رساند.»^۱ مقام معظم رهبری(مد ظله) درباره عظمت آن بانو می گوید: «ما باید از این حضرت بیش تر استفاده کنیم. به هر صورت ایشان امام زاده بلافضل است. دختر امام، خواهر امام، عمه امام، خیلی عظمت دارد. در همین زیارت نامه ایشان آمده است: «يَا فَاطِمَةُ اِشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنَ مِّنَ الشَّأْنِ؛ ای فاطمه معصومه! تو برای ورود من به بهشت شفاعت کن؛ چون نزد خدا دارای شأن و مقام بزرگی هستی.»

بنابراین، باید خیلی مغتنم بشمارید»^۲

و در جای دیگر فرمودند: «حضرت معصومه(علیها السلام) پاره تن امامت و ولایت است.»^۳

این بارگاه دختر موسی بن جعفر است

یا گلشنی ز گلشن آل پیمبر است

نور دو چشم احمد و همنام فاطمه

و آن بانویی که دختر زهرای اطهر است

دخت امام و عمه معصوم باشد او

ناموس ذات سرمد و محبوب داور است

فضل و مقام و مرتبه

همچون مقام مریم و سارا و هاجر است

تنها نه شهر قم

کون و مکان ز نور فروغش منور است

اش را بگویم

به وجودش مزین است

۴

2. حرم ملکوتی؛

این حرم باشد ملاتک را مطاف

زائران را ارمغان عشق و عفاف

آیت الله بهجت(رحمه الله) : «مواظب باشید که در کجا هستید. در حرم (حضرت معصومه(علیها السلام)) ملاتکه ای هستند که ناظر اعمال و رفتار کسانی می باشند که آنجا می روند.»

از معظم له می پرسند: می شود آن بانو را با زیارت جامعه زیارت کرد؟ می فرماید: بله و اضافه می کند: شما به نیت تمام کسانی که این زیارت شامل آنها می شود این زیارتنامه را بخوانید!»^۵

در نقلی آمده است : «زنی غیر منزّه در حرم مطهر در ر صدد اغفال بانوی پاکدامنی بوده، که ناگهان دو دستش به ضریح مطهر می چسبید، هر کاری می کنند که دستهای او را از ضریح جدا کنند، نمی شود، تا اینکه به دستور آیت الله حجت(رحمه الله) مقداری تربت سید الشهدا(علیه السلام) را در آب حل نموده، روی آن می ریزند، مشکل حل می شود.»^۶

آیت الله مرعشی نجفی(رحمه الله) وصیت کرده بود که : «جنازه مرا روبروی مرقد مطهر بی بی فاطمه معصومه(علیها السلام) قرار داده و در این حال يك سر عمامه ام را به ضریح مطهر حضرت معصومه (علیها السلام) و سر دیگر را به تابوت بسته، به عنوان دخیل، و روضه امام حسین(علیه السلام) را بخوانید!»^۷

بخاطر این عظمت است که حضرت صادق(علیه السلام) فرمود: «قُمْ بَلَدًا وَ بَلَدٌ شِيعَتِنَا مُطَهَّرَةٌ مُقَدِّسَةٌ قَمِ شَهْرٌ مَا وَ شَهْرٌ شِيعِيَانِ مَا اسْتِ، قَمِ پاك و پاکیزه است.»^۸ و همچنین فرمود: «أَلَا إِنَّ حَرَمِي وَ حَرَمُولِي مِّنْ مِّنْ بَعْدِي قُمْ؛ آگاه باشید که حرم من و فرزندانم بعد از من «قم» است.»^۹

3. اهتمام به زیارت کریمه؛

۱. پیام آستانه، 1385، ص4؛ شهیده غربت، ص143.

۲. نشریه پیام آستانه، شماره 23، 1380/10/22 = 27 شوال 1422، ص2.

۳. همان، شماره 30، ص1، و شهیده غربت، ص142.

۴. شاعر: قاضی زاهدی.

۵. مجموعه مقالات، ج1، ص108؛ شهیده غربت، ص138.

۶. بارگاه فاطمه معصومه(علیها السلام)، حاج سید جعفر میرعظیمی، انتشارات مشهور، قم، اول، 1383، ص115.

۷. همان، ص122.

۸. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، نشر اسوه، قم، 1414 ق، ج2، ص447.

۹. مجالس المؤمنین، قاضی نور الله تسرتی، انتشارات اسلامی، تهران، 1365 ش، ج1، ص83.

با معرفت هر آنکه نماید زیارتش

او را بهشت و روضه رضوان مقدر است

از اموری که سخت مراجع و علمای ما بر آن در رفتار و گفتار خویش تأکید داشته و دارند، تشرّف به زیارت آن بانوی کرامت؛ بلکه مداومت بر آن است.

مرحوم آیت سید محمود مرعشی نجفی (رحمه الله) : «... خدا جلال و جبروت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را به فاطمه معصومه (علیها السلام) عنایت فرموده است، هر کس بخواهد ثواب زیارت حضرت

زهرا(علیها السلام) را درک کند، به زیارت فاطمه معصومه(علیها السلام) برود.»^۱

آیت الله سید شهاب الدین مرعشی: پدرم سفارش می کرد که من به زیارت آن حضرت بروم.^۲

آیت الله گلپایگانی (رحمه الله) : «طلاب عزیز! بر شماست که قصد را خالص کنید و ارتباط مداوم خود را با ائمه اطهار(علیهم السلام) ، مخصوصاً حضرت صاحب و مولایم حضرت ولی عصر(عج) تداوم بخشید و کثرت تلاوت قرآن کریم و ادعیه صالحه و عرض اخلاص و ادب به دخت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و اینها همه رمز موفقیت و توفیق در راه ادامه تحصیل ما است.»^۳

آیت الله فاضل لنکرانی : «به همه شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) ، مخصوصاً مردم شهید پرور قم و طلاب محترم، سربازان حضرت ولی عصر، امام زمان(عج) توصیه می کنم که قدر این نعمت عظمی را بدانند و حداکثر استفاده را از حرم بی بی دو عالم حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) که دختر امام و خواهر امام و عمه امام است، بنمایند.»^۴

از آیت الله بهجت می پرسند که: «چگونه آن حضرت را از خود خشنود کنیم؟ جواب داد : زیاد بگویند «صَلِّی اللّٰهُ عَلَیْکَ یَا فَاطِمَةَ الْمَعْصُومَةَ بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ(علیه السلام)».»^۵

مقام معظم رهبری(مد ظله) می فرماید: «همه مسلمانان و پیروان اهل بیت عصمت، به خصوص مردم قم و بالخصوص طلاب و علما باید زیارت او را معتنم بدانند و از آن حضرت استمداد بطلبند امیدوارم خداوند به همه ما توفیق عنایت فرماید تا بتوانیم از این نعمت بزرگ بیش تر بهره مند گردیم.»^۶

آیت الله علوی گرگانی : «... از متدینین و مؤمنین خواستارم که به قم توجّه بیش تری نمایند و هرگاه به زیارت حضرت مشرف می شوند، جده اش فاطمه زهرا(علیها السلام) را یاد و زیارت نمایند؛ چون فاطمه معصومه(علیها السلام) مظهر و تجلی مادرش حضرت زهرا(علیها السلام) می باشد.»^۷

4. عنایت کریمه اهل بیت(علیها السلام) در حریمش مرغ دل پر می زند

هر گرفتار آمده در می زند

از نکات دیگری که علما در گفتار روی آن تکیه نموده اند، این است که توفیقات خویش را مرهون خاندان اهل بیت(علیهم السلام) از جمله حضرت معصومه(علیها السلام) می دانند.

آیت الله مرعشی نجفی (رحمه الله) می گفت: «من هر چه دارم از کریمه اهل بیت، حضرت معصومه(علیها السلام) است.»^۸

آیت الله گلپایگانی(رحمه الله) : «عرض اخلاص و ادب به دخت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) ... رمز موفقیت و توفیق در راه ادامه تحصیل ما است.»^۹

آیت الله اراکی(رحمه الله) توفیقات خود را رهین توجهات حضرت معصومه(علیها السلام) می دانست و در حاشیه «ذُرر الاصول» چنین نگاشته است: «هرچند به خاطر کمی استعداد و اندک بودن وقت، من شایسته این کار «نوشتن این حاشیه» نبودم؛ ولی با تکیه به توجّه حضرت فاطمه(علیها السلام) این کار را در جوار این بقعه منوره و با توسّل به لطف و عنایت آن بزرگوار انجام دادم ... وَلَکِنْ اِعْتِمَادِی عَلَی تَوَجُّهِ الْخَضْرَاءِ

۱. فروغی از کوثر، الیاس محمد بیگی، انتشارات زائر، قم، چ سوم، 1380 ش، ص55.

۲. بارگاه فاطمه معصومه، سید جعفر میرعظیمی، ص121.

۳. همان.

۴. همان.

۵. پیام آستانه، شماره 30، 1381، ص2، شهیده غربت، ص138.

۶. نشریه پیام آستانه، شماره 23، (1380/10/22)، ص2، شهیده غربت، ص141.

۷. بارگاه معصومه، ص135.

۸. زندگانی کریمه اهل بیت، مهدی منصوری، نشر صحفی، قم، چ اول، بی تا، ص222، شهیده غربت، ص136.

۹. بارگاه معصومه، ص121.

الْمُقَدَّسَةِ الْفَاطِمِيَّةِ... مَعَ تَوَسُّلِي بَادِيَالِ لُطْفِهِمْ فَإِنَّ جَاءَ مَطْلُوبًا كَانَ مِنْ بَرَكَاتِ الْبُقْعَةِ الْوَرَعِ...» اگر مطلوب دانشوران افتاد، از برکات این بقعه نورانی است؛ وگرنه از بی بهره گی و کم استعدادی من است.^۱ اشاره شد که مرحوم صدر المتألهین (رحمه الله) حلّ مشکلات علمی خود را مرهون عنایت کریمه اهل بیت، حضرت معصومه(علیها السلام) می دانست.^۲ آیت الله فاضل لنکرانی می گوید: «... در جایی قرار گرفته ایم که همه چیز آنجا وجود دارد، نه تنها مسائل مادی، علم، تقوا، اسلام، دین، هر چه می خواهید، از این قبر مطهر و صاحب قبر مطهر حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) دختر موسی بن جعفر(علیه السلام) بخواهید.»^۳ تمام افسانی که در سایه بابرکت این بانوی عظمت و کرامت قرار دارند، نباید بگویند هرچه دارم از تو دارم غیر تو نایب بکارم لطف تو گنجی است بر من این مدال افتخارم

اشعار برخی علما

جمع زیادی از مراجع و علمای ما اشعار زیبا و دل پسندی در تکریم و مدح کریمه اهل بیت (علیها السلام) گفته اند، که به جهت اختصار به نمونه هایی، به صورت تلخیص شده اشاره می شود:

1. آیت الله اراکی درباره آن بانو هم اشعار عربی و هم اشعار فارسی دارد؛ از جمله شعر ذیل است:

سِبْرُ الْإِلَهِ بِضَعَةُ الرَّسُولِ
بِنْتُ الْكَاطِمِ سَلِيلَةُ الْبَنُوْلِ
أَخْتُ الْأَمَامِ عَمَّةُ الْجَوَادِ

شَفِيعَةً لِمَخْبَرِ الْعِبَادِ
يُخَيِّبُهَا أَرْجَاوُ النَّجَاةِ فِي الْعَدِ
مِنَ الْعَذَابِ وَالنِّكَالِ السَّرْمَدِ
فَبِتُّهَا مَحَبُوبَةُ الْجَبَّارِ
زَائِرُهَا مَشْمُولٌ لُطْفِ الْبَارِ
وَقَبْرُهَا مَسْتَمْسِكُ الْبَرِّيَّةِ
فِي كُلِّ مَا تَنْزَلُ مِنْ بَلِيَّةٍ
وَحَيْثُهَا مِنْ كُلِّ شَرٍّ جَنَّةٌ
وَبَعْضُهَا مَبْعُدٌ مِنْ جَنَّةٍ

۴

...

2. امام خمینی(قدس سره) درباره فاطمه معصومه(علیها السلام) چنین سروده است:

ای از لیبیت به تربت تو مخمّر
وی ابدیت به طلع
آیت رحمت ز جلوه ت
رایت قدرت در آستین تو مضمّر
عصمت تو تا کشید پرده به اجسام
عالم اجسام

ت تو مقرر
و هویدا

گشت
عالم دیگر

۵

3. آیت الله شیخ حسین وحیدی خراسانی در مدح این بانوی کریمه این گونه سروده است:

ای دختر عقل و خواهر دین
وی گوهر دُرّ عَزّ و تکمین
عصمت شده پای
ای علم و عمل م
ای میوه شاخسار توحید
همشیره ماه و دخت خورشید

بند موبت
قیم کویت

۱. بارگاه فاطمه معصومه، ص 110.

۲. همان، ص 105؛ مردان علم در میدان عمل، سید نعمت الله حسینی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، تابستان 1374، ج 1، ص 201؛ شهیده غربت، ص 133.

۳. بارگاه فاطمه معصومه، ص 126.

۴. بارگاه فاطمه معصومه(علیها السلام)، ص 114.

۵. دیوان امام خمینی(قدس سره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چ سیزدهم، بهار 1377 ش، صص 253 - 257 با تلخیص.

شیطان به خطاب قم براندند
پس تخت تو را به قم نشانند
کاین خانه بهشت و جای حواست
ناموس خدای جایش اینجاست
اندر حرم تو عقل مات است
زین خاک که چشمه حیات است
جسمی که درین زمین زهان است
جانمی است که در تن جهان

است

بخش ارواح

این ماه منیر و مهر تابان
عکسی بود از قم و خراسان
ایران شده نور
مشکات صفت به این دو مصباح
از این دو حرم دلا چه پرسی
حق داند و وصف عرش و کرسی
هر کس به درت به یک امیدی است
محتاج تر از همه

است^۱

«وحیدی»

4. آیت الله صافی گلپایگانی (رحمه الله) :
ای که دل افسرده و غمینی و مضطر

وی که تو را روزگار کرده مکدر

خویش ز غم کن خلاص و گیر به اخلاص

رشته ای از چادر شفیعة محشر

بضعة خیر النساء، صفیة یزدان

معدن جود و کرم، عزیز پیمبر

طاهره و پاک همچو مریم عذرا

صاحب عزّ و شرف حبیبة داور

مفخر قم عش اهل بیت

شهر حدیث و محدثین موقر

خاک درش توتیای چشم خلاق

رسالت

بخش و معطر

بوی رواقش حیات

همچو پدر قبلة حوائج مردم

کارگشای بشر ز کهنتر و مهتر

روضه او طور طالبان تجلی

مهد کرامات و معجزات مکرر

۱. بارگاه فاطمه معصومه، ص 177؛ شهیده غربت، ص 143.

مرقد پاکش مطاف عالی و دانی

خط ولایش شعار اکبر و اصغر

صاحب ا ین نعمت و این صفا نکو کیست؟

حضرت معصومه دخت موسی جعفر (علیه السلام)

«لطفی صافی » ز هول روز قیامت

سخت غمین و پریش باشد و مضطر

چون پدر و چون برادرش به همه عمر

بوده شما را مدیح خوان و ثناگر

و حسن ختام را شعری از نویسنده محقق استاد جواد محدّثی قرار می ده یم:

شهرها انگشترند و قم نگین

قم هماره حجّت روی زمین

تربت قم قبله عشق و وفاست

شهر علم و شهر ایمان و صفاست

مرقد معصومه چشم شهرها

مهر او جانهای ما را کهربا

دختری از اهل بیت آفتاب

وارث درّ حیا گنج حجاب

در حریمش مرغ دل پر می

هر گرفتار آمده در می

هر دلی

جان اسیر رشته جود و کرم

این حرم باشد ملایک را مطاف

زائران را ارمغان عشق و عفاف

آستان

بوسش بسی فرزندگان

معرفت آموز از این آستان

دیده پاکان به قبرش دوخته

عصمت و پاکی از آن آموخته

دختر موسی بن جعفر

کز عنایاتش تراوید ای

زند
زند

اینجاست مجذوب حرم

۲ را درود (علیه السلام) ن سرود

۱. زیارتنامه حضرت معصومه (مهدی پور)، صص 54 - 56؛ شهیده غربت، ص 144.
۲. شهیده غربت، ص 148؛ بارگاه فاطمه معصومه، صص 181 - 182.

آیات مرتبط با رخدادها (23)
میقات حضرت موسی(علیه السلام) و خطر سامری
محمد اسماعیل نوری

اشاره

یکی از رخدادها ماه ذی القعدة الحرام، آغاز «میقات» چهل شبانه روزی حضرت موسی علی نبینا وآله و علیه السلام است که از شب اول این ماه شروع شده، و تا دهم ماه ذی الحجة الحرام ادامه یافته است.^۱ جریان این میقات در سوره بقره، آیه 51 و اعراف، 142 و 143 به صراحت بیان شده است. و در سوره نساء، آیه 153 و طه، 83 - 94 ضمن بیان گمراه شدن بنی اسرائیل به وسیله «سامری» مورد اشاره قرار گرفته است.

در این مقاله با اشاره به آیات مذکور، جریان آن میقات و پاسخ به سؤالات مربوطه به طور خلاصه بیان می شود.

وعدة خدا با موسی(علیه السلام)

طبق روایت منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) ، حضرت موسی (علیه السلام) به بنی اسرائیل گفت: پس از پیروزی شما و هلاکت دشمنان، کتابی از طرف خدا خواهد آمد که مشتمل بر اوامر و نواهی خدا و مواعظ، عبرتها و مثلها باشد

پس از غرق شدن فرعونیان در نیل، و نجات بنی اسرائیل، خدا به حضرت موسی(علیه السلام) دستور داد تا به وعده گاه بیاید و در پایین کوه (طور) سی روز روزه بگیرد.

حضرت موسی(علیه السلام) گمان کرد که پس از سی روز، کتاب نازل می شود، پس سی روز در پایین کوه روزه گرفت و با خدا مناجات کرد تا اینکه خدا دستور داد که ده روز دیگر در آنجا روزه بگیرد و با خدا مناجات کند. حضرت به این دستور نیز عمل کرد تا خدای سبحان (بعد از چهل شبانه روز) الواح تورات را بر او نازل فرمود. در این فاصله، «سامری» که در میان بنی اسرائیل شخصی منافق و نیرنگ باز بود، از فرصت استفاده کرد و اکثریت قاطع بنی اسرائیل را منحرف و گوساله پرست نمود.^۲

در سوره بقره ضمن یادآوری نعمتهای الهی بر بنی اسرائیل می فرماید: ((وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ))؛^۳ «و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او، برای گرفتن فرمانهای الهی، به میعاد گاه آمد) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید؛ در حالی که ستمکار بودید.»

این آیه از بزرگ ترین انحرافات بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگیشان سخن می گوید، و آن، انحراف از اصل توحید، به شرك و گوساله پرستی است، و به آنها هشدار می دهد که شما يك بار در گذشته بر اثر اغواگری مفسدان گرفتار چنین سرنوشتی شدید؛ ولی اکنون بی‌دار باشید و راه توحید خالص که به روی شما گشوده شده، رها نکنید.^۴

و در سوره اعراف پس از بیان مبارزات حضرت موسی (علیه السلام) و فرعون و نجات بنی اسرائیل و هلاکت فرعونیان در رود نیل می فرماید: ((وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ))؛^۵ «و ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم، سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم و به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش. و (آنها را) اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی مکن!»

سؤالات مربوط به دو آیه مذکور

برای روشن شدن مضمون دو آیه فوق، و جریان میقات حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام چند سؤال مطرح می گردد که لازم است به آنها پاسخ داده شود:

1. چرا وعده چهل شب یکجا بیان نشده است؟

۱. ر.ک: تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، دار کتاب، قم، چاپ چهارم، 1367 ش، ج 1، ص 47؛ مجمع البیان، طبرسی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم، 1372، ج 1، ص 232 و 233، وج 4، ص 728؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403 ق، ج 13، ص 213 و 232؛ تفسیر نمونه، مکارم شیرازی و همکاران، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ سی ام، 1384 ش، ج 6، ص 406؛ مجله مبلغان، شماره 157، ص 130.

۲. ر.ک: تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(علیه السلام) ، مدرسه امام مهدی(عج)، قم، چاپ اول، 1409 ق، ص 247 - 251، ج 122؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، انتشارات صدر، چاپ دوم، 1415 ق، ج 1، ص 130.

۳. بقره / 51.

۴. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی و همکاران، ج 1، ص 304.

۵. اعراف / 142. لازم به ذکر است که این آیه در نمازی که در دهه ذی الحجه بین نماز مغرب و عشا مستحب است، خوانده می شود. جهت آگاهی بیش تر به کتب ادعیه مثل: «مفاتیح الجنان»، اعمال ذی الحجه مراجعه شود.

یعنی با توجه به اینکه هر دو آیه، يك میقات را بیان می کند و آیه اول مدت آن را یکجا چهل شب معرفی کرده است، چرا در آیه دوم به صورت جدا (سی شب و ده شب) بیان شده است؟
در پاسخ باید گفت: مدت میقات در واقع چهل شبانه روز بوده؛ اما خدای حکیم برای آزمودن بنی اسرائیل، نخست موسی(علیه السلام) را برای میقات سی شبانه روز دعوت نمود، سپس آن را تمدید فرمود تا منافقان بنی اسرائیل صفوف خود را مشخص سازند، پس تفاوت دو آیه فقط در اجمال و تفصیل است که آیه اول آن مدت را به اجمال و آیه دوم به تفصیل بیان کرده است.
«فضیل بن یسار» از امام باقر(علیه السلام) روایت کرده است: «إِنَّ مُوسَى لَمَّا خَرَجَ وَافِداً إِلَى رَبِّهِ وَأَعْتَمَ ثَلَاثِينَ يَوْماً فَلَمَّا زَادَ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ : أَخْلَفْنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا ؛^۱ هنگامی که موسی(علیه السلام) به میهمانی پروردگارش می رفت، به قوم خود وعده سی روزه داده بود؛ اما هنگامی که خداوند ده روز بر آن افزود، بنی اسرائیل گفتند : «موسی با ما خُلف وعده کرده است.» و به دنبال آن کاری کردند که نمی بایست بکنند؛ یعنی گوساله پرستی کردند.

2. چرا تعبیر شب به کار برده شده است؟

یعنی می دانیم که حضرت موسی(علیه السلام) در این مدت هم روزها و هم شبها در میقات و میهمانی خدا بوده، و متعارف میان مردم این است که در این گونه موارد، مدت زمان را به روز حساب می کنند، نه شب. پس چرا در این دو آیه تنها به شب تعبیر شده است؟
شاید به خاطر این است که آغاز ماه های قمری از شب می باشد و رؤیت هلال هر ماه در شب انجام می گیرد و این تعبیر حاکی از این است که میقات حضرت موسی (علیه السلام) از شب اول ماه قمری (ذی القعدة) شروع شده است.^۲

شاید هم به خاطر این است که هدف از این میقات الهی، مناجات و تقرب به خدا بوده، و شب برای تأمین این هدف مناسب تر و مفیدتر می باشد؛ زیرا در شب حواس انسان بهتر جمع می شود و نفس انسان برای مناجات و انس با خدا آمادگی بیش تری پیدا می کند و یکی از برکات این میقات و مناجاتهای شبانه، نزول «تورات» بر حضرت موسی بوده است.^۳

3. چرا اربعین؟

چرا مدت میقات حضرت موسی(علیه السلام) به عدد «اربعین، یعنی چهل» تعیین شده است، نه کم تر و نه بیش تر؟

چون در فرهنگ دینی عدد چهل جایگاه خاصی دارد به عنوان مثال به موارد زیر توجه فرمایید:

(الف) چهل روز اخلاص در عمل، موجب جاری شدن حکمت از قلب به زبان می شود.

(ب) چهل بار خواندن بعضی از سوره ها و دعاها برای رفع مشکلات سفارش شده است.

(ج) اگر چهل مؤمن به خوب بودن شخصی شهادت دهند، خدا او را می آمرزد.

(د) برخی از کتابها (با توجه به حدیث معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تحت عنوان «اربعین» یا «چهل حدیث» تألیف شده است؛

هـ.) پیامد برخی از گناهان، پذیرفته نشدن اعمال صالح از جمله نماز تا چهل روز می باشد؛

(و) انسان تا چهل سالگی زمینه تکامل روحی و معنوی بیش تری دارد و بعد از آن دشوار می گردد؛

(ز) پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) در چهل سالگی به رسالت مبعوث شد؛

(ح) پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) چهل روز از حضرت خدیجه (علیها السلام) کناره گیری و از غذای آسمانی تناول فرمود تا مقدمه ولادت حضرت زهرا(علیها السلام) فراهم گردید.^۴

4. يك میقات یا چند میقات؟

چهارمین سؤالی که پیش می آید این است که: آیا حضرت موسی(علیه السلام) تنها يك اربعین به میقات رفت و در همین اربعین بود که کتاب شریف تورات و شریعت آسمانی خود را از طریق وحی دریافت نمود یا نه؟ و نیز، در همین اربعین بود که جمعی از بزرگان بنی اسرائیل را به عنوان نماینده تمام قوم با خود برد، تا شاهد نزول تورات باشند و نیز به آنان بفهماند که خدای سبحان به هیچ وجه با چشم مشاهده نمی شود؟ و یا اینکه اربعینهای متعددی بوده که در هر کدام جریان خاصی وجود داشته است؟

در پاسخ این سؤال، مفسران نظریه های مختلف دارند؛ ولی آنچه با توجه به آیه 51 سوره بقره و آیه 142 سوره اعراف و آیات قبل و بعد آن بیش تر به نظر می رسد، این است که: تمام این جریانات مربوط به يك

۱. کتاب التفسیر، محمد بن مسعود عیاشی، با تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چاپخانه علمیه، تهران، چاپ اول، 1380 ق، ج2، ص26؛ البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، بنیاد بعثت، تهران، چاپ اول، 1416 ق، ج2، ص580، بحار الانوار، مجلسی، ج4، ص232.

۲. ارشاد الادهان الی تفسیر القرآن، محمد سبزواری نجفی، دار التعارف، بیروت، چاپ اول، 1419 ق، ص14.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبایی، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین قم، چاپ پنجم، 1417 ق، ج8، ص236.

۴. تفسیر نور، محسن قرآنی، مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، تهران، چاپ یازدهم، 1383 ش، ج4، ص168.

واقعه بوده است؛ زیرا گذشته از اینکه آیه 143 سورة اعراف ((وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا)) کاملاً متناسب با وحدت این دو جریان است، آیه 145 همین سوره ((وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَنْوَاجِ ..)) به خوبی نشان می دهد که الواح تورات و دریافت احکام این شریعت نیز در همین میقات بوده است.¹
 علامه طباطبایی(رحمه الله) در تفسیر آیه 155 سورة اعراف ((وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا)) پس از ذکر قرآینی می گوید: «مجموع این قرآین تأیید می کند که جریان مذکور در این آیه، بخشی از جریان میقات و نزول تورات است؛ یعنی هنگامی که حضرت موسی (علیه السلام) می خواست برای دریافت تورات به میقات پروردگارش برود، هفتاد نفر از قوم خود را انتخاب کرد که همراه او به کوه طور رفتند. آنها به شنیدن سخن خدا قانع نشدند و تقاضای رؤیت خدا را کردند، که با صاعقه از دنیا رفتند و با دعای حضرت موسی (علیه السلام) دوباره زنده شدند، و از جمله حوادثی که در زمان غیبت موسی و همراهانش در میان بنی اسرائیل اتفاق افتاد، گوساله پرستی اکثریت آنها بود. و این مطلب در برخی از روایات اهل بیت(علیهم السلام) وارد شده است.»²

آری، از مجموع قرآین موجود در آیات قرآن و روایات، استفاده می شود که حضرت موسی (علیه السلام) تنها يك میقات داشته، آن هم به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل بوده است. در همین میقات بود که خدای سبحان الواح تورات را نازل کرد و با موسی سخن گفت.

و نیز در همین میقات بود که نمایندگان بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) پیشنهاد کردند که از خدا بخواهد خود را نشان دهد. و در همین جا بود که صاعقه یا زلزله ای در گرفت و موسی(علیه السلام) بی هوش شد و نمایندگان بنی اسرائیل بر زمین افتادند.³

در تفسیر قمی آمده است: «حضرت موسی(علیه السلام) به بنی اسرائیل فرمود: خدا در مقام مناجات با من سخن می گوید. آنها قبول نکردند، فرمود: پس نمایندگان انتخاب کنید که با من بیایند و سخن خدا را بشنوند، آنها هفتاد مرد از نیکان خود را انتخاب کردند که با موسی(علیه السلام) به میقات رفتند. حضرت با خدا مناجات کرد و خدا با او حرف زد. موسی به آنان گفت: سخن خدا را بشنوید و نزد بنی اسرائیل شهادت دهید. آنها گفتند: تا خدا را نبینیم، ایمان نخواهیم آورد، از خدا بخواه که خود را به ما نشان دهد در اینجا بود که خدا صاعقه ای فرستاد که با آن سوختند.»⁴

5. هارون (علیه السلام) خود پیامبر بود، پس چرا جانشین حضرت موسی(علیه السلام) شد؟ سؤال دیگر این است که مگر حضرت هارون (علیه السلام) پیامبر نبود پس چگونه حضرت موسی (علیه السلام) او را به جانشینی خود و رهبری و امامت بنی اسرائیل منصوب کرد؟

پاسخ این سؤال با توجه به يك نکته روشن می شود و آن این که: مقام نبوت چیزی است و مقام امامت چیز دیگر. هارون(علیه السلام) پیامبر بود؛ ولی عهده دار مقام امامت و رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود؛ بلکه این مقام مخصوص حضرت موسی (علیه السلام) بود؛ اما به هنگامی که حضرت موسی (علیه السلام) می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود، برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد از اینجا نیز روشن می شود که مقام امامت، مقامی برتر از مقام نبوت است.⁵

6. چرا بنی اسرائیل در مدت کوتاهی گمراه شدند؟ در پاسخ باید گفت: عوامل متعدد و مختلفی در گمراهی بنی اسرائیل دخالت داشته است که به برخی از آنها اشاره می گردد:

الف) مهم ترین عامل گمراهی بنی اسرائیل جهل و نادانی آنان بود. همچنان که در آیه زیر از زبان حضرت موسی(علیه السلام) همین عامل، دلیل تمایل آنان به بت پرستی شمرده شده است: ((وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ النَّجْرَ فَأْتَوْا عَلَي قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَي أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ))؛⁶ «و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم، (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان، با تواضع و خضوع گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: تو نیز برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند! موسی گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!»

یعنی سرچشمه بت پرستی، جهل و نادانی بشر است؛ زیرا از يك طرف جهل نسبت به خدا و عدم شناخت ذات پاک او و اینکه، هیچ گونه شبیه، نظیر و مانند برای او تصور نمی شود.

از سوی دیگر، جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب می شود حوادث را به يك سلسله علل خیالی و خرافی از جمله «بت» نسبت دهد.

و از سوی سوم، جهل انسان به ماوراء الطبیعة و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسی را باور نمی کند، در طول تاریخ، این «نادانیها» دست به دست هم داده، سرچشمه بت پرستی شده اند.

1. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی و همکاران، ج6، ص408.

2. المیزان، طباطبایی، ج8، ص270.

3. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی و همکاران، ج6، ص459.

4. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، ج1، ص241.

5. رك: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی و همکاران، ج6، ص406 و 407، وج 1، ص500 - 509.

6. اعراف / 138.

در این آیه از زبان حضرت موسی(علیه السلام) آمده: ((إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ)) و کلمه «تَجْهَلُونَ» فعل مضارع است که دلالت بر استمرار می کند و حاصل معنی آن چنین می شود: «شما جماعتی هستیید که در جهالت به طور مستمر غوطه ورید.»

مطلب دیگری که از این آیه استفاده می شود این است که در میان بنی اسرائیل به راستی افراد نادان و ناسپاس فراوانی بودند، که آن همه معجزات حضرت موسی (علیه السلام) را مشاهده کردند و آن همه مواهب الهی شامل حالشان شد، و از نابودی دشمن سرسختشان (فرعون) در میان امواج دریا چیزی نگذشته بود، در حالی که آنان به لطف پروردگار از دریا گذشته بودند و هنوز پایشان از آب دریا خشک نشده بود؛ اما ناگهان با دیدن صحنه عبادت بت پرستان، تمام این مسائل را به دست فراموشی سپرده، از موسی(علیه السلام) تقاضای بت سازی کردند! از این مطلب رو شن می شود که آنان در اثر جهل و نادانی و حتی عناد و تعصب خود، زمینه مساعدی برای بت پرستی داشتند.

سید رضی(رحمه الله) نقل می کند: «یکی از یهودیان در حضور امام علی(علیه السلام) به مسلمانان ایراد کرد و گفت: شما هنوز پیامبران را دفن نکرده بودید که اختلاف کردید؟! امام(علیه السلام) این پاسخ دندان شکن را به او فرمود: «إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَ لَكِنَّمَا مَا جَعَلْتُمْ مِنْ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ جَهْلٌ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمُ إِلَهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۱ ما درباره دستورات و سخنانی که از پیامبران رسیده بود اختلاف کردیم، نه درباره خود پیامبر و نبوتش (و نه درباره الوهیت پروردگار)؛ ولی شما پس از نجات از دریا هنوز پایتان خشک نشده بود که به پیامبران گفتید: برای ما معبودی قرار بده، آن چنان که این بت پرستان معبودانی دارند! و او در جواب شما گفت: شما جمعیتی هستیید که در جهل غوطه ورید.»

ب) عامل دیگری که در گمراهی بنی اسرائیل تا اندازه ای تأثیر داشت، محیط زندگی آنان بود؛ چون آنها در میان مصریان بت پرست بزرگ شده بودند.

آری، محیط می تواند در صلاح یا فساد انسان مؤثر باشد، اگر چه عامل نهایی، اراده و انتخاب خود او است. ج) سومین عاملی که در گمراهی بنی اسرائیل تأثیر داشت، وجود افراد منافق در میان آنان بود. معمولاً در برابر هر انقلابی، دسته ای از افراد ضد انقلاب که از عناصر فاسد گذشته باقی مانده اند، سعی می کنند جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگردانند و برای رسیدن به این هدف، دست به اعمال ضد انقلابی پنهان و آشکار می زنند.

در حرکت انقلابی موسی بن عمران (علیه السلام) به سوی توحید و استقلال و آزادی بنی اسرائیل نیز، چنین افرادی وجود داشتند و سردمدار آنان شخصی به نام «سامری» بود. آنان در پی فرصت بودند که انقلاب توحیدی موسی(علیه السلام) را از بین ببرند.

طبق روایت «ابن عباس» نام اصلی سامری «موسی بن ظفر» بود که قبلاً بت پرست بوده، در ظاهر ایمان آورده بود؛ ولی محبت پرستش گوساله در قلب او باقی بود^۲.

او که به نقاط ضعف قوم بنی اسرائیل به خوبی آشنا بود و می دانست با استفاده از این ضعفها می تواند جریان را به راه اندازد، سعی کرد از فرصت به دست آمده و غیبت چند روزه موسی (علیه السلام) استفاده کرده، از زیورات و طلاهایی که معبود دنیاپرستان و جالب توجه توده عوام است، گوساله ای بسازد و آن را به طرز مخصوصی در مسیر حرکت باد قرار دهد (یا با استفاده از هر وسیله دیگر) تا صدایی از آن برخیزد و بدین وسیله برنامه ضد توحیدی خود را آغاز نماید، و چنان ماهرانه عمل کرد که توانست در مدت کوتاهی اکثریت جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخته، به سوی شرك و بت پرستی بکشاند.

د) عامل دیگری که در گمراهی قوم بنی اسرائیل مؤثر واقع شد، تمديد میقات حضرت موسی (علیه السلام) از سی شب به چهل شب بود که موجب شد منافقان بنی اسرائیل، به حضرت موسی (علیه السلام) نسبت خُلف وعده بدهند و یا شایعه مرگ او را پرتنگ نمایند.^۳

عوامل مذکور - که مهمترین آنها جهل و نادانی و بیهوشی بنی اسرائیل بود دست به دست هم داد و مجموعاً سبب شد که اکثریت این قوم به بیستستی روی آورند و غوغایی در اطراف گوساله به راه اندازند معمولاً در برابر هر انقلابی، دسته ای از افراد ضد انقلاب که از عناصر فاسد گذشته باقی مانده اند، سعی می کنند جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگردانند

ه) عامل مهم دیگر که در تفسیر منسوب به امام حسن عسگری(علیه السلام) نقل شده این است که: پس از آمدن موسی (علیه السلام) از میقات، گوساله سامری به او گفت: «يَا مُوسَى بَنَ عِمْرَانَ مَا خَدَلَ هَؤُلَاءِ بِعِبَادَتِي وَ اتَّخَذِي إِلَهًا إِلَّا لَتَهَاوِيَهُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ جُودِهِمْ بِمَوَالِيهِمْ وَ بِنُبُوَّةِ النَّبِيِّ وَ وَصِيَّةِ الْوَصِيِّ حَتَّى أَذَاهُمْ إِلَى أَنْ اتَّخَذُونِي إِلَهًا»^۴ ای موسی بن عمران! این مردم به پرستش و معبود قرار

۱. ر.ك: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی و همکاران، ج۶، ص 400 - 403.

۲. نهج البلاغه، حکمت 317.

۳. مجمع البیان، طبرسی، ج۱، ص 233.

۴. تفسیر نمونه، مکارم و همکاران، ج۶، ص 440.

۵. تفسیر منسوب به امام حسن عسگری(علیه السلام)، ص 251، ح 122؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج 1، ص 131؛ البرهان، ابی هاشم بحرانی، ج 1، ص 216.

دادن من گرفتار نشدند، مگر در اثر سهل انگاری در صلوات فرستادن بر محمد و آل پاک او، پس انکار نمودن این قوم ولایت محمد و آلش و نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) و جانشینی وصی او، را باعث شد که به پرستش من روی آورند.»
آموزه های این داستان

از داستان میقات حضرت موسی (علیه السلام) که در قرآن کریم که به طور مکرر بیان شده است، درسهای بسیاری می توان آموخت که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. کتابهای آسمانی و قوانین الهی چنان مقدس هستند که بر ای دریافت آنها آمادگی کامل روحی لازم است.
2. بدون مقدمه و خودسازی، کتاب آسمانی بر پیامبران نازل نمی شود؛ بلکه لیاقت به همراه عبادت و مناجاتهای شبانه و عارفانه لازم است.
3. مسئولیتها حتی در سطح رهبری، نباید مانع عبادت، اعتکاف و خلوت با خدا باشد
4. وعده گاه خدای مهربان با پیامبران، مکانهایی همچون کوه «طور» و غار «حراء» است.
5. ضیافت الهی از بندگان صالح خود با روزه، دعا و مناجات است.
6. بهترین فرصت برای مناجات با خدا، شب است.
7. عبادت در چهل شب تمام، آثار خاصی دارد.
8. هرگز نباید جامعه بدون رهبر باشد؛ بلکه پیوسته به رهبر مصلح نیاز دارد که هرگز تسلیم مفسدان نشود.

9. انبیا به اذن الهی حق تعیین جانشین دارند، همان گونه که حضرت موسی (علیه السلام) و محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را تعیین کردند.
10. امامت و رهبری مردم باید به سفارش رهبر قبلی و در مسیر اصلاح جامعه و به دور از انحراف باشد
11. اصلاح جامعه، با عوامل فاسد امکان پذیر نمی باشد.
12. اگر مردم به فساد کشیده شدند، یا خواستار فساد بودند، رهبری نباید از موضع اصلاح گری خود دست بردارد.
13. پیامبران، آن قدر نسبت به امت خود دلسوزند و خود را مسئول می دانند که حتی برای چند روز، امت را بی سرپرست نمی گذارند.

14. در یک زمان، دو رهبر جمع نمی شود، و در صورت وجود افراد دارای لیاقت رهبری باید فرد اصلح و ارجح از میان آنان پیشقدم باشد و دیگران از او تبعیت نمایند^۱

تشبیه امام علی (علیه السلام) به هارون (علیه السلام)

حضرت موسی (علیه السلام) هنگام رفتن به میقات، برادرش هارون (علیه السلام) را جانشین خود قرار داد: ((وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي)) و طبق حدیث معروف بین شیعه و سنی، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در مواردی متعدّد و با عباراتی مختلف خطاب به حضرت علی (علیه السلام) می فرمود: «تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

با توجه به مضمون این حدیث که به عنوان «حدیث منزلت» معروف شده و مقایسه آن با آیات مورد بحث (اعراف/ 142 و طه/ 29 تا 32) افضلیت حضرت علی (علیه السلام) نسبت به تمام امت، و همچنین خلافت و جانشینی بلافاصله او نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روشن می گردد.^۲

پذیرش رهبران الهی

در سوره بقره، پس از اشاره به میقات موسی (علیه السلام) و گوساله پرستی بنی اسرائیل، میفرماید: ((ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)) «سپس شما را بعد از آن بخشیدیم؛ شاید (بلیکرم نعمت) آیه جا آوری»

در تفسیر این آیه از امام حسن عسگری (علیه السلام)

روایت شده است: «وَ إِنَّمَا عَفَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُمْ لِأَنَّهُمْ دَعَوْا اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ جَدُّوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ الْوَلَايَةَ لِمُحَمَّدٍ وَ عَلَيٍّ وَ آلِهِمَا الطَّاهِرِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ رَجَمَهُمُ اللَّهُ وَ عَفَا عَنْهُمْ خدای متعال از تقصیر آنان گذشت، به خاطر اینکه در مقام دعا خدا را به حق محمد و آل پاک او خواندند، و اعتقاد به ولایت محمد و علی و اولاد پاک آنان را تجدید نمودند، در اینجا بود که خدای مهربان به آنها رحم کرد و گناهانشان را بخشید»

۱. تفسیر نور، قرائتی، ج 4، ص 169 و 170، با تعبیرات مختصر.

۲. با توجه به اینکه توضیح مطلب فوق نیاز به استقلال دارد، به اشاره مختصر اکتفا شد، جهت آگاهی تریبش به تفسیر نمونه، ج 6، ص 409-420 مراجعه شود

۳. بقره / 52.

۴. تفسیر منسوب به امام حسن عسگری (علیه السلام)، ص 252، ح 122؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج 1، ص 131؛ البرهان، بحرانی، ج 1، ص 216، لازم به ذکر است که در ضمن این مقاله به دو قسمت دیگر این حدیث اشاره شد.

از این حدیث معلوم می شود که علاوه بر اجرای دستور موسی (علیه السلام) بر توبه مخصوص (کشتن همدیگر) که در آیه 54 بقره، آمده است، تجدید اعتقاد به ولایت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و علی و آل آنها (علیهم السلام) و توسل به آنان، سبب قبولی توبه بنی اسرائیل گردیده است.

فاطمه بنت اسد(علیها السلام) «مادربزرگ» امامان(علیهم السلام) حسین تربیتی

مقدمه

در میان بانوان بزرگ، آنچه که به آن کمتر پرداخته شده، نقش فاطمه بنت اسد (علیها السلام) به عنوان مادربزرگ پدری امامان است و همین طور درباره دیگر نقش های او کمتر سخن به میان آمده است. آنچه پیش رو دارید، نگاهی است گذرا به زندگی این بانوی با عظمت به عنوان مادر دومین فرد جهان هستی، یعنی علی(علیه السلام) و مادربزرگ یازده امام دیگر. امید که مقبول درگاه حق افتد و مورد رضایت فرزندان آن بانوی با عظمت واقع شود.

تبار شایسته

فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بن قصی و نام مادرش نیز فاطمه بنت قیس بن هرم بن عامر بن لوی و دختر عموی زائده بن اصم بن هرم بن رواحه بوده که جد مادری خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بوده است.^۱

این نسب نشان می دهد که فاطمه با یک واسطه به هاشم می رسد که سیادت از نسل او ریشه می گیرد.

تربیت شدگان فاطمه

فاطمه بنت اسد(علیها السلام) که با ابوطالب ازدواج کرد ثمره ازدواجش چهار فرزند پسر بود که بزرگ ترین آنها طالب است و کنیه ابوطالب نیز از نام او گرفته شده است. دومی عقیل، سومی جعفر و چهارمی که از نظر سنی کوچک تر از همه، ولی از نظر معنوی و علمی بزرگترین و کامل ترین آنها بود علی بن ابیطالب(علیه السلام) می باشد.^۲

جمععی بر این باورند که ابوطالب دارای شش فرزند بود، چهار نفر همان افراد نام برده می باشند و پنجمی امّ هانی و ششمی جمانه است که مادر آنها فاطمه بنت اسد می باشد.^۳

ولی مرحوم طبرسی و ابن سعد معتقدند فرزندان ابوطالب از فاطمه بنت اسد، هفت نفر بودند که عبارتند از: طالب، عقیل، جعفر، علی(علیه السلام)، امّ هانی، که اسمش فاخته است، جمانه و ریطه.^۴

فضائل مقام فاطمه بنت اسد

فاطمه بنت اسد(علیها السلام) زنی فاضله و با ایمان بود که در ابتدای بعثت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) ایمان آورد. و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیشتر اوقات به دیدارش می رفت؛ چرا که آن حضرت در دامن او بزرگ شده بود. ایشان درباره فاطمه بنت اسد فرمود: «إِنَّهَا كَأَنَّ أُمَّي إِذْ كَانَتْ تَجِيعُ صَبِيَانَهَا وَ تَشْبَعِي وَ تَشْبَعُهُمْ وَ تَدَهْنِي وَ كَأَنَّ أُمَّي؛^۵ او به راستی مادرم بود؛ زیرا کودکان خود را گرسنه نگه می داشت و مرا سیر می کرد. و آنان را گرد آلود و زولیده می گذاشت و مرا شسته و آراسته می داشت و معطر می ساخت و او مادرم بود.»

آن حضرت در جای دیگری می فرماید: «هنگامی که به وی پناه بردم، یتیمی را احساس نکردم.»^۶ و از خود امیر المؤمنین علی(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «لَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَطَمَهَا بِالْعِلْمِ وَ مِنَ الطَّمْتِ...»^۷ خداوند متعال او (مادرم) را از دانش سیراب و از ناپاکی ها جدا ساخته است. « او از اولین کسانی است که به پیامبر ایمان آورد و با آن حضرت به مدینه هجرت کرد

زایمان درون کعبه

از ویژگیهای فاطمه بنت اسد که برای هیچ کس اتفاق نیفتاد، این است که دیوار خانه خدا برای او شکافته شد و فرزند با عظمتش در آنجا به دنیا آمد. این فضیلتی است که کم تر روی آن تأکید شده است. اهل سنت و وهابیان بخاطر اینکه منجر به فضیلت مولا علی (علیه السلام) می شود، کم تر آن را مطرح می

۱. مجمع الزوائد، الهیثمی، دار الکتب العلمیة، بیروت، اول، 1408، ق، 9، ص 100؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، دار صادر، بیروت، اول، بی تا، ج 8، ص 179؛ العمدة، ابن بطریق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، اول، 1407، ق، 28 و عمدة الطالب، ابن عنبه، المطبعة الحیدریه، دوم 138، ش، 1961، م، ص 30؛ اعیان الشیعه، عاملی، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، اول، 1403، ق، 4، ص 119 و 219.

۲. ر.ک: صحابه پیامبر اعظم، با اشراف یوسفی غروی، پژوهشکده باقر العلوم، قم، اول، 1391، ج 2، ص 492؛ سیره المصطفی، هاشم معروف الحسنی، ترجمه ترقی جاه، بی جا، اول، 1414، ج 1، ص 91.

۳. ر.ک: الاستیعاب، ابن عبد البر، دار الجیل، بیروت اول، 1412، ق، 4، ص 1889، الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج 8، ص 51؛ صحابه پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله)، ج 2، ص 492.

۴. ر.ک: طبقات الکبری، ابن سعد، ج 8، ص 232، اعلام الوری، طبرسی، آل البیت، قم، اول، 1417، ق، 1، ص 282.

۵. ر.ک: تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، دارصادر، بیروت اول، بی تا، ج 2، ص 14؛ بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، الثانية، 1403، ق، 1983، م، ج 20، ص 185.

۶. سیره المصطفی، هاشم معروف الحسنی، ج 1، ص 56.

۷. مجمع البحرين، طریحی، مکتبه النشر الثقافة الاسلامیة، بیروت، دوم، 1408، ق، 6، ص 31، ذیل واژه فطم.

کنند و شیعیان نیز از این فضیلت غفلت کرده اند؛ با اینکه از نظر تاریخی شیعیان و اهل سنت درباره آن سخن گفته اند.

علامه امینی می فرماید: اخبار متواتره داریم که فاطمه بنت اسد (علیها السلام) علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در درون کعبه به دنیا آورد^۱

گنجی شافعی بعد از نقل جریان تولد علی (علیه السلام) در درون کعبه می گوید: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مکه داخل بیت الله الحرام به دنیا آمد و پیش از او و بعد از او نوزادی در بیت الله الحرام به دنیا نیامد و این کار برای بزرگداشت و احترام به مقام او در بزرگی و شرافت می باشد.^۲

مورخان ماجرا را اینگونه نقل کرده اند: «فاطمه بنت اسد (علیها السلام) را چون درد زایمان گرفت و آثار وضع حمل بر وی ظاهر شد، به سوی خانه خداوند روی آورد تا از قاضی الحاجات درخواست کمک کند که این درد بر او آسان گردد. وقتی نزد کعبه رسید، سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: ای قیوم بی نیاز و ای خداوند چاره ساز! ای پناه بیچارگان و ای فریادرس درماندگان! مرا در بیت الله راه ده و در ظل حمایت خود پناه ده! باب رحمت به روی او گشوده شد و از گره گشای هستی آنچه خواست به اجابت رسید.» عباس بن عبدالمطلب که خود ناظر این ماجرا بوده می گوید: «ما به همراه عده زیادی نزد خانه کعبه نشسته بودیم و با یکدیگر گفت و گو می کردیم که فاطمه بنت اسد پیدا شد و طولی نکشید که از دیدگان ما ناپدید گشت.»^۳

مرحوم صدوق این گونه ماجرا را گزارش داده است: «یزید بن قصب گفت: با عباس بن عبدالمطلب و عده ای از بنی عبد العزی در کنار بیت الحرام نشسته بودم در این میان فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین که ماه نهم حاملگی اش را می گذراند و به درد زایمان مبتلا شده بود، به کنار کعبه آمد و گفت: "خدا! من به تو و به تمام رسولان و کتابهای تو ایمان دارم و سخنان جدّم ابراهیم خلیل را تصدیق می کنم. او همان کسی است که بیت العتیق را بنا نهاده است. تو را به حق کسی که این خانه را بنا کرده و تو را به حق مولودی که در رحم دارم [قسم می دهم] که این ولادت را بر من آسان گردان!" پس ناگاه دیدیم که پشت دیوار به حالت اول خود برگشت. پس تلاش کردیم که قفل در را باز کنیم، اما باز نشد و دانستیم که این حادثه از مقدرات الهی است.»^۴

همة این جملات، فضائل آن بانوی عظمت را به اثبات می رساند. هم نشان دهنده مقام والای او در نزد خداوند است که دعای او را مستجاب می کند و او را درون خانه خویش جای می دهد و هم این موضوع را روشن می سازد که فاطمه ایمان محکمی به خداوند متعال و باور ناگسستنی به وجود و مقام همه پیامبران داشته است.

عباس بن عبدالمطلب لحظه بیرون آمدن او را از درون کعبه این گونه گزارش کرده است: «بعد از آنکه فاطمه پس از سه روز از همان جایی که به کعبه وارد شده بود، خارج شد، در حالی که علی (علیه السلام) نیز در آغوشش بود، به مردم گفت: ای مردم! به راستی خداوند متعال از میان بندگان مرا برگزید و نسبت به برگزیدگان پیشین برتری بخشید. خداوند آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) را برگزید که وی مخفیانه خداوند را در جایی عبادت می کرد که به جز در حال اضطرار چنان عبادتی پذیرفته نمی شود، مریم دختر عمران را انتخاب کرد؛ چرا که ولادت حضرت عیسی (علیه السلام) را برای او آسان کرد و درخت خرماي خشکیده را با تکان دادن سبز کرد.. و این در حالی است که خداوند مرا بر آن دو و نیز سایر زنان عالم برتری بخشید و برگزیده تر ساخت؛ چرا که من فرزندم را داخل بیت عتیق و خانه کعبه به دنیا آوردم و در آنجا سه روز ماندم و از میوه های بهشتی و برگهای آن استفاده می کردم. هنگامی که خواستم از آن جا بیرون بیایم، ندایی شنیدم که می گفت: «يَا فَاطِمَةُ سَمِيَّةٌ عَلِيًّا فَاتَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَ إِنِّي خَلَقْتُهُ مِنْ قُدْرَتِي وَ عَزَّ جَلَالِي وَ قِسْطُ عَدْلِي وَ اِسْتَفَقْتُ اسْمَهُ مِنْ اسْمِي...» ای فاطمه! نام این طفل را علی بگذار که من علی اعلا و بلندمرتبه هستم. من این کودک را از قدرت و عزت و عدل و داد آفریدم و نام او را از نام خود برگزیدم.»

در ادامه این روایت چنین آمده است: «و او اول فردي است که بو بام خانه من اذان می گوید و بنها را می شکند و آنها را رو بر زمین می اندازد و کلمه توحید را بپراشته می کند. و او بعد از حبیب و پیامبر و برگزیده ای از میان آفریده های من محمد (صلی الله علیه و آله) رسول من امام و وصی او است. خوشا به حال کسی که او را دوست داشته باشد و وای به حال کسی که از او نافرمانی و بر علیه او قیام کند و حقوق او را نادیده بگیرد.»

۱. ر.ک: الغدير، علامه امینی، دار الکتب العربي، بیروت، اول، ج ۶، ص ۲۲.

۲. ر.ک: الغدير، علامه امینی، ج ۶، ص ۲۳، و ج ۱۱، ترجمه ص ۴۴.

۳. صحابه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، ج ۲، ص ۴۹۶.

۴. الامالی، شیخ صدوق، مؤسسه البعثة، قم، اول، ۱۴۱۷ ق، ص ۱۱۴؛ علل الشرایع، شیخ صدوق، النجف الاشرف، اول، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۱۶۴؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۶۲، و الثاقب و المناقب، ابن حمزة الطوسی، مؤسسه انصاریان للطباعة و النشر، قم، الثانية، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۹۷.

۵. الامالی، لشیخ طوسی، دار الثقافة للطباعة و النشر و التوزیع، قم، الاولی، ۱۴۱۴ ق، ص ۷۰۸ - ۷۰۷؛

دائرة المعارف صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ج ۲، ص ۴۹۷؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۶.

آری، به راستی اگر در فضیلت این بانوی عظمت هیچ امری جز همین مسأله که او فرزند عزیزش را به امر الهی در درون کعبه به دنیا آورد وجود نداشت، در فضیلت و برتری او بر زنان دیگر بس بود؛ با اینکه از فضائل و مناقب دیگر نیز بر خردار است که هر يك مي تواند معيار فضیلت و برتری به حساب آید همچون مادر پیامبر(صلی الله علیه و آله)

سرپرستی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را بعد از رحلت عبدالمطلب، عموی ایشان، ابوطالب به عهده گرفت و در این باره بیشترین تلاش را انجام داد فاطمه دختر اسد بن هاشم که همسر ابوطالب و مادر همه فرزندان او بود، رسول خدا را در آن دوران همانند فرزندان خود، بلکه بهتر از آنها پرورش داد^۱ رسول خدا در دوران کودکی به جهت اکرام فاطمه (علیها السلام) و همسرش در میان فرزندان آنان احساس بیگانگی نداشت و تلخی فقدان پدر را در نمی یافت و چنان مراقبت و تلاشی در نگهداریش از سوی آنان می دید که از آنچه انسان می تواند از رفتار پدر و مادری با یگانه فرزند دلبندهاش تصور کند، فراتر می رفت. شدت علاقه فاطمه به او به حدی بود که در سالهای بی آبی و قحطی که مردم از گرسنگی و تشنگی می مردند، به فرزندان خود کمتر توجه نموده، بیشتر او را سیر می کرد و رفتارش تا آخر جوانی آن حضرت همین گونه بود. فاطمه(علیها السلام) و فرزندان او نیز به مانند شوهر، علاقه، توجه، ایمان و فداکاری خاصی در راه محمد(صلی الله علیه و آله) و رسالت او از خود نشان دادند و از رسالتش در همه شرایط دفاع کردند. رفتار این خانواده از دیگران، حتی از عموزادگان محمد (صلی الله علیه و آله) و فرزندان ایشان که نزدیکان وی بودند در همه مراحل که محمد (صلی الله علیه و آله) و دعوتش از آن گذر کردند در مهربانی متمایز بود.^۲ مادر علی(علیه السلام)

یکی دیگر از امتیازات مهم فاطمه بنت اسد (علیها السلام) این است که مادر شخصیت دوم عالم هستی علی(علیه السلام) و مادربزرگ پدری یازده امام می باشد. این امری است که هم واقعیت تاریخی آن را تأیید می کند و هم روایات روی آن تکیه دارد.

از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «پس از تولد پیامبر(صلی الله علیه و آله) فاطمه بنت اسد(علیها السلام) نزد همسرش ابوطالب آمد تا ولادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به ایشان بشارت دهد. ابوطالب گفت: روزگاری صبر کن، تو را به فرزندی مانند وی بشارت می دهم، جز آنکه او پیامبر نیست.»^۳

همچنین ابن مسکان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «فاطمه در هنگام میلاد پیامبر(صلی الله علیه و آله) به نزد ابوطالب آمد تا تولد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به وی مژده دهد. ابوطالب به وی گفت: تو نیز به مدت «سبت» صبر کن تو را به فرزندی همانند او مژده می دهم، جز اینکه پیامبر نیست.» و راوی افزوده است که "سبت" سی سال است و میان میلاد پیامبر و علی (علیهما السلام) سی سال فاصله بوده است.^۴

قبل از ابوطالب، آمنه و اطرافیان او هنگام ولادت پیامبر(صلی الله علیه و آله) این بشارت را به فاطمه داده بود که نوری در تو دیده می شود که مغرب و مشرق را روشن خواهد ساخت. فاطمه بنت اسد خندان و شادان نزد ابوطالب آمد و او را به آنچه آمنه گفته بود خبر داد. پس ابوطالب به وی گفت: مگر از این تعجب کردی؟ تو هم باردار می شوی و وصی و وزیر او را به دنیا می آوری.^۵ به راستی اگر فاطمه(علیها السلام) هیچ فضیلتی جز این نداشت که فرزندی چون علی(علیه السلام) در دامن او تربیت شده است و یازده امام دیگر از نسل او به وجود آمده است، در فضیلت و مقام بلند او بس بود.

سبقت در اسلام

از جمله فضائل فاطمه بنت اسد(علیها السلام) سبقت در اسلام است. هم او و هم شوهر و فرزندان با اخلاص تمام به پیامبر(صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند و در پنهان و آشکار از او حمایت نمودند از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که فرمود: «فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابیطالب(علیه السلام) یازدهمین زنی بود که اسلام آورد. او از کسانی بود که در واقعه بدر حاضر شد. ایمان فاطمه(علیها السلام) چنان برجسته است که به آن برای اثبات ایمان ابوطالب استدلال می شود.»^۶

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۶؛ الارشاد، للشیخ مفید، مؤسسة آل البيت(صلی الله علیه و آله)، بیروت، دار المفید، دوم، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۵.

۲. ر.ک: سیره المصطفی، ج ۱، ص ۵۶ - ۵۷؛ دائرة المعارف صحابه پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله)، ج ۲، ص ۵۰۳.

۳. ر.ک: اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، اول، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۴۵۲.

۴. ر.ک: همان و نیز: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۶۳ و ج ۳۵، ص ۶.

۵. ر.ک: روضه کافی، ج ۸، ص ۲۵۰؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۹۷؛ ج ۳۵، ص ۶.

۶. ر.ک: المفعنه، للشیخ المفید، جامعه مدرسین، (النشر الاسلامی)، قم، دوم، ۱۴۱۰ ق، ص ۴۶۱؛ الغدیر، ج ۷، ص ۳۸؛ مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۲۵۶.

در مقاتل الطالبین از زبیر بن عوام نقل می کند که گفت: «(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَيًّا لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبَهَائِيَّتِي بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِرَنَّ فِي مَعْرُوفٍ قَبَائِعَهُنَّ وَاسْتَعْفِرَنَّ لِهِنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)»^۱ ای پیامبر! هر گاه زنان با ایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند و بچه های حرامزاده شان را با بُهتان [و حيله] به شوهر نیندند، و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه؛ زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. « نازل شد، فاطمه بنت اسد شنید که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) زنان را به بیعت فرا می خواند و او اولین زنی بود که با آن حضرت بعد از نزول آیه بیعت کرد»^۲

هجرت فاطمه (علیها السلام) به مدینه

شیخ کلینی در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «فاطمه بنت اسد (صلی الله علیه و آله)، مادر امیرالمؤمنین اولین زنی بود که پیاده از مکه به سوی مدینه هجرت کرد.» علامه امینی از سبط بن جوزی نقل می کند که بانوی گران قدر فاطمه بنت اسد نه تنها پیاده، بلکه با پای برهنه هجرت فرموده است.^۳

ماجرای هجرت فواطم به همراه امام علی (علیه السلام) از این قرار است: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مکه ماند و اعلام کرد که هر کس نزد محمد (صلی الله علیه و آله) امانتی دارد، بیاید بگیرد. پس از سه شبانه روز توقف در مکه و سپردن امانتها به صاحبانشان همراه زنان هاشمی و ایمن بن ام ایمن، غلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ابو واقد، فرستاده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوده همسر رسول خدا و ام کلثوم دختر آن حضرت و مسلمانانی که تا آن روز هجرت نکرده بودند، به سوی مدینه حرکت کردند و در دل شب از راه ذی طوی رهسپار یثرب شدند. جاسوسان قریش از هجرت دسته جمعی آنان آگاه شدند و به تعقیب آنان پرداختند. در منطقه ضحجان به کاروان علی (علیه السلام) رسیدند و از او خواستند کاروان را به مکه بازگرداند سخنان زیادی بین آنان و علی (علیه السلام) رد و بدل شد، در حالی که ناله و شیون زنان بلند بود علی (علیه السلام) دید که جز دفاع از حریم اس لام و مسلمانان چاره دیگری ندارد؛ از این رو، قهرمانانه به دفاع برخاست و قریشیان را سخت تهدید کرد و فرمود: «هر کس می خواهد بدنش قطعه قطعه و خونش ریخته شود نزدیک بیاید.» قریشیان چون با این پاسخ کوبنده روبرو شدند از درگیری با علی (علیه السلام) خودداری کرده، به مکه بازگشتند. علی (علیه السلام) که جوانی بیست و سه ساله بود، با پای پیاده در حالی که زنان سوار بر مرکبها بودند، حرکت کرد و به سبب طولانی بودن مسافت، پاهای وی به سختی مجروح و از آنها خون جاری شد...»^۴

در نقل دیگر آمده است: وقتی کاروان به ضحجان رسید. در آنجا يك شبانه روز توقف کرد و در این مدت، عده ای از مؤمنان ناتوان که در میان آنها ام ایمن، کنیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز بود به وی ملحق شدند. علی (علیه السلام) آن شب را به همراه مادرش فاطمه بنت اسد (صلی الله علیه و آله) و فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فاطمه دختر زبیر شب زنده داری کرده و نماز خواندند و خدا را در قیام و قعود و در همه حال یاد کردند و همین کار را ادامه دادند تا فجر، طلوع کرد و علی (علیه السلام) نماز را به جماعت برای آنها برگزار کرد. سپس حرکت خود را منزل به منزل ادامه دادند و آن حضرت هیچ گاه از یاد خدا غافل نشد و فواطم و دیگر همراهان نیز همین گونه بودند تا به مدینه رسیدند.

نقل شده است که قبل از ورودشان به مدینه، این آیات در شأن آنها نازل شد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آنها را تلاوت فرمود: «مسلماً در آ فرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است. همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند [که]: پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار!

پروردگارا! هر که را تو در آتش درآوری یقیناً رسوایش کرده ای، و برای ستمکاران یاورانی نیست. پروردگارا! ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند که به پروردگار خود ایمان آورید؛ پس ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را بزداي و ما را در زمره نیکان بمیران! پروردگارا! ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند و آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا کن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو وعده ات را خلاف نمی کړي! پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که]: من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباه نمی کنم، پس

۱. ممتحنه / 12.

۲. مقاتل الطالبین، ابو الفرج اصفهانی، منشورات المكتبة الحیدریّة، نجف، دوم، 1385، ص 5 - 4.

۳. مقاتل الطالبین، ص 5 - 4.

۴. الغدير، علامه امینی، ترجمه، ج 6، ص 23؛ الحدائق الناضرة، یوسف بحرانی، النشر الاسلامی، قم، اول، 1405 ق، ج 22، ص 634؛ وسائل الشیعة، حرّ عاملی، ج 19، ص 374 و ص 438.

۵. ر.ک: الامالی، لشیخ طوسی، جزء شانزدهم، ص 686 - 689؛ جامع احادیث الشیعه، ج 19، ص 221.

کسانی که هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند، بدیهایشان را از آنان می زدایم و آنان را در باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می آورم [این] پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خدا است»^۱

در این آیات منظور از «مرد» علی(علیه السلام) است و منظور از «انثی» فاطمه هستند و علی(علیه السلام) از فاطمه و آنها از علی(علیه السلام) هستند. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی(علیه السلام) فرمود: «ای علی! تو اولین نفر از این امت هستی که به خدا و رسولش ایمان آوردی و اولین کسی هستی که به سوی خدا و رسولش هجرت کردی و آخرین کسی هستی که از رسول خدا جدا می شوی! قسم به آن کسی که جانم در دست او است، هیچ مؤمنی تو را دوست ندارد، مگر کسی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد و کسی به جز منافق یا کافر با تو دشمنی نمی ورزد.»^۲

کرامات پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فاطمه بنت اسد(علیها السلام) کرامات فراوانی از دوران کودکی و نوجوانی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که به يك نمونه اشاره می شود: «فاطمه می گوید: صحن خانه ما درختی بود که سالها خشک شده بود. روزی آن حضرت به نزد آن درخت رفت و دست مبارک خود را بر آن مالید. همان دم آن درخت سبز شد و خرماي تازه آورد. من هر روز برای آن حضرت و کودکان خرما جمع می کردم و در ظرفی نگاه می داشتم و چون به نزد ما می آمد خرماها را به ایشان می دادم و ایشان آنها را از دست یکدیگر می ربودند و هرگز ندیدم که آن حضرت از دست دیگری خرما بگیرد روزی وقتی آن حضرت آمد، من عذر خواستم که امروز درخت خرما نیاورده بود که من برای شما جمع کنم. به حق نور رویش سوگند می خورم که چون این سخن را از من شنید به سوی درختان خرما برگشت و به گونه ای با آنها سخن گفت. ناگاه دیدم که یکی از آن درختان به قدری خم شد که دست مبارک پیامبر(صلی الله علیه و آله) به سر درخت می رسید و پیامبر(صلی الله علیه و آله) آن چه می خواست از خرماها چید و باز درخت به جای خود برگشت. پس من در آن روز به درگاه خدا تضرع کردم که ای پروردگار آسمان! مرا فرزندی عطا کن که برادر و شبیه او باشد. پس در آن شب نطفه امیرالمؤمنین منعقد شد و به برکت آن حضرت هرگز پیرامون بت نگردید و غیر خدا را نپرستید.»^۳

رحلت جانسوز

هنگامی که مرگ فاطمه(علیها السلام) نزدیک شد، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) را وصی خویش قرار داد و آن حضرت نیز پذیرفت و در سال چهارم هجری وفات یافت. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) شدیداً گریه کرد و فرمود: «الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّيْ امْرُؤُ مَادِرْمِ مَرْدٍ.» او را با جامه خویش کفن کرد و در قبر وی رفته، در آن دراز کشید و چنان رفتاری کرد که برای هیچ مسلمانی پیش از او نکرده بود^۴

در نقل دیگر آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بود که امیرالمؤمنین(علیه السلام) در حالی که گریه می کرد، به نزد ایشان آمد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به وی فرمود: «چرا گریه می کنی؟» فرمود: «مادرم فاطمه از دنیا رفت.» رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «به خدا قسم که او مادر من هم بود. این عمامه مرا با این پیراهن بگیر و او را در آن کفن کن، و به زنها بگو خوب غسلش بدهند و از خانه بیرونش نبرند تا من بیایم.» پس از ساعتی آمد و بر او نمازی خواند که مانند آن را بر دیگری نخوانده بود و چهل تکبیر بر او گفت و در قبر او بی ناله و حرکت خوابید و علی و حسن(علیهما السلام) را با خود وارد قبر کرد و چون از کار خود فارغ شد، به علی و حسن(علیهما السلام) فرمود: تا از قبر بیرون روند و خود را به بالین فاطمه کشانید تا بالای سرش رسید و به او فرمود: «ای فاطمه! من محمد سید اولاد آدمم و بر خود نبالم، اگر منکر و نکیر آمدند و از تو پرسیدند: پروردگارت کیست؟ بگو خدا پروردگار من است و محمد پیامبر من است و اسلام دین من است و قرآن کتاب من و پسر من امام و ولی من.» سپس فرمود: «خدایا! فاطمه را به قول حق ثابت قدم بدار!» و از قبر او بیرون آمد و چند مشت خاک روی آن پاشید و دو دست بر هم زد و آن را تکنید و فرمود: «به آن که جان محمد به دست او است [سوگند که] فاطمه دست بر هم زدنم را شنید.» عمار بن یاسر از جا برخاست و گفت: «پدرم و مادرم قربانت یا رسول الله، نمازی بر او خواندی که بر احدی پیش از او نخواندی.» فرمود: «ای ابو یقظان! او لایق آن بود. ابوطالب فرزندان بسیار داشت و اموال آنها فراوان و مال ما کم بود. این فاطمه مرا سیر می کرد و آنها را گرسنه می داشت...» گفت: «چرا چهل تکبیر بر او گفتی؟» فرمود: «به راست خود نگرستم چهل صف فرشته حاضر بودند، برای هر صفی تکبیری گفتم.» گفت: «بی ناله و حرکت در قبر دراز کشیدی!» فرمود: «روز قیامت برهنه محشور

۱. ر.ک: آل عمران / 95 - 191.

۲. ر.ک: الامالی، الجزء السادس، ص 686 - 698؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، اول، 1410 ق، ج 2، ص 325؛ تفسیر الصافی، فیض کاشانی، مؤسسه الهادی، قم، الثانية، 1416 ق، 1374 ش، ج 1، ص 41؛ ر.ک: تاریخ تحقیقی اسلام، یوسفی غروی، ج 2، ص 176.

۳. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، المكتبة الحیدریة، نجف، اول، 1376 ش، ج 2، ص 21؛ حیوة القلوب، مجلسی، ج 3، ص 177؛ الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، مؤسسه الامام المهدي(عج)، قم، اول، 1409 ق، ج 1، ص 138.

۴. ر.ک: بحار الانوار، ج 28، ص 230؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 14؛ سیره المصطفی، ج 1، ص 56 و 57.

مي شوند و من از خدا به اصرار خواستم که او را با ستر عورت محشور کند. به آن که جان محمد در دست او است، از قبرش بیرون نیامدم، تا دیدم دو چراغ نور بالایی سر او است و دو چراغ نور در دست او و دو پاهای او و دو فرشته بر قبر او موکلند که تا روز قیامت برایش آمرزش جویند»^۱

مرحوم صدوق در ذیل حدیث فوق می نویسد: «... یك بار فاطمه بنت اسد(علیها السلام) شنید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ النَّاسَ يُحْتَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاهُ كَمَا وُلِدُوا فَقَالَتْ وَ سَوَاتَاهُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله) فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَبْعَثَكَ كَأَسِيَّةٍ؛ مردم روز قیامت برهنه محشور می شوند. فریاد زد: وای از این رسوایی! پیامبر(صلی الله علیه و آله) او را دلداري داد و فرمود: من از خدا خواهش می کنم که تو را پوشیده محشور کند.» یك بار دیگر شنید که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) فشار قبر را یادآوری می کرد. فریاد زد: وای از ناتوانی من! رسول خدا(صلی الله علیه و آله) او را دلداري داد و فرمود: من از خدا خواهش می کنم تو را کفایت کند و از فشار قبر معاف دارد. روزی به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عرض کرد: می خواهم این کنیز خود را آزاد کنم. فرمود: اگر چنین کاری کنی در برابر هر عضو وی خداوند عضوی از تن تو را از دوزخ آزاد کند. چون بیمار شد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) را وصی خود کرد و دستور داد خادمش را از جانب او آزاد کند.^۲

این جریان نشان می دهد که اولاً فاطمه بنت اسد(علیها السلام) خداترس بوده و از قبر و قیامت به شدت ترس داشته است. ثانیاً پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) احترام خاصی برای ایشان قائل بوده است و کاری کرد که همه ترسهای او برطرف شود. و ثالثاً رفتار ویژه با او داشت هم در نمازش و هم در کفن و اختصاص بخشی از لباس خود برای او

سرانجام این بانوی عظمی با احترام ویژه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در قبرستان بقیع بخشی که بعدها چهار امام معصوم در آن دفن شدند، به خاک سپرده شد.

۱. ر.ک: الامالی، لشیخ الصدوق، ترجمه کمره ای، تهران، اسلامیة، اول، بی تا، مجلس پنجاه و یکم، ص 314 و 315؛ ریاض المسائل، السید علی الطباطبایی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، الاولی، 1412 ق، ج 2، ص 226؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، مؤسسه آل البیت(علیهم السلام)، قم، الثانیة، 1414 ق، ج 3، ص 48 و 49.

۲. ر.ک: جامع احادیث الشیعه، آیت الله بروجردی، المطبعة العلمیة، قم، اول، بی تا، ج 3، ص 248؛ الاختصاص، شیخ مفید، تحقیق علی اکبر عفری، دار المفید، بیروت، دوم، 1414 ق، ص 147؛ بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج 6، ص 232 - 279؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البیت(علیهم السلام)، قم، دوم، 1408 ق، 1988 م، ج 2، ص 227؛ الخصال، شیخ صدوق، ترجمه کمره ای، اسلامیة، تهران، اول، بی تا، ج 2، ص 10 - 18؛ تنمة الحدائق الناضرة، شیخ حسن آل عصفور، النشر اسلامی، قم، اول، 1410 ق، ج 1، ص 166؛ وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج 23، ص 10، ح 5 (28986) و ج 16، ص 3.

در روایات آمده است که پیامبران الهی، صد و بیست و چهار هزار نفر بوده اند. پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ أَلْفٍ نَبِيٍّ وَرَبَّةَ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ أَنَا سَيِّدُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ أَوْصَى إِلَيْهِ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ إِنِّي وَصِيٌّ لِبَنِي أَبِي طَالِبٍ لَسَيِّدُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ» خداوند متعال صد و بیست و چهار هزار پیامبر دارد که من نزد خدای عزوجل، سرور و برتر و گرامی ترین ایشانم و هر پیامبری وصی دارد که به فرمان خداوند - تعالی ذکره - او را به وصایت برگزیده است، و وصی من علی بن ابی طالب هر آینه سرور و برتر و گرامی ترشان نزد خدای عز و جل است.»

«روزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تنها در مسجد نشسته بود اباذر(رحمه الله) وارد شد و با دیدن حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) فرصت را غنیمت شمرد و از حضرت سؤالاتی نمود.^۲ اباذر پرسید: یا رسول الله! پیامبران چه تعدادند؟ حضرت فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفرند. پرسید: از میان آنها پیامبران مرسل چند نفرند؟ فرمود: همگی سیصد و سیزده نفرند پرسید: نخستین پیامبران کیست؟ فرمود: آدم(علیه السلام). پرسید: آیا او از پیامبران مرسل بود؟ فرمود: آری، خداوند او را با قدرت خود آفرید و روح خود را در او دمید. سپس فرمود: ای ابوذر! چهار تن از پیامبران، سریانی بودند: آدم، شیث، اخنوخ - که همان ادریس است و او نخستین کسی است که با قلم نوشت - و نوح و چهار تن از پیامبران، عرب بودند: هود، صالح، شعیب و پیامبر تو محمد؛ و ششصد پیامبر از بنی اسرائیل بودند که نخستین ایشان موسی و آخرین آنها عیسی بود.

اباذر پرسید: یا رسول الله! خداوند چند کتاب فرستاده است؟ فرمود: صد و چهار کتاب؛ خداوند پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم فرستاد و تورات، انجیل، زبور و قرآن را نیز فرستاد.»^۳

معرفی حضرت ادریس(علیه السلام)

نام ادریس پیامبر(علیه السلام) دو بار در قرآن کریم آمده است.^۴ داستان آن جناب در قرآن، نشان از مقام عالی آن حضرت در نزد حق تعالی دارد. خداوند می فرماید: ((وَ اذْكُرْ فِي الْقُرْآنِ اِدْرِيْسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا))؛^۵ «و یاد کن در کتاب خود، احوال ادریس را که او شخصی بسیار راستگو و پیغمبری عظیم الشان بود و مقام او را بلند و مرتبه اش را رفیع گردانیدیم.»

حضرت ادریس(علیه السلام) سومین پیامبر خدا بر روی زمین، پس از آدم (علیه السلام) و شیث (هبة الله علیه السلام) بوده است.^۶ نام کامل ایشان «اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم» و مادرش «برکیا، دختر الدرمنسیلا بن محویل بن اخنوخ بن قین بن آدم» است.^۷ ابن بابویه^۸ در توصیف ادریس(علیه السلام) آورده است: حضرت ادریس(علیه السلام) مردی بلندقامت بوده که شکمش درشت و سینه اش فراخ و بدنش کم مو، ولی سرش موی انبوه داشت، سینه اش نازک و صدایش ظریف و قدمهایش در وقت راه رفتن کوچک و نزدیک هم بود.

ادریس(علیه السلام) بارزترین و شاخص ترین افراد طایفه اش محسوب می شد. او سیصد و شصت و پنج سال زندگی کرد و جبرئیل(علیه السلام) از آسمان، سی مصحف آورد و ادریس(علیه السلام) همه آنها را نوشت.

مفسرین گفته اند: نام ادریس پیغمبر «اخنوخ» بود و او به طوری که تورات در سفر تکوین نوشته، یکی از اجداد نوح(علیه السلام) است که با پنج واسطه به ایش ان می رسد و اگر آن حضرت به ادریس معروف

۱. من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی، ابن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم، 1413 ق، ج 4، ص 180.

۲. این روایت را شیخ صدوق در کتب شریف الخصال و معانی الاخبار، علامه مجلسی در بحار الانوار، و رام بن ابی فراس در مجموعه ورام و علامه سیّد هاشم بحرانی در تفسیر البرهان نقل کرده اند.

۳. الخصال، محمد بن علی، ابن بابویه، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول، 1362 ش، ج 2، ص 524.

۴. مریم/ 56 و 57؛ انبیاء/ 85 و 86.

۵. مریم/ 56.

۶. الاخبار الطوال، ابو حنیفه احمد بن داود الدینوری(م 282)، تحقیق: عدد المنعم عامر، مراجعه جمال الدین شیال، منشورات الرضی، قه، 1368 ش، ص 1.

۷. آفرینش و تاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه: محمد رضا شفیعی کدکنی، نشر آگه، تهران، چاپ اول، 1374 ش، ج 1، ص 419.

۸. علل الشرائع، محمد بن علی، ابن بابویه، کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول، 1385 ش (1966 م)، ج 1، ص 27 و 28.

شده، بدین جهت بوده که نسبت به علم آموزی بسیار اشتغال می ورزید.^۱ او در نزدیک کوفه در مکان فعلی مسجد سهله می زیست.

علامه طباطبایی (رحمه الله) در شرح آیه «مَكَانًا عَلِيًّا» می فرماید: «ممکن است از سیاق داستانهایی که در این سوره به ردیف ذکر می شود و مواهب نبوت و ولایت - که از مقامات معنوی و الهی است - را ذکر می کند، می توان چنین استفاده کرد که مراد از «مکان علیا» که خدا وی را بدان مکان رفعت داده، یکی از درجات قرب باشد؛ زیرا رفع مکانی و صعود دادن به جایی بلند، هر چند که بلندترین مکانهای متصور باشد، مزیتی به شمار نمی رود.»^۲

برخی مفسران، چون صاحب تفسیر «روض الجنان» (ابو الفتوح رازی) گفته اند: «مراد از آن - به طوری که حدیث هم بر آن وارد شده - این است که خداوند او را به بعضی طبقات آسمان بالا برده و همانجا قبض روحش کرد، که اگر این باشد، آنگاه مقصود در آیه، نشان دادن یکی از آیات بالغه قدرت الهی است و همین خود مزیت قابل توجهی است.»^۳

ادریس (علیه السلام) پس از آدم (علیه السلام) نخستین پیامبری است که به رسالت رسیده و او به نبوت، جانشین آدم (علیه السلام) بوده است. همچنین او نخستین کسی است که پس از آدم با قلم، خط نوشت و نیز نخستین کسی است که جامه دوخت و قبل از روزگار او مردمان، پوست می پوشیدند. خداوند، نجوم و پزشکی را بر او وحی کرد و نام او در نزد یونانیان «هرمس» است. نتیجه اعمال نیک هر روز او به اندازه تمام کارهای نیک بنی آدم به آسمان بالا می رفت. او خدای را بدین کار سپاسگزاری کرد و خداوند او را به پایگاهی بلند فرا برد و مردم در چگونگی بالا رفتن او به آسمان اختلاف دارند؛ زندگینامه ادریس (علیه السلام)

«آن حضرت در عظمت خدای عزّ و جلّ اندیشید و سپس فرمود: این آسمانها، زمینها، مخلوقات بزرگ، خورشید، ماه، ستارگان، ابر، باران و این همه چیزهایی که موجود می باشند، پروردگاری داشته که تدبیر آنها به دست پاکفایت او بوده و با قدرتش آنها را اصلاح می فرماید؛ پس مرا یا او چه کار و چطور حقّ عبادتش را ادا کنم؟ آنگاه با قومش به خلوت نشست و آنها را موعظه کرد و متذکر ساخت و همواره ایشان را تهدید و تخویف نموده و به عبادت و کرنش در مقابل خالق این مخلوقات فرا خواند پیوسته دعوت شدگان، او را اجابت می کردند. در مراحل نخست دعوت، تعدادشان به هفت و بعد به هفتاد و سپس به هفتصد و سرانجام به هزار نفر رسید.

وقتی تعداد آنها به هزار تن فزونی یافت، جناب ادریس (علیه السلام) به ایشان فرمود: بیاید از بین اختیار و خوبان خود صد نفر را برگزینیم. لذا از بین نیکان، صد تن انتخاب کرده و از میان آن صد نفر، هفتاد مرد جدا کرده و سپس از بین هفتاد مرد، ده تن و از میان آنها هفت نفر را برگزیدند. آنگاه جناب ادریس (علیه السلام) به یارانش فرمود: بیاید تا این هفت نفر دعا کردند، ما آمین بگوییم، شاید پروردگار، ما را بر عبادت و پرستش خود راهنمایی فرماید.

پس آن هفت نفر دستها بر زمین نهاده و دعایی طولانی نمودند؛ ولی بر ایشان امری واضح و مطلبی روشن نشد. سپس دستها به طرف آسمان بالا بردند، خداوند عزّ و جلّ به حضرت ادریس (علیه السلام) وحی نمود و او و آنان که با حضرتش آمین می گفتند را بر عبادتش راهنمایی نمود، ایشان پیوسته خدای را پرستش کرده و ابتدا برای ذات باجلالش شریکی نمی آوردند تا وقتی که حق تعالی، ادریس (علیه السلام) را به آسمان برد. پس تابعین او و کسانی که از دینش پیروی می کردند، متفرّق شده؛ مگر اندکی که باقی ماندند. آنگاه بین آنها اختلاف افتاد و حادثه ها آفریدند و بدعتها به وجود آوردند تا آنکه زمان نوح (علیه السلام) فرا رسید.»

بعثت ادریس (علیه السلام)

پس از آنکه قابیل برادرش، هابیل را به علت حسادت به قتل رساند، ابلیس نزد قابیل آمد و گفت: می دانی چرا آتش قربانی، هابیل را سوزاند؟ گفت: نمی دانم. ابلیس گفت: چون هابیل آتش می پرستید، تو هم آتش را پرست تا ملک [پادشاهی] زمین به تو و فرزندان بازگردد. لذا، قابیل آتش پرستید و بر آن سجده کرد.

قابیل دارای فرزندان بسیاری شد و به همه آنان گفت: آتش را پرستید. قابیل در عدن، آتشخانه بنا کرد. او فرزندی به نام توبال داشت. توبال، لهو و لعب را بسیار دوست داشت. ابلیس نزد توبال آمد و روش درست کردن شراب با انگور را به او آموخت. پس او آتش می پرستید و شراب می خورد. در بین فرزندان قابیل، ازدواج با خواهر و دختر، مباح شمرده می شد.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، سیّد محمد حسین طباطبایی، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، 1417 ق، ج 14، ص 64.

۲. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ابوالفتوح رازی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1408 ق، ذیل آیه 57 از سوره مریم.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 84 و 85.

۴. آفرینش و تاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، ج 1، ص 419.

بعضی از فرزندان دیگر آدم (علیه السلام) خبر آتش پرستیدن قابیل و فرزندانش را شنیدند. وقتی نزد آنها آمدند، از کار آنها خوششان آمد و در محلّ زندگی آنها مانده و آتش پرست شدند، شراب می خوردند، زنا می کردند و اعمال ناشایست انجام می دادند.

خداوند متعال، ادریس (علیه السلام) را فرستاد تا آنها را به سوی خدا فرا خواند. پس ادریس (علیه السلام) ایشان را از منکرات نهی کرد؛ ولی فقط تعداد کمی به ایشان ایمان آورده و خداپرست شدند و بیش تر آنها بر طریق گمراهی خود باقی ماندند. حضرت ادریس (علیه السلام) ملک و پادشاهی نداشت. بنابراین، نتوانست با آنها مبارزه کند؛ اما تا آنجا که می توانست، با گفتار خویش آنها را (از منکرات نهی می نمود و به سوی خوبیها و) به سوی خدا دعوت می کرد.^۱

به درستی که امر به معروف و نهی از منکر، یادآور يك واجب فراموش شده الهی می باشد که وظیفه آحاد مردم جامعه و تضمین کننده حیات طیبه در نظام اسلامی است. خداوند در قرآن کریم می فرماید: ((وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ))؛^۲ «باید گروهی در بین شما باشند تا مردم را به خوبیها دعوت کنند و به کارهای پسندیده فرمان دهند و از کارهای زشت بازدارند و آنها رستگارانند.»

ادریس (علیه السلام) و دو پادشاه سفهگر
شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب شریف «کمال الدین و تمام النعمة» روایتی^۳ از امام باقر (علیه السلام) درباره حضرت ادریس (علیه السلام) بدین شرح نقل می کند:

«در زمان ادریس (علیه السلام) پادشاه ستمگر و زورگویی بود. روزی پادشاه سوار بر مرکب خود شد و به گردش و تفریح رفت. در مسیر راه به زمینی سبز و خرم رسید. صاحب این زمین، مردی خداپرست بود. پادشاه از آن زمین خوشش آمد. از وزیرانش پرسید: این زمین برای چه کسی است؟ گفتند: برای یکی از بندگان مؤمن است. پس او را خواست و چون او را به نزد پادشاه بردند، پادشاه گفت: این زمینی خود را به من هدیه کن.

آن فرد مؤمن جواب داد: نان خورهای من از تو به آن نیازمندترند و باید از درآمد آن زندگی کنند پادشاه گفت: بگو چقدر می ارزد تا بهایش را به تو بدهم؟ او جواب داد: نه پیشکش می کنم و نه می فروشم؛ پس نام آن را بر زبان نیاور. پادشاه از این سخن، خشمگین و اندهناک گردید و با ناراحتی به نزد خانواده خود بازگشت. او زنی از طایفه کبودچشمان داشت که مورد اعتماد و پسندش بود و به هر مشکلی گرفتار می شد، با او مشورت می کرد.

پس چون در جای خود نشست، او را خواست تا با وی درباره گستاخی صاحب زمین مشورت کند وقتی زن او را خشمناک دید، پرسید: پادشاهها! چه اتفاقی افتاده که آثار خشم در رخسارت هویدا شده؟ پادشاه او را از داستان زمین و گفتار صاحبش آگاه کرد. زن گفت: ای پادشاه! کسی غم و اندوه می خورد که توانایی انتقام ندارد. اگر دوست نداری که بدون بهانه او را بکشی، من بر ای او پرونده ای می سازم و با بهانه ای زمینش را برای تو می گیرم و این بهانه در نزد مردم، عذر تو می شود. پادشاه گفت: نقشه تو چیست؟ زن گفت: من جمعی از کبودچشمان را نزد تو می فرستم تا گواهی دهند که او از دین تو بیزاری جسته است. در این صورت، کشتن او بر تو روا می شود و می توانی زمین او را مصادره کنی. پادشاه گفت: بسیار خوب، این کار را انجام بده.

زن پادشاه دسته ای از کبودچشمان طرفدار خویش داشت که با او هم کیش بودند و کشتن مؤمنان را روا می دانستند؛ پس به آنها سپرد که در نزد پادشاه گواهی دهند که آن مرد مؤمن، رافضی بود. ده و از دین پادشاه بیزاری جسته است. آنها نیز نزد پادشاه حاضر شدند و بر این امر، گواهی دادند. نگاه پادشاه به این بهانه آن مرد مؤمن را کشتن و زمینش را به تصرف خود در آورد. خدای متعال به جهت قتل مؤمن خشمناک شد و به ادریس وحی کرد که به نزد این بنده زورگویی برو و به او بگو: بنده مؤمنم را کشتی، زمین او را هم تصرف ناحق کردی و خاندان بازمانده او را محتاج و گرسنه نمودی، به عزت خودم سوگند! در آخرت از تو انتقامی سخت گیرم و در دنیا سلطنت تو را براندازم و شهرت تو را تباه کنم و عزتت را به دلت کشانم و گوشت این زنت را خوراک سگان سازم. پس بدان، ای گرفتار! حلم من، تو را بسیار فریفته است.

ادریس (علیه السلام) برای ادای رسالت پروردگارش، نزد آن پادشاه آمد و او را دید که در مسند خود نشسته و یارانش دور او حلقه زده اند. خطاب به او فرمود: ای جبار! من از طرف خدا، به سوی تو آمده ام. سپس پیام خداوند را به آن پادشاه ظالم ابلاغ کرد. آن ستمگر گفت: ای ادریس! از نزد من بیرون شو. آنگاه زنت را خواست و ماجرای ادریس را به او خبر داد. زن گفت: تو از رسالت خدای ادریس در هراس مباش.

۱. تاریخنامه طبری، تنظیم کننده: منسوب به بلعمی (ق 4)، تحقیق: محمد روشن، تهران، ج 1 و 2، سروش، چاپ دوم، 1378 ش، ج 3، 4 و 5، البرز، چاپ سوم، 1373 ش، ج 1، ص 73 - 75.

۲. آل عمران/ 104.

۳. ر.ک: بحار الانوار، علامه مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403 ق، ج 11، ص 271؛ و النور المبین فی قصص الانبیاء والمرسلین، نعمت الله بن عبد الله جزائری، مکتبة آیت الله المرعشی النجفی، قم، چاپ اول، 1404 ق، ص 61.

من کسي را مي فرستم تا ادریس را بکشد و رسالت خدایش باطل شود و آنچه براي تو پیام آورده بیهوده گردد. پادشاه گفت: زودتر اقدام کن.

ادریس(علیه السلام) پیروانی از مؤمنان جان نثار داشت که با آنها سخن می گفت و مؤمنان در کنار او آرامش دل داشتند. ادریس(علیه السلام) آنچه را خدای عزّ و جلّ به او وحی کرده بود، به اصحاب خود گزارش داد و موضوع رساندن پیام خدا را به آن پادشاه ظالم بیان کرد. پیروانش از این پیش آمد نسبت به ولی نعمتشان نگران شدند و او را در خطر دیدند و ترسیدند که وی کشته شود زن آن پادشاه ستمگر، چهل مرد از کیودچشمان را فرستاد تا ادریس(علیه السلام) را بکشند. آنها به محلّ اجتماع ادریس و یارانش رفتند؛ اما قبل از آن، یاران حضرت ادریس(علیه السلام) پراکنده شده و از حضرت نیز خواستند که آنها را ترک کند.

ادریس(علیه السلام) با چند تن از یارانش که در آن محل حضور داشتند، از آنجا دور شدند. حضرت ادریس(علیه السلام) سحرگاه با پروردگار خود به راز و نیاز پرداخت و عرض کرد: پروردگارا! مرا نزد این ستمگر مبعوث کردی، من پیغام تو را رساندم و او مرا تهدید به قتل کرد. خداوند به او وحی نمود: از او دوری کن و از شهرش بیرون شو و مرا با او واگذار. به عزّت سوگند! فرمان خود را بر او اجرا کنم و آنچه را به وسیله تو به او پیغام دادم، انجام دهم. ادریس گفت: پروردگارا! من درخواستی دارم. خدای عزّ و جلّ فرمود: بخواه که مستجاب می شود. عرض کرد: از تو می خواهم که بر این قریه و اطراف آن باران نفرستی تا زمانی که من از تو درخواست کنم. خدای عزّ و جلّ فرمود: ای ادریس! در این صورت، شهر ویران می شود و مردمانش دچار سختی و گرسنگی می گردند. ادریس عرض کرد: هر چند شهر ویران شود و مردمانش گرفتار سختی و گرسنگی شوند. خدای عزّ و جلّ فرمود: آنچه خواستی به تو می دهم و هرگز باران به آنها نفرستم تا تو خواهش کنی و من به وعده خود، به حق وفا کنم.

ادریس(علیه السلام) موضوع درخواست خود از خداوند و اجابت آن را به یاران خود گفت و اعلام کرد که خدا به او وحی کرده تا او درخواست نکند، آسمان بر آنها باران نبارد. سپس فرمود: ای مؤمنین! از این قریه بیرون شوید و به قریه دیگر بروید. مؤمنان که تقریباً بیست نفر بودند، از آن قریه کوچ کردند و در روستاهای اطراف، متفرق شدند. خبر درخواست ادریس از خداوند در آن روستاها به گوش همگان رسید.

ادریس(علیه السلام) بالای یک کوه بلند در میان غاری پناه جست و از مردم دور شد و هر روز روزه می گرفت. خدا فرشته ای بر او گماشت که هر شام برایش طعام می آورد و به آن افطار می نمود. خدای عزّ و جلّ به خاطر خشمی که برای کشته شدن آن مؤمن داشت، سلطنت آن پادشاه ستمگر را نابود کرد. او کشته شد و شهرش ویران گشت و گوشت زنش خوراک سگان گردید.

پس از آن، پادشاه ظالم دیگری حکمران شد. او نیز همانند پادشاه قبلی گناهکار و ستمکار بود. پس از بیرون رفتن ادریس از آن شهر، بیست سال گذشت که حتی یک قطره باران از آسمان بر آنها نبارید. مردم دچار سختی شدیدی شده بودند و چون بی تاب شدند، به یکدیگر گفتند این سختی و فحطی که به ما روی آورده، به جهت خواسته ادریس از پروردگارش می باشد. ادریس از ما دوری جسته و محلّ اقامتش را نمی دانیم؛ ولی خدا به ما از وی مهربان تر است.

لذا، همه با هم یک رأی شدند که به سوی خدا بازگردند و به درگاه او دعا و انابه کنند و از خدا بخواهند که آسمان بر آنها ببارد. پس بر خاکستر ایستادند و لباس سیاه پوشیدند و خاک بر سر ریختند و به سوی خدا توبه نالیدند و گریه و زاری کردند خدای عزّ و جلّ به ادریس وحی کرد که مردمان شهر تو فریاد ناله و توبه به درگاه من بلند کردند و از من آمرزش خواستند. من نیز توبه آنها را پذیرفتم و گناهشان را بخشودم و به آنها رحم کردم. آنها مانعی برای برآوردن درخواست باران ندارند؛ مگر نظر تو که خواهش کنی و اکنون، ای ادریس! از من بخواه تا به فریاد آنها برسم و از آسمان بر آنها باران ببارم. ادریس عرض کرد: بارالها! اجازه دهید که این خواهش را از شما نکنم. پس خدا به فرشته ای که مأمور رساندن طعام هر شب او بود، دستور داد که طعام او را دریغ دارد.

چون ادریس(علیه السلام) آن روز را به شب رسانید و طعامش نرسید، گرسنه ماند و صبر کرد. شب دوم هم طعامش نرسید و اندوه گرسنگی او سخت شد. شب سوم نیز بدین گونه گذشت و گرسنگی و اندوه ادریس بیشتر و صبرش کم تر شد. پس فریاد برآورد: پروردگارا! پیش از آنکه جانم را بگیری، روزی ام را گرفتی. خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای ادریس! سه شبانه روز طعامت ندادم، بی تابی کردی؛ اما بیست سال است که مردمان شهر تو در سختی به سر می برند، نه بی تابی کردی و نه یادی از آنها نمودی. سپس از تو خواستم که از من درخواست کنی تا از آسمان بر آنها باران ببارم؛ ولی تو درخواست نکردی و حتی از یک سؤال درباره آنها دریغ کردی. من با گرسنگی تو را ادب کردم؛ آنچنان که صبر تو کم شد و بی تابی تو آشکار گردید. از جای خود فرود بیا و روزی خود را بجوی من یافتن روزی را به خودت واگذارم. ادریس(علیه السلام) از جای خود برخاست و به سوی شهر خویش رفت و به دنبال طعامی برآمد که گرسنگی خویش را چاره کند. دودی دید که از خانه ای بلند است. به سوی آن خانه رفت. صاحب خانه، پیر زن سالخورده ای بود. به او گفت: ای زن! به من طعامی بده که از گرسنگی بی تابم. گفت: ای بنده خدا! نفرین ادریس باعث شده که طعام اضافی نداشته باشم و سوگند می خورم که جز این دو قرص نان چیزی ندارم. برو در شهر دیگر به دنبال معاش باش.

ادریس(علیه السلام) گفت: به اندازه ای طعام به من بده که جانم را ننگه دارم، بعد به دنبال معاش می روم. پیرزن گفت: این دو قرص نانی که می بینی، یکی از آن من و یکی از آن پسر من می باشد. اگر قوت خودم را بدهم، خود می میرم و اگر قوت پسر من را بدهم، او می میرد و در اینجا قرص نان بیش‌تری ندارم که به تو بدهم. ادریس(علیه السلام) گفت: پسر من کوچک است، نصف قرص نان، او را پس است و با آن زنده می ماند و نصف دیگر نیز مرا کافی است. در این یک قرص نان کفایت من و او هر دو هست. لذا، پیرزن قرص نان خود را خورد و قرص دیگر را نصف کرد و میان ادریس و پسرش قسمت نمود. چون پسرش دید که ادریس از قرص نان او می خورد، از پریشانی مرد. مادرش گفت: ای بنده خدا! فرزندم را از بی تابي بر نانش کشتي. ادریس به او گفت: من به اذن خدا او را زنده می کنم؛ پس بی تابي مکن.

ادریس(علیه السلام) دو بازوی کودک را گرفت و گفت: ای جانی که از تن این بچه بیرون شدي، به امر خدا به بدنش بازگرد، من ادریس پیغمبرم. روح بچه به اذن خدا به بدن او بلوگشت. چون پیرزن سخن ادریس را شنید و به پسرش نگاه کرد که پس از مردن، زنده شده است، گفت: گواهي می دهم که تو ادریس پیغمبري و از خانه بیرون رفت و در شهر فریاد کشید: مژده فرج بدهید که ادریس به شهرمان آمده است. ادریس(علیه السلام) بیرون آمد، تلّ خاکی دید، بر بالای آن نشست. تعدادی از مردم، دورش جمع شدند و گفتند: ای ادریس! آیا به ما ترحم نمی کنی؟ در این مدت بیست سال به سختي و گرسنگي گذرانديم، اکنون از خدا بخواه برای ما باران بفرستد. گفت: باید پادشاه کنونی شما با همه اهل قریه، پای برهنه بیایند و از من خواهش کنند.

سخن ادریس(علیه السلام) به گوش پادشاه ستمکار رسید. چهل مرد به سوی ادریس فرستاد که او را نزد وی ببرند. آنها نزد ادریس(علیه السلام) آمدند و گفتند: پادشاه ما را نزد تو فرستاده تا اینکه تو را به نزد او ببریم. حضرت بر آنها نفرین کرد و همه مردند. خبر به گوش پادشاه متکبر رسید، دوباره پانصد تن فرستاد که ادریس را به نزدش ببرند. آنان نیز نزد ادریس(علیه السلام) آمدند و دستور پادشاه را به وی رساندند. ادریس گفت: به جنازه یاران خود نگاه کنید. گفتند: ای ادریس! بیست سال است که ما را از گرسنگي بی تاب نمودی و اکنون می خواهی نفرین کنی تا بمیریم. آیا رحم نداری؟ ادریس(علیه السلام) گفت: من به نزد پادشاه نمی آیم و از خدا هم برای شما طلب باران نمی کنم تا زمانی که پادشاه شما، پای برهنه با اهل شهر به نزد من آیند. بروید و آن ستمگر را از گفته من باخبر کنید.

مأموران به نزد پادشاه بازگشتند و پیغام ادریس (علیه السلام) را به او گفتند. بنابراین، همه با تواضع نزد ادریس آمده و در مقابلش ایستادند و از او خواهش کردند از خدای عزّ و جلّ بخواهد که از آسمان برای آنها طلب باران نماید و شهر و اطراف آن را سیراب کند. ادریس(علیه السلام) که این چنین دید، از خدای عزّ و جلّ خواهش کرد تا آسمان بر شهر آنها و اطرافش ببارد. در این هنگام، ابری بر سر آنها سایه انداخت و رعد و برقی شد و همان ساعت، باران فراوانی بر آنها بارید تا حدّی که گمان کردند در آب غرق خواهند شد و هنوز به خانه های خود نرسیده بودند که ترس و اندوه شدّت باران، در دل آنها افتاد»^۱

۱. کمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی، ابن بابویه، اسلامیه، تهران، چاپ دوم، 1395 ق، اقتباس از روایت، ج 1، ص 127 - 133.

آثار دعا بر روح و روان حسین رفیعی

اشاره:

در شماره قبل از مفهوم و اهمیت دعا در سخنان اهل بیت (علیهم السلام) سخن گفتیم؛ اینک آثار آن را در نگاه روان‌شناسان و معصومین (علیهم السلام) و دانشمندان غربی ملاحظه می‌کنید.

دعا از نگاه اندیشمندان غیر مسلمان

«الکسیس کارل» می‌گوید: کاملاً مشروع است که برای کسب نیازمندیهای خود از خدا کمک بگیریم؛ ولی در عین حال، نامعقول است که از او بخواهیم تا به هوسهای ما جامه عمل بپوشاند و یا آنچه را به کوشش میسر است، به دعا عطا کند. تنها در موردی نتایج نیایش می‌تواند مطمئناً به تحقق برسد که تمام راه‌های درمانی، غیر عملی و یا مردود باشد. دعا، مثل نفس کشیدن و آب خوردن از ضروریات زندگی است.^۱

دکتر «فرانک لایاخ» می‌گوید: در حقیقت دعا و عمل لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا هر يك به تنهایی ضعیف اند. مقتدرترین مردان و زنان زمین، در عمل و دعا هر دو نیرومند هستند. بهترین جراح، آن کسی است که بهترین عملش وقتی صورت می‌گیرد که دعا و کار را با هم توأم کند. آیا متوجه نشده‌اید که وقتی با دعا کاری را آغاز می‌کنید و آن را در ردای دعا مستور می‌دارید، پیوسته موفقیت فوق‌انتظاری را به دست می‌آورید؟^۲

«دیل کارنگی» متخصص روان‌کاوی و روان‌شناسی، درباره عظمت نیایش و ارتباط با خدا می‌گوید: دعا و نیایش، انسان را به کار و کوشش و امید می‌دارد و نخستین گام به سوی عمل است.^۳
«آکهارت کوهان» فیلسوف معروف آلمانی، می‌گوید: اگر بپرسند: چرا دعا می‌کنید؟ در پاسخ می‌گویم: زیرا خداوند در باطن ما تجلی می‌کند و روان ما در سایه پروردگار، تولدی تازه می‌یابد.^۴
تأثیر دعا

1. کلید رستگاری و سعادت: حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْقَلَاجِ» دعا، کلید پیروزی و گنجینه رستگاری است.»

انسان پیوسته به دنبال سعادت و رستگاری است و برای رسیدن به آن به هر دری می‌زند و راه‌های متفاوت و گوناگونی را تجربه می‌نماید؛ ولی باز می‌بینی درمانده و مستأصل شده و به جستجوی گمشده خود که همان سعادت و رستگاری است، می‌پردازد. دعا، سعادت و رستگاری انسان را به دنبال دارد و انسان نباید از آن غافل شود؛ چرا که غفلت از آن باعث به هم ریختگی انسان شده، شقاوت انسان را به دنبال خواهد داشت.

2. کلید رحمت و چراغ تاریکیها: زمانی که انسان گرفتار ظلمت و تاریکی می‌شود، نیازمند نوری است تا او را از گرداب ظلمتها، تاریکیها و گمراهیها برهاند و در مسیر درست بندگی قرار دهد
دعا، این اثر و تأثیر را دارد، لذا امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «الدُّعَاءُ مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ وَ مِصْبَاحُ الظُّلْمَةِ» دعا، کلید رحمت و چراغ تاریکیها است.»

3. آرامش بخش روح و روان و کاهش اضطراب و استرس: آرامش، برای انسان امروزی که در عصر آهن و ماشین زندگی می‌کند، حکم کیمیا را دارد. کیمیایی که دست یافتنی است. انسان امروزی که غرق در تجملات و به دور از سادگی و آسایش روحی است، نیاز به آرامش بیشتر دارد و قدرش را بهتر می‌داند؛ چرا که در به در، به دنبال آن است.

آرامش چیست که انسان در به در به دنبال آن است؟ آرامش؛ یعنی رام کردن آشوب و رها شدن در آسمانی از آسایش. آرامش؛ یعنی داشتن روحی با طمأنینه و قلبی با سکینه. آرامش، گشودن پرچره نگاه به بی‌کرانگی خداوند و تنفس در هوای صبحگاهی راز و نیاز است.

آرامش فرشته ای است در وجود ما که عطر آسایشش را در زندگیمان منتشر می‌کند. آرامش واژه ای معنوی است که نمی‌توان آن را در قالب کلمات و جمله‌ها بیان کرد. کسانی که به آسودگی و راحتی ضمیر و وجود رسیده‌اند، آرامش را می‌توانند به خوبی تعریف کنند. وقتی آرامش باشد، پرنده ای می‌شویم آسوده از دغدغه‌ها و بنده ای می‌شویم مخلص خدا. آن وقت است که می‌توانیم گل باشیم و عطر آرامش را به دیگران هدیه کنیم. بدون آرامش، مسیر زندگی سیاه‌دَرّه ای است که نمی‌توان از آن فرار کرد و به دشت روشنایی رسید.

۱. روزه درمان بیماریهای روح و جسم، حسین موسوی راد لاهیجی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، 1364 ش، ص220.

۲. همان.

۳. روزه درمان بیماریهای جسم و روح، حسین موسوی راد لاهیجی، ص220.

۴. همان، ص221.

۵. بحار الانوار، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی‌تا، ج90، ص299.

۶. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج90، ص300.

انسان ناآرام، ناخودآگاه زندگی را سیاه و تاریک می‌بیند. بی‌آرام، راه‌ها را چاه می‌بیند و چاه‌ها را راه. بدون آرامش، عقل در میدان بازی روزگار، ابوجهلی است که نمی‌داند در چه جهل مرکبی قرار دارد. آرامش است که همه چیز را با گرهای عشق، زیبا و فشنگ می‌کند. آرامش، مسیر زندگی را پر از روشنایی می‌کند. آرامش است که دنیا را مثل ایستگاهی در مسیر رسیدن به یار معرفی کرده، کمک می‌کند تا انسان در انتظار رسیدن قطار وصل، بر سر راه عشق، وفادار بماند.

با این اوصافی که از آرامش شد، این پرسش به ذهن می‌آید که این آرامش گم‌شده تمام انسانها، چگونه و چگونه به دست می‌آید؟

برای یافتن آرامش، باید از خود رها شد و از نقطه همیشگی صفر به نقطه تازه و آرام بی‌نهایت رفت، و این همان دعاست و دعا کردن راه رسیدن به آن.

آرامش واقعی در پرتو دعا حاصل می‌شود و سایر آرام بخشها، آرامش مقطعی، سطحی و ناپایدار هستند. انسانها باید به دنبال آرامشی باشند که ماندگار باشد و این حاصل نمی‌گردد، مگر در سایه شناخت معارف عالی الهی و عمل به آنها.

4. راه مبارزه با شیطان: احیای شخصیت معنوی و انسانی افراد جامعه یکی از راههای مهم پیشگیری و درمان آلودگیهای شهوانی است؛ زیرا هنگامی که انسان از ارزش وجود و شخصیت خود آگاه شود و دریابد که او عصاره جهان آفرینش و گل سرسید مخلوقات و خلیفه خدا روی زمین است، به این سادگی خود را به گناه و شهوات نمی‌فروشد. حضرت علی(علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَاتَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتَهُ»^۱ کسی که بر ارزش وجود خویش پی ببرد، شهوات در برابر او بی‌ارزش می‌شوند.

یکی از مفیدترین راه‌های مبارزه با شیطان، مسلح شدن به سلاح دعا است. حضرت علی(علیه السلام) فرمود: «زیاد دعا کن تا از هجوم شیطان در امان بمانی.»^۲

دعا، یکی از بهترین عبادتها و موجب استكمال نفس، قرب به خدا و دوری شیطان می‌شود. بنده خدا باید دعا کند؛ زیرا با تمام وجود به خدا نیاز دارد؛ بلکه عین فقر و نیاز است و اگر يك لحظه فیض خدا قطع شود، پوچ و نابود خواهد شد.

5. خودباوری و اعتماد به نفس: يك باغبان ماهر، درختان نونهال و نارس را با طناب به درختان قوی می‌بندد تا در مقابل برف و باد و باران آسیب نبیند. ما انسانها نیز همچون درختان نارس و نونهالی هستیم که در مقابل طوفانهای ضلالت و گمراهی باید به تکیه گاههای محکمی از جمله دعا تکیه کنیم تا به گمراهی دچار نشده و به وادی سعادت برسیم.

دعا، باعث خودباوری شده، به گونه‌ای که وقتی باور انسان به وسیله دعا تقویت شود، راه مبارزه با مشکلات هموار شده و قدرت مقابله انسان افزایش پیدا می‌کند و این ثمره ارتباط برقرار کردن با وجودی است که بالاتر از تمام هستی می‌باشد.

6. درمان هر درد و دفع بلاها: امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید: «عَلَيْكَ بِالذُّعَاءِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ»^۳ بر شما باد به دعا کردن؛ زیرا که دعا شفای هر دردی است.

و در ارتباط با دفع بلاها حضرت علی(علیه السلام) می‌فرماید: «ادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ عَنكُمْ بِالذُّعَاءِ قَبْلَ وُجُودِ الْبَلَاءِ»^۴ امواج بلا را به وسیله دعا قبل از پیش آمدن حادثه و بلا از خود دور کنید!

7. وسیله تقرب به خداوند: امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید: «بر شما باد به دعا؛ زیرا به چیز دیگری مثل دعا مقرب نمی‌شوید و دعای کوچک را به جهت کوچکی اش رها نکنید؛ چون همان خدایی که دعاهای کوچک را مستجاب می‌کند، دعاهای بزرگ را نیز مستجاب می‌فرماید.»^۵

8. برگرداندن قضای حتمی: «زراره» می‌گوید: حضرت یاقر(علیه السلام) به من فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در آن مورد استثناء نشده؟ عرض کردم: بلی. فرمود: دعاست که قضای مبرم را که به سختی محکم شده است، برمی‌گرداند.»

شرایط استجاب دعا
دعا عبادتی است که همچون سایر عبادات، پذیرفته شدن آن نزد خداوند، به شرایطی بستگی دارد و بدون تحقق آن شروط، انتظار اجابت بیهوده است. از جمله شرایط آن:

الف) شناخت خداوند: شناخت خداوند و ایمان به خدا، زیربنای تمام عقاید و افعال عبادی یک مسلمان است و هر چه درجه شناخت انسان نسبت به خداوند بیشتر شود، توجه و خلوص به عبادتش، از معنویت بیش‌تری برخوردار می‌شود. شناخت خداوند نیز در اجابت دعا مؤثر است. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید: «آن کس که از من خواسته‌ای بطلد، در حالی که بدانند نفع و ضرر به دست من است، دعایش را پاسخ می‌گویم.»^۶

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 78، ص 71.

۲. همان، ص 9.

۳. همان، ج 90، ص 295.

۴. همان، ج 90، ص 289.

۵. همان، ص 303.

۶. همان، ج 9، ص 305.

ب) عمل به وظایف شرعی: پایبندی به احکام شرعی و عمل به وظیفه، از ارکان اساسی رشد و تعالی معنوی است. در فقه شیعی، هیچ گاه يك مسلمان از انجام عبادتها معاف نخواهد بود و اگر برخی از عبادات در شرایط دشوار، مانند زمان بیماری از دوش مکلف برداشته می شود، به شکل و صورتی دیگر جبران می گردد. نمونه های تاریخی انجام عبادت در مه م ترین عرصه های زندگی، از ائمة معصومین (علیهم السلام) به یادگار مانده است، از قبیل اقامه نماز جماعت در ظهر روز عاشورا به امامت امام حسین (علیه السلام). ج) کسب حلال: همچنان که غذا بر جسم و تن آدمی آثار خاص فیزیکی دارد، بر روح و روان آدمی نیز اثر معنوی بر جای می گذارد. می توان گفت که یکی از عوامل مهم سعادت و شقاوت آدمی، به تغذیه وی وابسته است. غذاهایی که از راه های حرام فراهم می گردند، یا مواردی که شارع مقدس خوردن آنان را منع کرده، زیان بارتین آثار سوء را بر روح و روان انسان بر جا می گذارند، تا جایی که در روایات آمده است که آشامیدن مایعات مست کننده، موجب می شود تا عبادت های آن شخص روزها و هفته ها پذیرفته نشود. در قبولی دعا نیز نوع تغذیه از حیث حلال یا حرام بودن، تأثیر مستقیم دارد.

د) خواسته های منطقی: نظام هستی مبتنی بر قوانینی است که بر اساس خواست و اراده خداوند، تخلف ناپذیر است. از آنجا که نیازها و تقاضای انسانها بسیار متفاوت است و برخی از خواسته ها تنها با نادیده گرفتن نظام عالم، اجابت پذیر است، بدیهی است که خداوند برای خواسته های يك فرد، جهانی را به هم نمی ریزد. بنابراین، یکی از شرایط مهم دعا کردن، معقول و منطقی بودن آن است.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «يَا صَاحِبَ الدُّعَاءِ لَا تَسْأَلْ مَا لَا يَكُونُ وَلَا يَجِلُّ^۱ ای دعا کننده! چیزی که شدنی و یا حلال نیست، درخواست مکن!»

موانع استجاب دعا

1. گناه: امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «بنده حاجتی از خدا می طلبد و برنامه کارش چنان است که در فاصله ای دور یا نزدیک، آن حاجت برآورده می شود؛ ولی مرتکب گناهی می شود، پس خدای تبارک و تعالی به فرشته می گوید: حاجتش را روا مکن و او را محروم کن؛ زیرا او به سخط و غضب رو آورد و به همین سبب از طرف من مستحق محرومیت شد.»^۲

2. ظلم و ستم به دیگران: امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «آن گاه که مردی ستم کند؛ ولی از طرفی از دست دوست ظالم خود به درگاه خدا دعا کند، خدای بزرگ می گوید: اینجا شخص دیگری است که از ستم تو می نالد و به تو نفرین می کند و می پندارد تو به او ظلم کرده ای، حال اگر می خواهی هم دعای تو را و هم دعای او را مستجاب کنم، و اگر می خواهی اجابت شما را به تأخیر بیندازم تا دامن عفو و گذشت من شامل شما دو نفر گردد.»^۳

3. عدم مصلحت: امام باقر (علیه السلام) فرموده اند: «خداوند دنیا را هم به دوست می دهد، هم به دشمن؛ ولی آخرت را جز به کسانی که آنها را دوست می دارد، نمی دهد. به راستی اگر شخص مؤمن چیزی را که در دنیا موجب تازیانه است، از خدا بخواهد، به او نمی دهد، اما هر چه از آخرت بخواهد، به او می دهد و خدا در دنیا به کافر هر چه بخواهد، پیش از آنکه درخواست کند، می بخشد، ولی از بهشت محلّ تازیانه ای را می خواهد و خدا به او هیچ نمی دهد.»^۴

4. خلاف سنن الهی: حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «نباید یکی از شما بگوید: خدایا! از فتنه و آزمایش به تو پناه می برم؛ زیرا کسی نیست که گرفتار فتنه نباشد؛ ولی کسی که پناه می برد، بلید از فتنه های گمراه کننده به خدا پناه ببرد؛ چون خداوند سبحان می فرماید: بدانید داراییها و فرزندان شما فتنه هستند.»^۵

برای یافتن آرامش، باید از خود رها شد و از نقطه همیشگی صفر به نقطه تازه و آرام بی نهایت رفت، و این همان دعاست و دعا کردن راه رسیدن به آن

5. موارد دیگر: در روایات به موارد دیگری نیز اشاره شده است؛ از جمله حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: «دعای پنج دسته مستجاب نمی شود؛ اول، مردی که با همسرش سازگاری اخلاقی ندارد و ادامه زناشویی برای آنان غیرممکن است، و به جای اینکه از راه قانونی طلاق استفاده کنند، دعا می کنند که خدا آنها را از آن گرفتاری نجات دهد.

دوم، صاحب بوده و بنده ای که برده اش سه مرتبه گریخته و صاحبش به زحمت هر مرتبه او را پیدا کرده است؛ ولی او را از خود دور نکرده و نفروخته است و برای بار چهارم آن برده فرار می کند و او دست به دعا برمی دارد و از خدا می خواهد که برده اش را پیدا کند.

سوم، شخصی که از کنار دیوار شکسته ای که نزدیک به خراب شدن است می گذرد و به جای آنکه با شتاب و سرعت از آنجا عبور کند، می ایستد و دعا می کند که آن دیوار بر سرش خراب نشود

۱. همان، ج 9، ص 324.

۲. همان، ج 70، ص 329.

۳. همان، ج 69، ص 52.

۴. همان، ص 53.

۵. نهج البلاغه، سید رضی، نشر هجرت، قم، کلمات قصار، ش 90.

چهارم، مردی که به دیگری مبلغی قرض داده است؛ ولی بر این قرض دادن شاهد و گواهی نگرفته، و دعا می کند که بدهکار طلب او را بدهد.

پنجم، مردی که در خانه نشسته و به دنبال کسب و کار نمی رود و از خدا روزی و ثروت می خواهد.^۱ از خداوند متعال می خواهیم که جزء گروهی باشیم که دعاهایمان مورد قبول درگاه احدیت قرار می گیرد و همواره توفیق آرامش یافتن و نیرو گرفتن به وسیله دعا شامل حال ما گردد و قلب حضرت حجت (عج) نیز از ما راضی گردد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتَّبَعَ الْهَدْيَ»

۱. دعا عامل پیشرفت یا رکود، محمد مصطفی کرمانی، بنیاد شهید و امور ایثارگران، ص 11.

حقوق والدین در صحیفه سجاده (3)
عبدالکریم پاک‌نیا تبریزی

اشاره:

موضوع «حقوق والدین در صحیفه سجاده» در شماره های گذشته آغاز گردید و مطالبی همچون «حقوق والدین»، «راز کمال انسانهای بزرگ»، «آثار نیکی به والدین در فرهنگ اسلامی» و... ارائه گردید و اکنون ادامه این موضوع تقدیم می گردد.

5. فرزندان صالح

از منظر آیات نورانی قرآن نیکی کردن در این جهان، در هر دو عالم اثر وضعی و عکس العمل طبیعی خواهد داشت و نیکوکاری هر کس در نهایت به خود او بر می گردد. خداوند می فرماید: ((إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا))؛^۱ «اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می کنید و اگر بدی کنید، باز هم به خود می کنید.»

به قول «ظهير فاریابی»:

آنچه دی کاشته
ای، می
کنی امروز در
طمع خوشه گندم مکن از دانه جو

در همین راستا کلام امام صادق (علیه السلام) نیز قابل دقت است که فرمود: «بَرُّوْا اَبَاءَكُمْ بِبِرِّكُمْ اَبْنَاؤُكُمْ^۲ به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان نیز به شما نیکی کنند.» چرا که این جهان کوه است و فعل ما ندا باز گردد این نداها را صدا

یعنی نیکی شما به والدین در حقیقت به خودتان برمی گردد، همچنان که بدی کردن به دیگران نتیجه بدی دارد.

6. آمرزش گناهان

بخشودگی گناهان یکی دیگر از آثار محبت، خوش رفتاری و احسان به والدین است. این معنی در سوره هود چنین آمده است: ((إِنْ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ))؛^۳ «نیکیها، گناهان (و آثار آنها را) از بین می برند، این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرند!» در این آیه شریفه خداوند متعال حسنات و نیکیها را عاملی برای بخشش گناهان می شمارد که یکی از مصادیق حسنه نیکی به والدین است، همچنان که حضرت علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: ((إِنَّ اللَّهَ كَفَّرَ لِكُلِّ حَسَنَةٍ سَيِّئَةً))؛ «خداوند در مقابل هر کار نیکی گناهی را از نامه اعمال انسان پاک می کند.» بعد امام (علیه السلام) همین آیه را تلاوت فرمود.^۴

همچنین در آیه دیگری می فرماید: ((لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ))؛^۵ «انسانهای نیک رفتار آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است و این است جزای نیکوکاران! تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده اند (در مقابل اعمال نیکشان) بپامرد، و آنها را به سبب کارهای خوبشان که انجام می دادند، پاداش دهد!»

پیشوای ششم (علیه السلام) در ضمن حکایتی این اثر نیکی به والدین را اینگونه توضیح داده است : «روزی مردی به حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! زمانی من صاحب دختری شدم. او را پرورش دادم تا به حد بلوغ رسید، تا آنکه روزی بر وی لباس نو پوشانده و آراستم و آنگاه بر سر چاهی آورده، در میان آن انداختم. او ناله می کرد و استمداد می طلبید. آخرین سخنی که از او به گوشم رسید این بود که با آه و ناله می گفت: بابا...!! یا رسول الله! کفاره این گناه من چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای مرد! آیا مادرت زنده است؟ عرض کرد: نه. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا خالهات زنده است؟ مرد گفت: بلی. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او سفارش کرد: ای مرد! برو و با خالهات خوش رفتاری کن و به او نیکی نما؛ زیرا او به منزله مادر تو است و نیک رفتاری با او کفاره گناه تو خواهد بود.»

امام صادق (علیه السلام) در ادامه سخن خود افزود: «در زمان جاهلیت پدران، دختران خود را می کشتند که مبادا اسیر شده و در میان قبیله های دیگر صاحب فرزندان شوند»^۶

۱. اسراء / 7.

۲. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج ۵، 544؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404 ق، ج 71، ص 65.

۳. هود/ 114.

۴. تفسیر صافی، ملا محسن فیض کاشانی، مؤسسه اعلمی، بیروت، ج 2، ص 476.

۵. زمر/ 34 و 35.

۶. الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البرّ الوالدین، ج 18.

7. فتح قله های فضیلت

اتمام نعمت و رسیدن به قله های فضیلت و سعادت از دیگر برکات خداوند به نیکی کنندگان به والدین است. در کلام وحیانی قرآن می خوانیم: ((ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ))؛¹ «سپس به موسی کتاب (آسمانی) دادیم (و نعمت خود را) بر آنها که نیکوکار بودند، کامل کردیم و همه چیز را (که مورد نیاز آنها بود، در آن) روشن ساختیم.»

در روایتی آمده است: حضرت موسی(علیه السلام) مردی را دید که در پیشگاه حضرت حق به مقام والایی نائل شده است. درجه بلند او در نظرش مهم جلوه کرد و به حال او غبطه خورد. به اتم جهت در پیشگاه خداوند متعال عرضه داشت: خدایا! به چه علت این بنده ات را به این مقامات عالی رسانده ای؟ خداوند فرمود: ای موسی! او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بوده، و هیچ گاه در راه سخن چینی قدم برنداشته است.²

8. کامیابی در زندگی

کسانی که در راه نیکی به والدین گام برمی دارند، همواره در اثر دعای خیر والدین خود و امداد الهی، در زندگی موفق و کامیاب خواهند بود. در سوره نحل آمده است: ((لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ))؛³ «(آری) برای کسانی که نیکی کردند، در این دنیا نیکی است و سرای آخرت از آن هم بهتر است و چه خوب است سرای پرهیزگاران!»

یکی از مهم ترین عوامل توفیق و کامرانی در زندگی که موجب می شود انسان از ابعاد مختلف زندگی بهره کافی برده و آرامش خود را باز یابد، نیکی کردن به دیگران است و خدمت به پدر و مادر بالاترین نیکوکاری است. رسول خاتم(صلی الله علیه و آله) با اشاره به این نکته فرمود: «خداوند چهار نعمت را در گرو چهار عمل قرار داده است:

1- بهره‌مندی از دانش را در احترام به استاد؛

2- تداوم ایمان را در تعظیم خداوند؛

3- کامرانی و لذت زندگی را در نیکی به پدر و مادر؛

4- نجات از آتش جهنم را در ترک آزار و اذیت مردم.»⁴

8. توفیقات معنوی

از دیگر اثرات نیکی به والدین، قرار گرفتن انسان در ردیف اطاعت کنندگان از خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) است. او با این عمل نیک خود توفیق می یابد هم به آیه شریفه ((وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا))؛⁵ «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند.» عمل کرده و هم از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اطاعت نماید.

مردی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) ، از خدمت به پدر و مادر سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «به مادرت نیکی کن! به مادرت نیکی کن! به مادرت نیکی کن! با پدرت خوش رفتاری کن! با پدرت خوش رفتاری کن! با پدرت خوش رفتاری کن! از اوامر خداوند متعال است - خود ثوابی دیگر دارد و رستگاری و پیروزی را به دنبال می آورد. خداوند متعال فرمود: ((وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا))؛⁶ «هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند، به رستگاری و پیروزی بزرگی دست یافته است.» به این جهت فرزندان صالحی که در معاشرت با والدین خود خوش رفتاری پیشه می کنند، ضمن اینکه از دستور رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) پیروی می کنند، به درجات باشکوهی که خداوند متعال وعده داده است، نائل می شوند.

رمز موفقیت مقام معظم رهبری

از مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای(مد ظله) نقل شده است که ایشان در مورد رمز موفقیت‌های خود می فرماید: «اگر بنده در زندگی خود در هر زمینه ای توفیقاتی داشته‌ام، وقتی محاسبه می کنم، به نظرم می رسد که این توفیقات باید از یک کار نیکی که من نسبت به یکی از والدینم انجام داده‌ام، باشد.» سپس می فرماید:

«پدرم در سنین پهی - بیست و چند سال قبل از فوت - به بیماری آب چشم که موجب نابینایی می شود، مبتلا شد. بنده در آن موقع در قم مشغول تحصیل و تدریس بودم. از قم مکرراً به مشهد می آمدم و ایشان را به دکترا می بردم، و دوباره باز می گشتم تا اینکه در سال 1343 ش به ناچار برای معالجه ایشان را به تهران آوردم. اطمیناناً در ابتدا ما را مایوس کردند، گرچه بعد از دو سه سال یک چشم ایشان معالجه شد و تا

1. انعام/ 154.

2. روضه الواعظین، محمد فتال نیشابوری، نشر رضی، قم، ج2، ص367.

3. نحل/ 30.

4. مواظب العبدیه، علی مشکینی، نشر الهادی، قم، ص208.

5. احقاف / 15.

6. مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج15، ص180.

7. احزاب/ 71.

آخر عمر هم می دید؛ اما آن زمان مطلقاً نمی توانست با چشمهایش جایی را ببیند و باید دستش را می گرفتیم.

و این برای من یک غصه (بزرگ) شده بود؛ زیرا اگر به قم می آمدم، ایشان مجبور بود در گوشه ای از خانه بنشیند و قادر به مطالعه و معاشرت و هیچ کاری نبود، و انس و الفتی هم که با من داشت، با دیگر برادرانم نداشت. با من به دکتر می رفت؛ ولی همراه شدن با دیگران و رفتن به دکتر برایش آسان نبود. وقتی بنده نزد ایشان بودم، برایشان کتاب می خواندم و با هم بحث علمی می کردیم و از این رو با من مأنوس بود. به هر حال احساس کردم اگر ایشان را در مشهد مقدس تنها رها کنم و به قم برگردم، ایشان به یک موجود معطل و از کار افتاده تبدیل می شود که برای خود ایشان بسیار سخت بود برای من نیز خیلی ناگوار بود. از طرفی دوری از قم نیز برای من غیر قابل تحمل بود؛ زیرا که من با قم انس داشتم و تصمیم گرفته بودم که تا آخر عمر در قم بمانم. بر سر دوراهی گیر کرده بودم. این مسأله در ایامی بود که ما برای معالجه پدرم در تهران بودیم. روزهای سختی را در حال تردید گذراندم. عصر تابستانی بود که سراغ یکی از بزرگان و دوستانم در چهارراه حسن آباد تهران رفتم. او اهل معنا و آدم بامعرفتی بود. جریان را برای ایشان تعریف کردم، در ضمن گفتم: من دنیا و آخرت خودم را در قم می بینم، اگر اهل دنیا باشم، دنیای من در قم است و اگر اهل آخرت هم باشم، آخرت من در قم است. خلاصه من باید از دنیا و آخرت خودم بگذرم که با پدرم به مشهد بروم و در آنجا بمانم!

آن بزرگوار تأمل مختصری کرد و فرمود: شما برای خدا از قم دست بکش و به مشهد برو، خداوند متعال می تواند دنیا و آخرت تو را از قم به مشهد منتقل کند

من در سخنان ایشان تأملی کردم؛ عجب حرفی است! انسان می تواند با خداوند معامله کند! با خود گفتم: برای خاطر خدا پدرم را به مشهد می برم و همانجا می مانم. خداوند هم اگر اراده فرمود، می تواند دنیا و آخرت مرا از شهر قم به مشهد مقدس بیاورد. تصمیم خود را گرفتم. دلم باز شد و ناگهان از این رو به آن رو شدم؛ یعنی کاملاً راحت شدم و با حالت بشاش و آسودگی خاطر به منزل آمدم

والدین من که چند روزی بود مرا ناراحت می دیدند، از بشاش بودن من تعجب کردند. به آنها گفتم: من تصمیم گرفتم با شما به مشهد بیایم و آنجا بمانم. آنها اول باورشان نمی شد که من از قم دست بکشم. با آنها به مشهد مقدس رفتم و آنجا ماندم و خداوند متعال بعد از آن توفیقات زیادی به ما داد و به هر حال به دنبال کار و وظیفه خود رفتم. اگر بنده در زندگی خود توفیقی داشتم، اعتقاد این است که ناشی از همان برّ و نیکی است که به پدر و مادرم انجام داده‌ام.^۱

9. تکیه‌گاه مطمئن

خداوند می فرماید: ((وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ))؛^۲ «کسی که تسلیم خدا باشد، در حالی که نیکوکار است، به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه‌گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت تمام کارها به سوی خداست.»

آری، اثر نیکی به والدین این است که فرزندان به این وسیله توفیق می یابند با انجام وظیفه انسانی خود، در مسیر مطمئن قرار گیرند و به این وسیله، به سوی ارزشهای انسانی الهی حرکت کنند. خداوند متعال در آیات متعددی به این موضوع مهم می پردازد و به انسان توصیه می کند که نیکی به پدر و مادر را سرلوحه زندگی خود قرار دهد و به این وسیله در پناه دژ مستحکم الهی قرار گیرد و خود را بیمه کند

10. راحتی در حال مرگ

قرآن در مورد نیکوکاران می فرماید: ((بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ))؛^۳ «هر کس خود را از هر جهت برای خدا خالص و پاک گردانید، در حالی که نیکوکار است، پاداش نیکوکاری او نزد پروردگارش خواهد بود و ایشان را خوف و ترسی نیست و نیز اندوهگین نخواهند بود.»

امام صادق (علیه السلام) به فرزندان نیکوکاری که با والدین خود خوش رفتاری می کنند، مزده داده اند که هر کس دوست دارد خداوند در لحظه مرگ بر او آسان بگیرد، با بستگان خود صله رحم کرده، به پدر و مادرش نیکی کند. در این صورت علاوه بر اینکه در لحظه جان دادن احساس آرامش و راحتی خواهد کرد، در زندگی دنیا نیز خود، به فقر و بیچارگی دچار نخواهد شد^۴

11. پاداش ویژه

افزون بر آثار بالا در مقابل نیکی به والدین، در آیات متعدد قرآنی خداوند متعال پاداش نیکوکاران را بی حساب و ویژه قرار داده است. نیکی به والدین که در میان تمام نیکیها از اهمیت خاصی برخوردار می باشد، از مصادیق روشن پاداش بیکران است. به دو مورد از این آیات اشاره می کنیم:

۱. پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری.

۲. لغمان/ 22.

۳. بقره/ 112. ترجمه بر اساس تفسیر صافی، ملا محسن فیض کاشانی، مؤسسه اعلمی، بیروت، ذیل آیه شریفه.

۴. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ج2، ص367.

الف) ((لَّهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ))؛^۱ «نیکوکاران آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است و این است جزای نیکوکاران!»
 ب) ((لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِحَسَابٍ))؛^۲ «برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند، پاداش نیکی است! و زمین خدا وسیع است که بردباران (در مسیر نیکوکاری) اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند!»
 برخی از این پاداشهای ویژه به نیکوکاران در مورد پدر و مادر که در روایات به آن تصریح شده است از این قرارند:

12. طول عمر و فراوانی روزی خاتم پیامبران(صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس می خواهد عمر طولانی، گشایش در زندگی، وسعت رزق و روزی فراوان داشته باشد، به پدر و مادرش نیکی و احسان نماید؛ چراکه این عمل بخشی از اطاعت خدا است.^۳

در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: هر کس برای من خوش رفتاری به پدر و مادرش را تعهد نماید، من نیز متقابلاً فراوانی مال، زیادی عمر، محبت و سربلندی او را در میان خانواده و بستگانش تضمین می کنم.^۴
 13. ثواب شهادت

روزی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) جوانی را مشاهده کرد که مشغول کسب و کار خود بود. به وی فرمود: ای جوان! آیا از درآمد این شغل خود کسی را هم سرپرستی می کنی؟ عرض کرد: بلی، یا رسول الله! فرمود: چه کسی را؟ عرض کرد: مادرم را.
 پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: از خدمت او دست بردار که بهشت در زیر پای اوست. آگاه افزود: اگر ثواب شهادت فقط برای کسانی بود که در راه خدا کشته می شوند، شهدای امت من کم می شد. سپس حضرت در توضیح سخن خود هفت گروه از مسلمانان را که در ردیف شهدا محسوب می شوند، برشمرد و در مورد گروه هفتم فرمود: کسانی که برای عزت نفس خود و خانواده و آسایش والدین تلاش می کنند، در ردیف شهدا خواهند بود.^۵

14. سروری نیکان
 در این جهان افراد زیادی کارهای نیک انجام می دهند و خیرات و مبرات فراوانی را در نامه عملشان به ثبت می رسانند که در روز قیامت برای آن پاداش معین شده است؛ اما از نگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیکوکاران به والدین، سرور آنان در قیامت خواهند بود. حضرت(صلی الله علیه و آله) فرمود: «سرآمد نیکان در روز قیامت شخصی است که به پدر و مادر خود بعد از مرگ آنان نیکی کرده باشد»^۶

15. ثواب حج مقبول
 پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ فرزند نیکوکاری نیست که به چهره پدر و مادر خود نگاهی مهربانانه و شققت آمیز بیندازد، مگر اینکه خداوند متعال برای هر نظری ثواب یک حج مقبول منظور می نماید. یاران پیامبر(صلی الله علیه و آله) گفتند: یا رسول الله! آیا اگر فردی هر روز صد مرتبه به چهره پدر یا مادرش نظاره کند، باز هم این پاداش را دریافت خواهد کرد؟ فرمود: آری، اگر روزی صد بار این کار را انجام دهد، ثواب صد حج پذیرفته خواهد داشت. خداوند متعال قادر است که پاداش بیش تر و بهتری عنایت کند.^۷

16. پاداش جهاد
 امام صادق(علیه السلام) فرمود: مردی خدمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من با تو برای هجرت و جهاد بیعت می کنم. حضرت پرسید: آیا از پدر و مادرت یکی زنده است؟ عرضه داشت: بلی، هر دوی آنها در حال حیات هستند پیامبر(صلی الله علیه و آله) دوباره سؤال کرد: آیا از خداوند متعال پاداش اخروی می خواهی؟

عرض کردم: بلی. حضرت فرمود: پس به سوی پدر و مادرت برگرد و با آنان نیک رفتار کن.^۸
 17. برترین اعمال

«منصور بن حازم» به امام ششم(علیه السلام) عرضه داشت: کدام یک از اعمال نیک از سایر اعمال برتر است؟ امام(علیه السلام) فرمود: «الصَّلَاةُ لَوْ قِيَّتْهَا وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛^۱ نماز در وقت خودش، نیکی به پدر و مادر، و جهاد در راه خدا»

۱. زمر/ 34.

۲. زمر / 10.

۳. روضة الواعضین، ج2، ص85.

۴. مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج15، ص176.

۵. کنز العمال، علاء الدین متقی هندی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ج4، ص607.

۶. «سید الابراز یوم القیامة رجل بر والديه بعد موتهما»، بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسی، ج71، ص84.

۷. امالی طوسی، محمد بن حسن طوسی، نشر دارالثقافة، قم، مجلس11؛ کنز العمال، متقی هندی،

ج16، ص478.

۸. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج15.

18. سپر آتش جهنم

مردی به امام ششم (علیه السلام) عرضه داشت: ای پسر رسول خدا! پدر من پیر شده است. من او را به آغوش گرفته و برای رفع نیازهایش به این طرف و آن طرف می برم. امام (علیه السلام) فرمودند: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِيَّ ذَلِكَ مِنْهُ فَأَفْعَلْ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ لَكَ عَدُوٌّ» تا می توانی این کار را [خودت] انجام بده که این عمل فردای قیامت برای تو سپر آتش جهنم خواهد بود»

15. «اللَّهُمَّ وَ إِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لَهُمَا فَشَفِّعْهُمَا فِيَّ، وَ إِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِي فَشَفِّعْنِي فِيهِمَا حَتَّى نَجْتَمِعَ بِرَأْفَتِكَ فِي دَارِ كَرَامَتِكَ وَ مَحَلِّ مَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ، إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، وَ الْمَنَّ الْقَوِيمِ، وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ خداوندا! اگر پدر و مادرم را پیش از من آمرزیدی، پس ایشان را شفیع من قرار ده و اگر مرا قبل از آنان مورد آمرزش قرار دادی، پس مرا شفیع ایشان بنما تا در پرتو مهربانی ات در سرای کرامت و جایگاه مغفرت و رحمت گردآییم؛ زیرا تو صاحب فضل بزرگ و نعمت دیرین هستی و تو مهربانترین مهربانانی.»

رسالت میلّان دینی در حوزه اعتیاد(2)
احسان رنجیر عیسی آبادی

اشاره:

در شماره گذشته موضوع «رسالت میلّان دینی در حوزه اعتیاد» ارائه شد و در آن به موضوعاتی همچون «مفهوم شناسی مواد مخدر»، «علل و عوامل اعتیاد» و «دلایل حرمت مواد مخدر» اشاره گردید. اکنون ادامه آن مقاله به میلغان گرامی تقدیم می شود.

مواد مخدر و دخانیات در فقه شیعه

با مراجعه به متون فقهی شیعه و اهل سنت، به این نتیجه خواهیم رسید که فقهای مذاهب اسلامی از گذشته تاکنون، به طور یکسان به موضوع مواد مخدر و دخانیات نپرداخته اند در فقه شیعه، فقهایی چون: محقق حلی،^۱ علامه حلی، شهید ثانی و مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی تریاک یا افیون را در صورتی حرام می دانند که ضرر قابل توجهی داشته باشد. این امر بیانگر این است که این فقها به ضرر قطعی آن یقین نداشته اند و به تعبیر آیت الله مرتضی مطهری (رحمه الله): «از این لحاظ است که به جنبه مطلب واقف نیستند؛ یعنی برایشان روشن نیست که آیا واقعاً ضرر دارد یا ندارد»^۲ مثلاً فتوا در مسأله کشیدن تریاک متفاوت بوده است.

علامه حلی در «القواعد» می گوید: «چیزی که بسیار کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد، بسیار خوردن آن حرام است، مثل تریاک ... اگر زهرهای کشنده از این نوع باشند که مصرف اندک آن مانند تریاک و سقمونیا فایده داشته باشد، بیع آن جایز است ...» سپس ایشان در همان کتاب در باب متاجر می گوید: «بیع تریاک حرام است، به خاطر مشتمل بودن آن بر خمر و کشیدن آن به صورت مد اوم، جایز نیست، مگر اینکه خوف تلف شدن باشد»^۳

مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی در «وسيلة النجاة» می نویسد: «چیزی که مصرف یک یا دو مرتبه آن زیان آور نباشد؛ اما مصرف زیاد و اعتیاد به آن مضر باشد، مصرف مکرر آن مانند تریاک، حرام است که باید از آن برحذر شد»^۴

این در حالی است که ایشان در جلد اول همین کتاب می نویسد: «تریاک به ترتیبی که امروز معمول شده و در ایران شیوع پیدا کرده، حرام است؛ چون مورث صفاتی است که مخالف دیانت و موجب از بین رفتن صحت بدن است.»

به هر حال امروزه فقهای شیعه بر حرمت مطلق مواد مخدر اتفاق نظر دارند؛ اما در مورد حرمت دخانیات، بسیاری از فقیهان شیعه همان دیدگاه (یعنی داشتن ضرر قابل توجه) را دارند. در عین حال، علمایی نیز هستند که استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می دانند که برخی از ایشان عبارتند از: شیخ حر عاملی، شیخ عبدالحی رضوی کاشانی، (قرن 12)، آیت الله مرتضی مطهری، آیت الله ناصر مکارم شیرازی. اصولاً در تعریف علمی سازمان بهداشت جهانی درباره مواد مخدر به معنای اعم که به مخدرها، محرکها، توهمزها، آرام بخشها و مسکنها طبقه بندی شده اند، الکل در پایین ترین طبقه و در ردیف کافئین (قهوه) و نیکوتین سیگار طبقه بندی شده است و این به این معناست که وقتی ما معتقدیم احکام اسلام بر اساس عقل و علم می باشد، اگر الکل بخاطر مضرات و مسکر بودن آن در اسلام حرام است، بایستی موادی که مضرت، سکرآورتر و قویترند، به طریق اولی حرام باشند

فتاوی علمای

برخی از فتاوی علمای شیعه در استفاده و قاچاق مواد مخدر:

1. استعمال مواد مخدر از قبیل بنگ، حشیش، تریاک، هروئین، مرفین، ماری جوانا و... به صورتهای گوناگون خوردن، آشامیدن، دود کردن، تزریق و شیاف چه حکمی دارد؟
آیات عظام: محمدعلی اراکی: استعمال به نحو مذکور اضرار به نفس است و حرام می باشد.
سید علی خامنه‌ای: هر نحو استعمال هرگونه مواد مخدر و استفاده از آن به ملاحظه مضرات معتنابه فردی و اجتماعی که بر آن مترتب است، شرعاً حرام است، مگر در موارد استثنایی
میرزا هاشم آملی: اعتیاد به مواد مخدر حرام است و بر مسلمانان واجب است که از این مواد خا نمانسوز دوری نمایند.

میرزا جواد تبریزی: اعتیاد به مواد مخدره مزبوره که نوعاً آفت اجتماعی دارند، جایز نیست

سید کاظم حائری: به هر صورت که باشد، حرام است.

جعفر سبحانی: استعمال این مواد در غیر صورت ضرورت و انحصار درمان حرام است

محمد فاضل لنکرانی: جایز نیست.

۱. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی، دارالتفسیر، قم، 1377 ش، ج 3، ص 176.

۲. تعلیم و تربیت در اسلام، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، 1369 ش، ص 268.

۳. جامع المقاصد فی شرح القواعد، علی بن حسین کرکی، نشر آل البيت (علیهم السلام)، قم، 1367 ش، ج 4، ص 21.

۴. مواد مخدر در منابع فقهی و فتاوی مراجع تقلید عظام، علی اکبر باصری، نشر خرسندی، تهران، 1388 ش، ص 131.

ناصر مکارم شیرازی: به هر صورت حرام است.
سید عبدالکریم موسوی اردبیلی: حرام است و جایز نیست.

حسین مظاهری: حرام است.

2. حکم خرید و فروش و یا هر نوع استفاده دیگر مثل حمل و نقل، نگهداری و قاچاق مواد مخدر چیست؟
حضرات آیات عظام: سید علی خامنه‌ای: اگر بوی استفاده‌های مضرت‌بخش و حرام باشد، جایز نیست.
میرزا جواد تبریزی: اعتیاد به مواد مخدر مزبوره که نوعاً آفت اجتماعی دارند، جایز نیست.
ناصر مکارم شیرازی و حسین مظاهری: حرام است.^۱

مواد مخدر و دخانیات در فقه اهل سنت:

در فقه اهل سنت نیز در مورد این مسأله، وضعیتی همانند فقه شیعه وجود دارد؛ ولی از جهاتی متفاوت است.

شیخ ابوحنیف (از علمای شافعی) می‌نویسد: «مفسرین، اشیایی را بیان داشته‌اند که اهل علم در حلت و حرمت آن اختلاف دارند...» صاحب تحریر و تجبیر می‌گوید: «اما مواد و اشیاء مخدر مثل بنگ، شوکران و حشیش، اهل علم به تصریح آنها را تحریم نکرده‌اند؛ اما از نظر من به تحریم نزدیک‌اند؛ چون اگر سکرآور باشند، بنا به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) که هر چیز سکرآور حرام است، حرام می‌گردند و چنانچه سکرآور نباشند، باز هم وارد کردن ضرر بر جسم، حرام است.»

شیخ احمد بابا سودانی (مالکی مذهب) حکم به اباحت مصرف دخانیات و تریاک (برای کسانی که سبب زوال عقل آنان نمی‌گردد) نموده است. شیخ نورالدین محمد اجهوری (مالکی مذهب) مصرف دخانیات را جایز می‌دانسته است.

دکتر شیخ وهبه الزحیلی (حنفی مذهب و معاصر) در کتاب «الفقه الاسلامی و ادلته» می‌گوید: «شیخ مرعی بن یوسف حنبلی، صاحب کتاب «غایة المنتهی» می‌نویسد: مصرف دخانیات و قهوه حلال می‌باشد؛ لکن بهتر آن است که صاحبان عقل و خرد، از آن پرهیز نمایند»^۲

دکتر شیخ یوسف قرضاوی می‌گوید: «استعمال دخانیات از قبیل سیگار و قلیان و غیره، مادام که ثابت گردد که به اشخاصی که آن را استعمال می‌کنند ضرر می‌رساند، حرام است.»

اما امروزه فقهای اهل سنت (مانند فقهای شیعه) بر حرمت مواد مخدر توافق نظر دارند. در مورد استعمال دخانیات بسیاری از آنها، دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانند. بررسی علت این تفاوت فتوا را در قسمت دیدگاه فقهی شیعه نیز بیان کردیم؛ لیکن در فقه اهل سنت، علل دیگری نیز وجود دارد

شیخ محمد کتانی (مالکی مذهب) به این تفاوت اشاره کرده است و می‌گوید: «عده‌ای از علما فقط به دلیل بوجد آن، حکم به کراهت داده‌اند و علی‌نیز فوا به تحریم داده‌اند که مطابق واقع، حکم اخیرم باشد و برخی هم به دلیل جهل و عدم شناخت و گاهی کوتاهی و سهل‌گیری در امور دین، حکم به اباحت داده‌اند» وی در ادامه می‌گوید: «فتاوی‌های مالکی درباره حرمت دخانیات، بالغ بر سیصد رأی است»

از آنجا که بسیاری از علمای اهل سنت، استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانند، به ذکر نام چند نفر از این فقها اشاره می‌کنیم: شیخ ابو سعید محمد بن سعدالدین تبریزی (حنفی) شیخ نجم‌الدین محمد غزی (شافعی) شیخ ابوعباس احمد بن ابی‌الوفا (حنبلی) و شیخ جادالحق علی جادالحق (شیخ الازهر).

احادیثی در باب مواد مخدر:

1. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: سَيَاتِي زَمَانٌ عَلَيَّ أُمَّتِي يَأْكُلُونَ شَيْئًا اسْمُهُ الْبَنْجُ أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ بَرِيئُونَ مِنِّي^۳ به زودی زمانی بر امت من خواهد رسید که می‌خورند چیزی را که اسم آن "بنج" است و من از ایشان دوری می‌جویم و ایشان نیز از من دور هستند»

2. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «سَلِمُوا عَلَيَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى وَ لَا تُسَلِّمُوا عَلَيَّ أَكِلِ الْبَنْجِ»^۴ بر یهود و نصارا سلام کنید ولی بر مصرف کننده بنگ سلام نکنید»

3. «رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) : مَنْ اخْتَقَرَ ذَنْبَ الْبَنْجِ فَقَدْ كَفَرَ» کسی که گناه استعمال بنگ را کوچک شمرد، به درستی که کافر شده است.»

4. «پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) : مَنْ أَكَلَ الْبَنْجَ فَكَأَنَّمَا هَدَمَ الْكَعْبَةَ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ كَأَنَّمَا قَتَلَ سَبْعِينَ مَلَكًا مُقَرَّبًا وَ كَأَنَّمَا قَتَلَ سَبْعِينَ نَبِيًّا مُرْسَلًا وَ كَأَنَّمَا أَحْرَقَ سَبْعِينَ مُصْحَفًا وَ كَأَنَّمَا رَمَى اللَّهَ سَبْعِينَ حَجْرًا وَ هُوَ أَبْعَدُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ وَ أَكِلِ الرَّبَا وَ الرَّزَائِي وَ التَّمَامِ» کسی که بنگ مصرف کند مانند این است که هفتاد مرتبه خانه کعبه را ویران کرده، هفتاد ملک مقرب را کشته، هفتاد پیامبر را به قتل رسانده، هفتاد

۱. مواد مخدر در منابع فقهی و فتاوی‌های مراجع تقلید، علی اکبر باصری، ص 132.

۲. الفقه الاسلامی و ادلته، وهبه الزحیلی، نشر احسان، تهران، 1358 ش، ج 6، ص 167.

۳. میزان الحکمة، ری شهری، دارالحديث، قم، 1381 ش، ج 3، باب المخدر.

۴. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، آل البيت (عليهم السلام)، قم، 1408 ق، ج 17، ص 86.

۵. مستدرک الوسائل، ج 17، ص 86.

۶. همان.

مصحف (کتاب آسمانی) را آتش زده، هفتاد مرتبه سنگ به سوی خداوند پرتاب کرده و او از رحمت الهی به دور است حتی از شراب الخمر و ریاخوار و زناکار و چاپلوس.»
 5. «امام کاظم (علیه السلام) : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُخَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا وَ لَكِنَّهُ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا فَمَا كَانَ عَاقِبَةُ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ»^۱ خداوند شراب را به خاطر نامش حرام نکرده؛ بلکه به سبب پیامدهای آن حرامش فرموده است، پس هر چیزی که پیامدهای شراب را داشته باشد، آن نیز شراب است»
 6. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) : «حَرَامٌ عَلَيَّ كَلُّ مُفْسِدٍ وَ مَخْذَرٍ»^۲ تمام مخدرها و سستی‌آورها بر امت من حرام است.»

بر اساس مباحث گذشته، این موضوع استنباط می‌گردد که مواد مخدر و دخانیات از جمله انحراف اجتماعی است که این انحرافات توجه همگان را به خود معطوف داشته است، و لذا با توجه به دلایل اجتماعی، علمی و فقهی، نباید در حرمت مواد مخدر و دخانیات تردیدی به خود راه داد.

راه حل اعتیاد
 راه حل‌های معضل می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:
 ممنوعیت استعمال دخانیات در مکانهای عمومی (در مرحله اول) و در سایر مکانها (در مرحله دوم)، ممنوعیت فروش سیگار و مانند آن به کودکان و نوجوانان و سپس ممنوعیت مطلق فروش به همگان (با در نظر گرفتن جوانب)، برخورد مقامات قضایی با نوجوانان و جوانان معتاد به دخانیات و اجرای مجازات و سپس برخورد با همگان، برخورد شدید با قاچاقچیان و فروشندگان مواد مخدر و نیروزا، کمک و مهلت به سرمایه‌گذاران و کارمندان و کارگران بخش دخانیات برای تغییر شغل، فرهنگ‌سازی از طریق رسانه‌های عمومی و آموزش و پرورش، همیاری و همکاری دانشمندان علم روز و جدید با فقها از طریق سخنرانیها، کتب و مقالات مشترک و...

اعتیاد و رسالت مبلغان
 بسیاری از علما و روحانیون ممکن است احساس کنند که صحبت کردن درباره گرایش‌های جدید، باده‌خواری، تن‌فروشی و اعتیاد، مناسب شئون آنان نیست بسیاری از مبلغان نمی‌دانند در مواجهه با مسائلی همچون پیشگیری و درمان اعتیاد، ایدز و بسیاری از مفاسد اجتماعی چه باید بگویند و چگونه ورود به این مباحث داشته باشند و اینکه آیا ضرورت دارد به این مباحث وارد بشوند یا خیر

نخستین گام در جهت شکوفایی جوان این است که بر اساس آموزه‌های دینی باور کند که در او بی‌نهایت استعداد نهفته است و می‌تواند تا بی‌نهایت رشد کند، تا آنجا که نماینده آفریدگار هستی گردد
 روحانیون در مبارزه با اعتیاد در موقعیت منحصر به فردی قرار دارند که می‌توانند مانع از گسترش آن شوند؛ چرا که آنها می‌توانند ارزشهای اجتماعی را شکل دهند، رفتارهای مسئولانه را ترویج دهند، از تقدس زندگی دفاع کنند، افرادی را که در اثر ناآشنایی با مفاهیم عمیق اسلامی از بُعد معنوی دچار مشکل هستند، به دامن دین‌بازار گم‌گشته و شئون انسانی دفاع کنند، به گسترش دانش عمومی بپردازند و بر عقاید آنها، تأثیر بگذارند، صرف منابع خیریه و نذورات را به منظور ارائه مراقبتهای اجتماعی تغییر دهند و منابعی جدید را برای پیشگیری، مراقبت و حمایت بیابند و در نهایت اقداماتی را تا سطحی در زمینه پیشگیری و درمان انجام دهند

روحانی به عنوان مشاور و مددکار
 روحانی می‌تواند به راحتی طرف مشورت مردم قرار گیرد. مردم به امام جماعت مسجد محله خود اعتماد دارند و در مسائل مختلف با او به گفتگو می‌نشینند و برای سخنان او ارزشی منحصر به فرد قائلند. از همین رو بسیاری از مردم جهت راهنمایی و حتی بازگویی مشکلات شخصی و خانوادگی به روحانی مراجعه می‌کنند. جدای از موارد مذکور، خانواده‌ها و افرادی که در پی عوامل سه‌گانه فقر، اعتیاد و نابهنجاری، به مشکلات روحی و جسمی مبتلا شده‌اند نیز برای امیدبخشی و هدایت، نیازمند نقش مشورتی روحانی هستند.

با توجه به نیازهای افرادی که به روحانی مراجعه می‌کنند، روند مشاوره از آگاهی‌دهی تا امیدبخشی و حل و فصل مشکلات را شامل می‌گردد. اینگونه است که زمینه‌های خطا و انحراف در کسانی که نیازمند به مشورت هستند، از میان می‌رود.

در مواقعی که روحانیون از خود شجاعت و فداکاری نشان داده‌اند، اثرات اقدامات انجام شده چند برابر شده است. به عنوان نمونه، روحانیون در طی سالهای گذشته در طرحهایی همچون نهضت سوادآموزی، واکسیناسیون و مبارزه با مواد مخدر، سهم به‌سزایی در فرهنگ‌سازی و گسترش سلامت ایفا کرده‌اند. پیشگیری از اعتیاد

برخی از اقدامات که در پیشگیری مؤثرند، عبارتند از:
 1. تأکید بر کرامت انسان و هدفداری زندگی

۱. همان، ج 4، ص 1550.

۲. الضار و النافع؛ یاسین عبد اللطیف، مؤسسه الرسالة، بیروت، 1993 م، به نقل از پیشگیری از اعتیاد، سید حسن اسعدی، انتشارات انجمن اولیاء و مربیان، تهران، چاپ هفتم، 1389 ش.

((وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا))^۱؛ «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا سواری دادیم و از خوراکیهای خوب روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقاتمان برتری دادیم»

خداوند انسان را دارای کرامت آفریده، او را اشرف مخلوقات قرار داده و با موهبت ی به نام «اختیار» مزین فرموده است تا با گام نهادن در محیط تغییر و تحول (دنیا) و با در اختیار داشتن امکانات مادی، راه کمال را در پیش گیرد. همانگونه که انسان قادر است عمل صحیح را برگزیند، می تواند راه انحراف را نیز انتخاب کند؛ اما در این صورت آنچه از دست می دهد، گوهر انسانیت و کرامت خود است. پس فرصت زیستن انسان در این دنیا، بزرگ ترین موهبتی است که خداوند به او ارزانی داشته است و کفران این نعمت الهی، عوارض جبرانناپذیری در پی دارد.

روحانی باید مردم را نسبت به داشتن هدف متعالی در زندگی سوق دهد و بیان کند که عزت فردی با آلوده شدن به اعتیاد و با هدف متعالی تعریف شده مغایر است.

2. معرفت‌دهی و خودشناسی

مهم‌ترین معرفتی که انسان را در مسیر کمال انسانی و بهره گیری از بهار جوانی یاری می دهد، خودشناسی است. این معرفت، جوانان را از خطر بیماری احساس بی‌هویتی رهایی می بخشد. زیانبارترین جهل آن است که جوان خود را نشناسد و احساس بی هویتی کند. این نادانی، زمینه را برای انواع انحرافات و فسادها فراهم می سازد. در مقابل، خودشناسی سودمندترین و سازنده ترین معرفتی است که انسان را به فله تکامل می رساند.

نخستین گام در جهت شکوفایی جوان این است که بر اساس آموزه های دینی باور کند که در او بی‌نهایت استعداد نهفته است و می تواند تا بی‌نهایت رشد کند، تا آنجا که نماینده آفریدگار هستی گردد، چنانکه در حدیث قدسی آمده است: «كَلِمَاتُ آدَمَ أَلَا حَيُّ لَا أَمُوتُ، أَطْعَمِي فِيَّ مَا أَمْرُنَا حَيٌّ أَجْعَلُكَ حَيًّا لَا مَوْتَ، طَبَّ آدَمَ أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَكُونُ أَطْعَمِي فِيَّ مَا أَمْرُنَا أَجْعَلُكَ يَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَكُونُ»^۲؛ ای فرزند آدم من زنده ای هستم که نمی‌میرم مرا اطاعت کن در آنچه امر می‌کنم به تو تا تو را زنده‌ای که نمی‌میرد، ای فرزند آدم من به هر چه بگویم باش، همت می‌شود، مرا در ادامه اطاعت کن تا به هر چه بگویی باش، همت شود»

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو ز پایند شهوت
به درآی تا بینی طیران آدمیت

3. پیوند با خدا

در واقع معرفت و خودباوری مقدمه پیوند جوان با مبدأ تمام زیباییها و کمالات؛ یعنی آفریدگار جهان است و این پیوند که سعادت همیشگی او را تأمین می نماید، چنانکه خداوند متعال می فرماید: ((مَن كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالآ خِرَةِ))؛ «هر کس پاداش دنیا می خواهد، پاداش دنیا و آخرت نزد خداست.»^۳

همه می توانند با خدا پیوند برقرار کنند؛ اما جوانان بهتر می توانند به او نزدیک شوند امام خمینی (رحمه الله) در وصیت‌نامه اخلاقی خود خطاب به فرزند عزیزش می فرماید: «عزیزم! از جوانی به اندازه ای که باقی است استفاده کن که در پیری همه چیز از دست می رود، حتی توجه به آخرت و خدای تعالی. از مکاید بزرگ شیطان و نفس اماره آن است که جوانان را وعده صلاح و اصلاح در زمان پیری می‌دهد تا جوانی با غفلت از دست برود و به پیران، وعده طول عمر می دهد و تا لحظه آخر با وعده های پوچ، انسان را از ذکر خدا برای او باز دارد تا مرگ برسد و در آن حال ایمان را - اگر تا آن وقت نگرفته باشد - می گیرد، پس در جوانی که قدرت بیشتری داری به مجاهدت برخیز و از غیر دوست (جل و علا) بگریز و پیوند خود را هر چه بیشتر - اگر پیوندی داری - محکم تر کن و اگر خدای ناخواسته نداری، تحصیل کن و در تقویتش همت گمار که هیچ موجودی جز او سزاوار پیوند نیست.»^۴

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «به راستی که دوست داشتنی‌ترین آفریدگان نزد خداوند، جوان کم سال و خوش سیمایی است که جوانی و زیبایی‌اش را در راه فرمانبری از خداوند بزرگ فرار داده است. آنکه خداوند بزرگ به وی نزد فرشتگان افتخار می کند و می فرماید: این بنده حقیقی من است.»^۵

۱. اسراء/ 70.

۲. مستدرک الوسائل، میرزای نوری، مؤسسه آلبیت (علیهم السلام)، قم، چاپ اول، 1408 ق، ج 11، ص 258 (عن دیلمی فی ارشاد القلوب).

۳. نساء/ 134.

۴. صحیفه امام، روح الله الموسوی الخمینی (رحمه الله)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (رحمه الله)، تهران، 1358 ش، ج 20، ص 156.

۵. حکمت نامه جوان، محمدی ری شهری، مؤسسه دارالحدیث، قم، چاپ اول، 1384 ش، ص 101.

4. همنشین شایسته

دوست و همنشین جوان در رشد و شکوفایی و یا انحطاط و تیره روزی او نقش اساسی دارد. همنشین تا اینجا در زندگی انسان مؤثر است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِلُ؛^۱ آدمی بر آیین دوست صمیمی خویش است، پس هر یک از شما بنگرد با چه کسی دوستی صمیمانه دارد.»

«قال عیسی (علیه السلام) : جَالِسُوا مَنْ يُدَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤَيْتَهُ؛^۲ با کسی همنشین باشید که دیدارش شما را به یاد پروردگار بیندازد.»

گریز از یار بد

تا توانی می

یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند

یار بد بر جان و هم ایمان زند

5. مراقبت از خود

مراقبت از روح و جسم با خو دباوری و با خدا باوری به دست آمده، در ضمن آن، فرهنگ مراقبت از جسم به وجود می آید. امام حسین (علیه السلام) می فرماید: «فَبَادِرُوا بِصِحَّةِ الْأَجْسَامِ؛^۳ به سلامتی جسمتان مبادرت ورزید.» حضرت علی (علیه السلام) در دعای کمیل عرضه می دارد: «قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي؛ خدایا مرا برای خدمت به خودت قوی گردان» و در جای دیگر فرمود: «تندرستی برترین نعمت‌هاست.»

ادامه دارد...

۱. همان، ص 107.

۲. کافی، شیخ کلینی، دارالحدیث، قم، چاپ اول، 1429 ق، ج 1، ص 39.

۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403 ق، ج 75، ص 120.

از عرفان ناب تا عرفان دروغین (4)
غلامرضا گلی زواره

مشایخ صوفی و ولایت و امامت

در فرهنگ تصوف، اساسی طریقت، موضوع ولایت است؛ اما مصداق آنان ائمه هدی (علیهم السلام) و اهل بیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نمی باشند؛ بلکه برخی از بزرگان صوفیه اولیای خاص خداوند را تا حدود 355 نفر می دانند که هرگاه یکی از آنان بمیرند، دیگری جایش را می گیرد تا شمار این اولیا کاستی نگیرد. بر این اساس، بوخی شیوخ صوفیه ولی به شمار می آیند و گاهی «ابن عربی» خود را خاتم اولیا معرفی می کند.^۱ آسف انگیزتر آنکه اینها بدعتهای چنین اولیای ساختگی را در ردیف سنت فرستادگان الهی دانسته اند و کلمات شطح آمیزی را که اینها بر زبان می آورند، با الهام اولیای الهی و حتی و حی انبیا (علیهم السلام) معادل تلقی کرده اند.

صوفیه از روزنه چنین نگرشی حتی مباحث قرآنی را به گونه ای دیگر تفسیر کرده اند. به عنوان نمونه گفته اند: عتاب موسی به برادرش هارون، نه از آن جهت بود که چرا با غفلت و سهل انگاری زمینه گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل را فراهم آورد؛ بلکه این بود که چرا در اثر تنگ نظری تجلی حق را در گوساله سامری ندیده است. برجسته سازی مقام اولیای دروغین و بازگذاشتن دست آنان برای تصرف در شریعت نبوی (صلی الله علیه و آله) منجر به پیدایش فرقه های منحرف شد که شریعت سنتی آنان با واکنش فرقه های معتدل تر روبرو گردید. از آن طرف، برخی از آنان دم گرفتن و نی نواختن را جایگزین عبادت به حساب آورده اند.^۲

صوفیان برای رهبران خود قائل به علم لدنی هستند و برخی مشایخ آنان عقیده دارند که دانش خود را بطور مستقیم از خداوند دریافت کرده اند. و نیز عده ای دیگر تألیف آثار خود را به سفارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دانسته اند. آنان حتی پا را از این ادعاهای مورد تأمل فراتر نهاده اند و مدعی دریافت وحی از جانب خداوند.

و چه معجزه ها و کرامتهایی برای خود قائل اند. شیوخ صوفی خود را باب غفران در جهت الهی می دانند و مدعی اند اگر کسی آنان را دیده باشد، سبب تخفیف عذاب او می گردد. اینها گفته های خود را حتی از سخنان ائمه هدی (علیهم السلام) برتر می دانند.^۳

از جمله مسائل مهم در زندگی مشایخ (رهبران و اقطاب) صوفیه عدم اطاعت از ائمه هدی (علیهم السلام) و مخالفت علری و صریح آنان از دستورات آن ستارگان درخشان آسمان امامت است.

حسن بصری

«حسن بصری» با امام عصر خود حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) به مخالفت پرداخت و به حمایت از قدرتهای ظلم و جبر و جور و جفا مبادرت نمود و اعمال خلاف آنان را توجیه کرد. با وجود اینکه بصری از سوی ائمه هدی (علیهم السلام) مورد مذمت قرار گرفته است؛ ولی از دیدگاه صوفیان از زهاد ثمانیه می باشد و غالب مشایخ صوفی به وجودش افتخار می کنند و بر این باورند که او از مولای متقیان خرجه دریافت کرده است. حضرت علی (علیه السلام) به صراحت با گوشه نشینی این گونه افراد و شانه خالی کردن شان از زیر بار مسئولیت فردی و اجتماعی مخالفت می فرمود. روزی آن حضرت در کوفه مشاهده کرد که عده ای در گوشه مسجد نشسته اند. از همراهان پرسید: اینها چه کسانی اند؟ عرض کردند: رجال حق اند. اگر کسی لقمه ای به آنان بدهد، می خورند. در غیر این صورت صبر می کنند. آن حضرت فرمود: سگهای بازار کوفه نیز هم این گونه اند؛ اگر استخوانی گیر بیاورند، می خورند؛ وگرنه شکیبایی پیشه می کنند. و دستور داد آن حلقه را بشکنند و افرادش دنبال کار و تلاش بروند.^۴

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از آغاز، خطر گرایش مسلمانان به تصوف و رهبانیت را احساس کرد و از این رو، هرگاه چنین کج رویهایی در میان مسلمانان می دید، بی درنگ به رویارویی با آنان برمی خاست و از آن جلوگیری می کرد، آن گاه که شنید برخی اصحاب از خوردن گوشت، استعمال عطر و تمایل به زنان و ازدواج پرهیز دارند، به شدت برافروخت و طی سخنانی این شیوه را ملامت کرد و فرمود: «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»^۵ و چون خبردار گردید که «عثمان بن مظعون» از زندگی دست کشیده و شبانه روز به اذکار، عبادات و مستحبات پرداخته و در برابر خانواده و جامعه بی اعتناست، در دیداری با وی فرمود: خداوند

۱. فتوحات المکیه، محیی الدین ابن عربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، ج 5، صص 67 - 68.
۲. کشف المحجوب، علی بن عثمان هجویری، به تصحیح والنتین ژوکونسکی، طهوری، تهران 1358 ش، صص 255؛ دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، 1383 ش، ج 3، صص 685؛ فصوص الحکم، الشیخ الاکبر محیی الدین ابن العربی، والتعلیقات علیه: ابو العلی عقیقی، معه 1936 م، افسست، تهران الزهراء، 1370، ج 2، صص 385 - 386.
۳. تحقیقی در تصوف و عرفان، جند الله مردانی، سپهر آذین، قم، چاپ اول، 1385 ش، صص 347 - 351.
۴. همان، صص 102 و 107.
۵. البداية والنهاية، ابن کثیر شامی، دار المعارف، بیروت، الطبعة الثانية، 1977 م، ج 2، صص 280.

رهبانیت را روش من قرار نداد و بر آیین معتدل و سهل و آسان برای همه برانگیخت. من روزه می گیرم، نماز می خوانم، با همسر ارتباط برقرار می کنم و هر کس آیینم را دوست دارد، باید از من پیروی کند^۱ معروف کرخی

مشایخ صوفیه که در عصر ائمه (علیهم السلام) می زیسته اند، با آنان بیعت نکرده اند، «معروف کرخی» از بیعت با امام رضا (علیه السلام) اجتناب کرد و «سری سقطی» دست بیعت به سوی امام علی النقی (علیه السلام) دراز نکرد و «سفیان ثوری» به برنامه های امام صادق (علیه السلام) معترض بود. امام هادی (علیه السلام) می فرماید: «و الصوفیه کلهم من مخالفتنا و طریقهم مغایره لطریقنا و ان هم الا تصاری و مجوس اولئک الذین یجهدون فی إطفاء نور الله صوفیان همگی مخالف ما هستند و روش آنها با روش ما مغایرت دارد و آنان نصارا و مجوس این امت هستند و می کوشند تا نور خدا را خاموش کنند.» امام صادق (علیه السلام) نیز فرمودند: «... إثمهم أعدائنا فمن مال إليهم فهو منهم و یحشر معهم و من أنكرهم ورد عليهم كان كمن جاهد الكفار بين يدي رسول الله^۲ به درستی که [صوفیه] دشمنان ما هستند، پس هر کسی به جانب آنان تمایل داشته باشد، از آنان است و با ایشان محشور می گردد و هر کسی صوفیه را رد کند و آنان را انکار نماید، مانند کسی است که در رکاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با کافران جنگیده است.»

امام رضا (علیه السلام) نیز می فرماید: «لَا يَقُولُ بِالتَّصَوُّفِ أَحَدٌ إِلَّا لِيُذْعَعَهُ أَوْ صِلَالَةً أَوْ حَمَالَةً.. مَنْ ذُكِرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةُ وَ لَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا؛^۳ هیچ کسی از صوفیه سخن نمی گوید، مگر آنکه هدفش نیرنگ و یا گمراه کردن انسان احمقی است ... و اما اگر کسی که نزد او نام صوفیان برده شود و او در قلب و زبانش آنان را منکر نگردد، از ما نمی باشد.»

حضرت امام هادی (علیه السلام) درباره صوفیه این گونه افشاگری فرموده اند: «به این صوفیان خدعه گر توجه نکنید که آنان هم پیمانان شیطان هستند و قواعد دین را تخریب می کنند. برای راحتی تن خود را به ظاهر زاهد معرفی می کنند و شبها برای به دام انداختن چهارپایان تهجد می کنند. گرسنه می مانند تا مردم ابله را به دام اندازند و به گناه افکنند. غذا کم می خورند تا ظرفهای بزرگ خود را از خوراکی پر کنند و قلبهای احمقان را بدزدند. با مردم به نرمی سخن می گویند تا آنان را در چاه نیرنگ بیافکنند. وردهایشان رقص و کف زدن است و ذکرشان ترنم و غنا خوانی. تنها بی خردان و جاهلان دنبالشان می روند، به آنان اعتقاد می یابند و از ایشان پیروی می کنند. هر کس به ملاقات یکی از آنان برود، چه در زمان حیات شان و چه هنگام مرگ (بر سر مزار) شان چنان است که شیطان را ملاقات کرده و بتان را پرستیده است، و هر کس به یکی از آنان کمک نماید، همانند آن است که به یزید، معاویه و ابوسفیان امداد رسانیده.»

یکی از حاضران عرضه داشت: اگر چه اعتقاد به ولایت و حقوق شما داشته باشند؟ امام (علیه السلام) با نگاهی ناشی از خشم رو به وی نمود و فرمود: «هر کس معتقد به حقوق ما (امامت ما) معتقد باشد، به سوی نافرمانی ما قدم نمی نهد و تمام صوفیان مخالف ما هستند و شیوه های آنان با روش ما مغایرت دارد و در تلاشند نور خدا را خاموش کنند.»^۴

بنابراین، ائمه هدی (علیهم السلام) و به پیروی از آنان، علمای شیعه این بدعت گزاران منحرف را پیوسته رد کرده اند و با کردارشان مخالفت ورزیده اند و مردم را از پیمودن مسیر آنان پرهیز داده اند. به همین جهت، گسترش تصوف در میان جوامع تشیع به کندی انجام گرفته است، و چون درویشان و عارف نمایان مشاهده کردند که مردم شیفته ائمه هدی (علیهم السلام) و نایبان برحق آنان و وارثان انبیا هستند، با نظاهر به ولایت و دم زدن از امامت در میان اقشاری از مردم نفوذ پیدا کرده، حتی برخی رهبران صوفی نه تنها به شیعه و مطیع ائمه بودن تظاهر می کردند؛ بلکه خود را از نوادگان ائمه اطهار و امامزاده معرفی می کردند، چنان که یکی از صوفیان را که جد صوفیان است، از نوادگان امام کاظم (علیه السلام) معرفی نمودند، در صورتی که نامبرده بنا به بررسی برخی مورخان و نسب شناسان از نظر مذهب شافعی و از نژاد کردها بوده است. گویا تاریخ انتساب صوفیان به سادات و اعراب از اواسط قرن نهم هجری شروع شد و در هیچ یک از تألیفات قرن هشتم «شیخ صفی الدین» سید و خلف امام معرفی نگردیده است. مورخ ترک «زکی ولیدی

۱. وسائل الشیعة الي تحصیل مسائل الشریعه، شیخ حرّ عاملی، تصحیح و تحقیق شیخ عبد الرحیم ربّانی شیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، ج 3، ص 68.
۲. روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، میرزا محمد باقر موسوی خوانساری، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ اول، 1391 ق، ج 3، ص 34؛ هم بستگی میان تصوف و تشیع، کامل مصطفی شهی، ترجمه و تلخیص و نگارش علی اکبر شهبابی، دانشگاه تهران، چاپ اول، 1354 ش، ص 230.
۳. سفینه البحار و مدینه الحکم والأثار، تحقیق: مجمع البحوث الاسلامیه، تقویم و اشراف: علی اکبر الهی الخراسانی، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، 1416 ق، ج 2، ص 57.
۴. مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، تحقیق و تصحیح فرزند مؤلف شیخ حسن نمازی شاهرودی، مؤسسه نشر الاسلامی، قم، 1427 ق، ج 2، ص 389.
۵. مستدرک سفینه البحار، نمازی شاهرودی، ج 2، ص 58؛ حقیقه الشیعه، ملا احمد مقدسی اردبیلی، اسلامی، تهران، بی تا، ص 602.

طوغان» نژاد گُردی خاندان صفوی را تأیید کرده است، «صفي الدين» در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم در نواحی اردبیل، طالش و مغان طریقه ای از تصوف را رواج داد. دودمان او نیز با تظاهر به شیعه بودن به رونق درویشی و مسلک تصوف پرداختند و برای توسعه خانقاه ها، حلقه های تصوف و رواج صوفی گری کوشیدند که خوشبختانه علمای بزرگ شیعه که به صورت کاروانی از جبل عامل لبنان و نواحی عتبات عراق به ایران کوچ کرده بودند، با همکاری مشاهیر دانشور شیعه ایرانی جلوی این حرکت آفت‌زا را گرفتند.^۱

کرامت سازی مروّجان تصوف و درویشی برای بزرگان خود اعمال خارق العاده ای ذکر می کنند و آنها را کرامت می دانند. از علل روی آوردن به این مسائل، توجیه نمودن اعمال خلاف شریعت آنان است. به عنوان نمونه، برای موجّه ساختن سیماع صوفیانه، به عباراتی شگفت متوسّل گردیده اند: «جماعتی را دیدیم که بر آب و هوا راه می رفتند و همگی سماع می شنیدند.»^۲

«حاجی بکناش خراسانی» صوفی قرن هفتم هجری برای آنکه کار خود را در ترک نماز موجّه نشان دهد، آب وضو را به خون تبدیل می کند و «مولوی» خطاب به مریدی که از این وضع تعجب کرده، می گوید: «کاشکی خون را آب کردی؛ چه، آب طاهر را نجس کردن، چندان هنری نمی باشد.»^۳

البته بدیهی است که روح و روان آدمی بر اثر اعراض از دنیاگرایی و امیال نفسانی و روی آوردن به ذکر و عبادت و تزکیه نفس، قدرت فوق العاده ای به دست می آورد و در این مرحله می تواند حقایقی را درک کند و به کشف و شهود نایل آید؛ ولی ذکر کرامتهایی که بسیاری از آنها با موازین شرعی سازگاری ندارند و حتی خلاف کاری را ترویج می کنند، غالباً ساخته و پرداخته افسانه پردازان است و همین کرامت سازیها از عوامل مؤثر رونق بخشیدن به مرام صوفی گری و درویشی بوده است. شدت کذب پاره ای از این حالات ویژه چنان آشکار بوده که حتی عدّه ای از بزرگان و شیوخ صوفی آنها را مورد تأمل قرار داده اند و گفته اند: «هرگونه کرامتی باید با آداب شرع و دیانت سنجیده شود»^۴

و تا بدانجا پیش رفته اند که دین گریزان صاحب کرامت را کافر و زندق خوانده اند، «بایزید بسطامی» گفته است: «اگر دیدید کسی به سوی آسمان می پرد، شیفته وی نگردید؛ بلکه رفتارش را در برابر امر و نهی خداوند و رعایت آداب شرع مقدس مشاهده کنید»^۵

عدّه ای دیگر هشدار داده اند: مخالفت با وسوسه های شیطانی مهم تر از قدم نهادن بر آسمان است. «ابو سعید ابو الخیر» در گفتگو با یکی از مریدان خود گفته است: «شیخ را گفتند: فلان کس بر روی آب راه می رود، گفت: فوراً به هم چنین می کند. گفتند: فردی در هوا می پرد، گفت: مگس هم می تواند در هوا بچهد. گفتند: فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می رود، گفت: شیطان هم در یک نفس از شرق به غرب می رود و بنابراین، چنین امور را بهایی نمی باشد. مرد آن بود که در میان افراد جامعه بنشیند و با آنان داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک لحظه از خدای خود غافل نباشد»^۶

«خواجه عبد الله انصاری» می گوید: «اگر بر هوا پری، مگسی باشی، اگر پروی آب روی، خسی باشی، دلی به دست آور تا کسی باشی»^۷ بدیهی است اگر از بزرگی بر اثر صفای نفس و طهارت درون خرق عادت می سر زد، باید همان را برای هدایت مردم به کار گیرد و پیگیر مقاصد انبیا و اولیای الهی باشد؛ اما گاهی بروز کرامت، اعمال شگفت - اگر چه نتیجه اعمال و عبادات درست باشد - نوعی تکبر و عجب در فرد بوجود می آورد و به صورت دامی خطرناک او را در ورطه هلاکت می افکند، حتی گاهی در میان مخالفان و معاندان راه حق رفتار خارق العاده ای بروز می کند و صفت عجب و خودپسندی یا برتربینی بر خلق خدا را در او تقویت می کند و با پیمودن این مسیر ناهموار سزاوار عذاب و هلاکت می گردد، بدین گونه ضعف روحی و عدم ظرفیت برای بروز حالتی فوق العاده فرجامی جز طغیان و سرکشی ندارد. ^۸ البته باید بین کرامتهای اصلی و نسبت آنها به انسانهای وارسته و خودساخته با کرامتهای ساختگی تفاوت قائل گردید و ن می توان توفیقهایی مردان الهی را در مسیر عبادت و تزکیه نادیده گرفت. امام خمینی (رحمه الله) در این باره می فرماید:

۱. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، سعید نفیسی، انتشارات بنیاد، تهران، چاپ نهم، 1372، ج اول، ص 23؛ تحقیقی در تصوف و عرفان، خیر الله مردانی، صص 16 و 17.
۲. عوارف المعارف، شیخ شهاب الدین سهروردی، ترجمه ابو منصور عبد المؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1364، ص 184.
۳. مناقب العارفین، شمس الدین احمد افلاکی، تصحیح، حواشی و تعلیقات تحسین یازجی، دنیای کتاب، تهران، 1362، ج اول، ص 498.
۴. طبقات الصوفیه، خواجه عبد الله انصاری هروی، تصحیح محمد سرور مولایی، توس، تهران، 1362، ش، ص 352؛ تذکرة الاولیاء، فرید الدین محمد عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، زوّار، تهران، 1360، ش، ص 516.
۵. نفحات الانس من حضرات القدس، نور الدین عبد الرحمن جامی، تصحیح محمود عایدی، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ اول، 1370، ش، ص 305.
۶. رسائل فارسی، خواجه عبد الله انصاری، تصحیح وحید دستگردی، فروغی، تهران، 1349، ق، ص 454.
۷. در دیار صوفیان، علی دشتی، جاویدان، تهران، 1354، ش، صص 117 - 118.

«ای برادر عزیز! تو را سفارش می‌کنم که مبدا نسبت به این عارفان که بسیاری از آنان از بی‌آلایش‌ترین شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) و اولاد گرامی آن حضرت و پیروان راه آنها و پیوندخوردگان با ولایت آنان هستند، سوء ظن داشته باشی یا نسبت به آنان سخن ناروایی بگویی یا بشنوی و در وادی بیفتی که نباید می‌افتادی. آگاهی به حقیقت اهداف آنان، تنها با مطالعه کتب آنها و بدون مراجعه نسبت به آنان نارواست؛ زیرا هر قومی را زبانی مخصوص و هر طرز فکری را بیانی ویژه است»^۱

کرامتهایی که در اویش و صوفیان از بزرگان خود نقل می‌کنند، غالباً دروغ محض بوده، هیچ گونه شاهدهی برای اثبات آنها وجود ندارد. دسته‌ای از کرامتهای این افراد در واقع خوارق عاداتی است که به دلیل ریاضتهای غیرشرعی از آنان صادر می‌گردد.

چنان که مرتاضان هندی نیز چنین می‌کنند و درصد کمی از آنها بر اثر تحمل رنج عبادت و طاعت می‌باشد، اگرچه صوفیه این حالات فوق‌العاده را جزء فضایل خویش تلقی می‌کنند و در صددند از این رهگذر جاذبه بوجود آورند تا افرادی را به سوی خود راغب سازند؛ اما «شیخ محمود شبستری» که خود از بزرگان عرفان و تصوف است، چنین می‌سراید:

کرامات تو اندر حق
پرستی است

جز این کید و ریا و عجب و مستی است

شهادت

ز ابلیس لعین بی

شود صادر هزاران خرق عادت

همی داند ز تو احوال پنهان

در آرد در تو کفر و فسق و عصیان

گه از دیوارت در آید گاه از بام

گهی در دل نشیند گه در اندام

کسی کو را است با حق آشنایی

۲

نباید هرگز از وی خودنمایی

مخالفت با قرآن و سنت
صوفیان می‌گویند: «تصوف حالی است که در آن ذات پروردگار رخ می‌نماید و ذات بندگی نابود می‌گردد، و نیز برخی از آنان مدعی اند که حق در آنان تجلی کرده و ایشان را از زمره بندگان خود بیرون آورده و چون خودش کرده است.»^۲

اندیشه نارسای صوفیه درباره تمام رویدادهای هستی مخالف قرآن و سنت می‌باشد. آنان عقیده دارند هرگونه شر و بدی، رنج و درد، بیماری، ستم و جفاکاری به انسانها می‌رسد، ناچارند بگویند تمام اینها عین عدالت است؛ زیرا خداوند مالک آدمی است و هرچه بر سر مملوک خود بیاورد، او است؛ بلکه حق است. این پندارهای بی‌پایه و بدون بنیاد نه تنها با موازین عقلی سازگاری ندارد؛ بلکه خداوند در قرآن کریم آیاتی را آورده که خلاف این دیدگاه آفت‌زا را می‌رساند؛ چنان که در کلام وحی آمده است: ((وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ))؛^۳ «هر کسی به سزای کردار خود می‌رسد و بر کسی ستمی روا داشته نشده نمی‌شود.» ((وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ))؛^۴ «برای هر کسی درجاتی است به خاطر اعمالی که انجام می‌دهد تا خداوند کارهایشان را پی‌کم و کاست به آنان تحویل دهد و به آنان هیچ ستمی نخواهد شد.» ((مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ عَلِيمٍ))

۱. مصباح الهداية الي الخلافة والولاية، سيد روح الله الموسوي خميني (امام خميني) (قدس سره) ترجمه

سید احمد فهری، انتشارات پیام آزادی، تهران، چاپ اول، 1360 ش، ص 36.

۲. آن سوی صوفی گری، احمد باقریان ساروی، بوستان کتاب، قم، چاپ اول، 1384 ش، صص 241 - 242.

۳. دفاعیات عین الفضات همدانی، ترجمه رساله شکوی الغریب، ترجمه و تحشید، قاسم انصاری،

منوچهری، تهران، 1360 ش، صص 60 - 78.

۴. جائیه/ 22.

۵. احقاف/ 19.

((«هر کسی عمل صالحی انجام دهد، برای خودش است و هر کسی کار بدی کند، به زیان اوست و خداوند به بندگان خود ستمی روا نمی‌دارد.»)) (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ*)^۲ «هر کس به وزن ذره ای نیکی کند، آن را مشاهده می‌کند و هر کس به اندازه ذره ای بدی نماید، آن را خواهد دید.» و اینکه کردار مردم موجب ثواب یا عقاب می‌گردد، بیانگر آن است که انسانها در برنامه های خود کاملاً آزادند و خود موجب جلب خوبیها و دفع بدیها و یا عکس آنها می‌گردند و قرآن کریم هرگونه ناروایی و جفا را از خداوند در حق بندگان مبرا می‌داند. اینکه صوفیان اتفاق دارند ثواب و عقاب از راه استحقاق نمی‌باشد و به فضل و مشیت الهی بستگی دارد، ضمن اینکه آدمیان را از هرگونه فکر و اراده و انتخاب مسیر محروم کرده اند، عدالت الهی را زیر سؤال برده اند.

ادعای دیگر صوفیان که با قرآن مغایرت دارد این است که می‌گویند: «هر کاری خداوند انجام می‌دهد، برای سبب و علتی نمی‌باشد.» آیا خداوند حکیم، دانا و قادر کارهای خود را بدون علت انجام می‌دهد؟ قطعاً چنین نیست.

در آیین اسلام هر آنچه موجب رشد، کمال، هدایت و ترقی باشد، مورد تشویق قرار گرفته و به آن فرمان داده شده است و هر کاری که باعث نقصان، گمراهی و عقب‌گرد باشد، نهی گردیده است و این موازین در دو عرصه مادی و معنوی و نیز جنبه های فردی و اجتماعی صادق است و اگر انسان گمان کند برای رسیدن به کمالات باید به خود آزاری وارد کند، پندار نادرست و انحرافی است

صوفیه و خودزنی
همچنین صوفیه از راه های وصول به حق را شکنجه و آزار بدنی می‌دانند:
نقل است که: «شاه شجاع کرمانی» چهل سال نخفت و نمک در چشم می‌کرد تا چشمهای او چون قرح خون شده بود. بعد از چهل سال شبی بخفت، خدای را در خواب دید، گفت: خدایا! من تو را به بیداری می‌جستم! در خواب یافتم. فرمود که: ای شاه! ما را در خواب از آن بیداریها یافتی، اگر آن بیداریها نبود، چنین خوابی ندیدی.»^۳

البته خواب دیدن می‌تواند ناشی از پندارهای درونی باشد و بر فرض درستی نمی‌توان آن را محال و حجت قرار داد، شاه شجاع یکی از امیران مظفری است که کارنامه ای خراب دارد؛ زیرا برای رسیدن به قدرت، پدر خود «امیر مبارز الدین محمد» را شبانه دستگیر کرد و او را از نعمت بینایی محروم ساخت و در حبس قرار داد و برای گسترش قلمرو حکومت خود به مناطقی حمله برد و باعث کشتار مردمان شهرها و آواره گردیدن عده ای گردید و چون اقتداری به دست آورد، با برادران خود به جنگ و نزاع برخاست، که این وضع ناامنیهای زیادی در نقاط مرکزی ایران از حمله یزد و کرمان بوجود آورد.^۴

با بررسی سیره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) این واقعیت آشکار می‌گردد که آن بزرگان بر بدن و اعضا و جوارح خویش به عنوان امانتی از جانب خداوند نگاه می‌کردند و با استفاده از خوراکیهای مناسب و استراحت لازم و رعایت بهداشت شخصی به پیکر و بدن خود توجه می‌کردند. افزون بر این، آن بزرگان در توصیه های مؤکد و مکرر پیروان خویش را به استفاده از طبیات الهی و غذاهای حلال توجه داده اند. حضرت علی (علیه السلام) لحظات شبانه روزی مؤمن را به سه بخش تقسیم کرده اند: بخشی برای ذکر و مناجات، قسمتی برای ترمیم زندگی و بخش دیگر برای استفاده از لذتهای روا و نیکو.^۵

اما در اوبیش و عارف نمایان، حلال خداوند را برای خود حرام می‌کنند و این را از راه های رسیدن به حق می‌دانند، البته وقتی به قول خودشان، به حقیقت دست یافتند، دیگر قید و بندی ندارند و هرچه خواستند، می‌خورند و می‌آشامند و حتی اگر نوشیدنیهای حرام چون مشروبات الکلی باشد.^۶

در مکتب اسلام انسانها از کرامت برخوردار بوده، مؤمنان عزیز و سربلند هستند؛ ولی به رغم تصریح قرآن به عزت مؤمنان و وجود نصوص فراوان در این باره، صوفیه برای وصول به حق به ملامت، ذلت و خواری روی می‌آورند و مشایخ آنان به سالکان دستورهایی توأم با حقارت می‌دهند، مثلاً به مریدی این گونه دستور داده اند:

«این ساعت برو و موی و محاسن و سر را پاک بستره و این جامه را که دارای برکش و آزاری از گلیم بر میان بند، توبره پرچوز بر گردن آویز (مثل حیوانات) و به بازار بیرون شو و کودکان را جمع کن و بدیشان گوی: هر که مرا سبلی زند، یک جوز بدو بدهم.»^۷

دفاع از ابلیس در مرام صوفی گری

صوفیه و در اوبیش ابلیس و حتی فرعون را تنزیه کرده، از آنان دفاع می‌نمایند:

۱. فضلت/ 46.

۲. زلزال/ 7 - 8.

۳. تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، ص 259.

۴. تاریخ عصر حافظ، قاسم غنی، زوار، تهران، 1369.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، ش 390.

۶. آن سوي صوفي گري، احمد باقریان، ص 95.

۷. تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، ص 124.

«ابوبکر واسطی» شیطان را الگوی رفتاری معرفی می کند: «راه رفتن را باید از ابلیس آموخت که در راه خود مرد آمد.»
 «سهل تستری» شیطان را معلم علم توحید می داند و «حسن بصری» ادعا می کند: به درستی که نور شیطان از نار عزت است و اگر نور خود را به خلق ظاهر سازد، به خدایی پرستیده می شود؟!^۱
 «ابو العباس قصاب» سنگ انداختن بر ابلیس را دور از جوانمردی محسوب نموده و او را شایسته مقام بزرگ در سراي جاوید می داند.^۲
 «منصور حلاج» شیطان را موخّدي بزرگ معرفی کرده که در دریای وحدت غرق گردیده است، وی همچنین ابلیس را دوست صادق خداوند می داند.^۳
 «احمد غزالی» مدّعی است: کسی که ابلیس را موخّد نماند، کافر است، به او فرمان داده شد غیر از خدا را سجده کند، پس امتناع کرد.^۴ «ذو النون مصری» نیز اخلاص عبادت شیطان را تحسین می کند.^۵
 این انحرافات روشن سران تصوّف است که فرد مطرود خداوند و دشمن آشکار انسانها و عامل ضلالت و انحراف آدمیان را عاشق راستین خداوند، ربیب موخّدان و مرّبی یکتاپرستی و دارای مقامی بس بزرگ معرفی کرده اند، در حالی که این خلاف قرآن است؛ زیرا انسان را از پیروی وی منع کرده است. شیطان در قرآن موجودی مستکبر و متمرد از فرمان خداوند و رانده شده از درگاه الهی معرفی شده است و دشمن سوگند خورده آدمی است که در گمراهی او کوتاهی نمی کند. قرآن به صراحت می فرماید: تمام فرشتگان بر آدم سجده نمودند، جز ابلیس که از فرمان خدا سر برتافت و تکبر نمود و در زمرة کافران در آمد : ((فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)).^۶
 با وجود آیات متعددی که شیطان را مذمت و ملامت کرده است، بزرگان صوفیه برایش دلسوزی می کنند و به پیروان خود تأکید می کنند از حق شناسی او درس بگیرند و درباره اش می سرایند:
 ترك سجده از حسد گیرم که بود
 این حسد از عشق خیزد نه جحود
 هر حسد از دوستی خیزد چنین
 که شود با دوست غیر هم
 بی گنه لعنت کنی ابلیس را
 چون نبینی از خود این تبل
 نشین
 بیس را^۷

آیا صوفیان آیات قرآن را نخوانده و کلام وحی را قبول ندارند؟ یا با توجیّهات سراپا غلط و حتی کفرآمیز می خواهند در برابر موازین قرآنی موضع گیری کنند؟
 ستایش فرعون و بُت
 صوفیان و برخی فرقه های دراویش فرعون را تنزیه کرده و ادّعی ((أَتَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى)) را توجیه نموده و این طاغوت متکبر را موسای دیگر خوانده اند که با موسای پیامبر به نبرد پرداخته است؛ آنجا که در ادبیات صوفیه آمده است:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد

موسیی با موسیی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون دارند آشتی

حلاج نی گفته است:

«صاحب من و استاد من ابلیس و فرعون است ... فرعون را به دریا غرق کردند و از دعوی بازنگشت و به وسایط مفرّ نشد. فرعون از روی کشفی که از خدا پیدا کرده بود، ادّعی ربوبیت نمود»^۸

۱. همان، صص 258 - 271؛ تمهیدات، عین القضاة همدانی، با مقدمه، تصحیح، تحشید و تعلیق عقیف عسیران، کتابخانه منوچهری، تهران، 1341 ش، ص 211.
۲. تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، ص 186.
۳. حلاج، لوئی ماسینیون، ترجمه روان فرهادی، کتابخانه منوچهری، تهران، چاپ پنجم، 1373 ش، ص 49.
۴. تحقیقی در تصوّف و عرفان، خیر الله مردانی، ص 335.
۵. کشف الاسرار وعدة الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری، ابو الفضل رشید الدین میبدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، امیر کبیر، تهران، 1344 ش، ج اول، ص 160.
۶. بقره/ 34.
۷. تحقیقی در تصوّف و عرفان، خیر الله مردانی، ص 338.
۸. طوامیس، حلاج، مکتبه مثنوی، بغداد، 1913 م.

قرآن کریم فرعون و قوم او را کافر می‌خواند و می‌فرماید: ((وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ))؛^۱ «فرعون در زمین (در برابر خداوند) سرکش می‌کرد و از مسرفان است.» خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) چنین فرمان می‌دهد: ((اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى))؛^۲ «به سوی فرعون برو که طغیان نموده است.» دیدگاه قرآن درباره فرعون چنین است: ((وَ أَصَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى))؛^۳ «فرعون قوم خود را در ضلالت و گمراهی فرو برد و هدایت نپذیرفت» اصولاً فرعون خدای یکتا را نمی‌شناسد و چون حضرت موسی (علیه السلام) می‌خواهد پروردگار عالمیان را معرفی کند، فرعون آن حضرت را به باد استهزاء می‌گیرد و دیوانه اش می‌خواند.^۴ صوفیه پا را از این وضع هم فراتر می‌نهند و حتی بت پرستی را عین خداپرستی می‌دانند و می‌گویند: مسلمان گر بدانستی که بت چیست

یقین کردی که دین در بت پرستی است

«شمس الدین لاهیجی» در توضیح این شعر نوشته است: زیرا که بت مظهر هستی مطلق است که حق است، پس بت من حیث الحقیقه حق باشد و دین و عادت مسلمانان حق پرستی است و بت پرستی عین حق پرستی، پس هر آینه، دین در بت پرستی باشد.^۵ صوفیه در توجیه حرمت بت پرستی در شرع مقدس اسلام، این عقیده را ابراز می‌دارند که: ندید او از بت الا خلق ظاهر

بدین علت شد اندر شرع کافر

درون هر بتی جایی ست پنهان

به زیر کفر ایمانی است پنهان

همیشه کفر در تسبیح حق است

وان من شیء گفت اینجا چه رق است

ولی با بررسی آیات قرآن این حقیقت روشن می‌گردد که بت پرستی برابر با جهالت، شرک و گمراهی است و حضرت ابراهیم (علیه السلام) شیخ انبیا الهی خود را دشمن بت معرفی می‌کند.^۶ ادامه دارد...

۱. یونس/ 83.

۲. طه/ 24.

۳. همان/ 79.

۴. شعراء/ 25 - 28.

۵. شرح گلشن راز، (مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز)، شمس الدین محمد لاهیجی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، زوآر، تهران، چاپ دوم، 1374، ص 641.

۶. نك: اعراف/ 138؛ ابراهیم/ 35 - 36؛ انعام/ 74؛ شعراء/ 75 - 76؛ انبیاء/ 57.

فرقه بهائی، راهی به تباهی (3) عبد القادر همایون

مقدمه

اصول اعتقادی، احکام الهی و آموزه های اخلاقی، سه مسئله اساسی مطرح در مکاتب توحیدی هستند و آدمی از آغاز تا پایان زندگی خویش به طور فطری به این سه موضوع گرایش دارد هر کدام از ادیان الهی در طول تاریخ بشر سهمی در تبیین و تشریح این موضوعات داشته اند و پیام آوران الهی با فراخوانی امتها به پرستش یگانه آفریدگار جهان، با تکیه بر ارزشهای اصیل اخلاقی در تم ام ابعاد زندگی، انسان را به رشد و تکامل رهنمون می ساختند، تا اینکه با ظهور اسلام، تربیت دینی به حد کمال و غایت خود رسید، و ظهور کامل عبودیت و روش انسان زیستی در مسلمانان تجلی یافت اما سران فرقه ضالّه بهائیت به جای تمسک به فرهنگ اصیل و غنی اسلامی و گرایش به ارزشهای اخلاقی - وحیانی، با ارائه چند آموزه، سعی در گمراهی بشر در راستای سیاستهای استعماری و ضدّ دینی نموده اند.

با توجه به پوشالی بودن اصول اعتقادی بهائیت و تناقضات بسیار زیاد آنان در مباحث توحید، نبوت و فرجام شناسی، امروزه این فرقه با تغییر روش و برج سته نمودن تعالیم خود، از آنها به اصول دوازده گانه بهائیت یاد می کند.

این تعالیم به عنوان عصارة آثار «حسینعلی نوری» پیامبر ساختگی بهائیت، توسط فرزندش «عبد البهاء» در دوازده فصل معرفی شده که ادعای وی مبنی بر بدیع و بکر بودن آنها است، بدین معنی که در ادوار قبل از ظهور بهائیت، بشر با این تعالیم هیچ گونه آشنایی نداشته است و برای اولین بار توسط حسینعلی نوری به جامعه نوین بشری ابلاغ شده است، در حالی که با نگاهی اجمالی به آنها، بر هر صاحب عقل و خردی کاملاً واضح است که برخی از این تعالیم ریشه در ادیان الهی داشته است. همچنین برخی از دانسته های آنان از فطرت بشر نشأت گرفته و به هیچ وجه ابتکاری از سوی «بهاء الله» نمی باشد و بعضی دیگر نیز با تفکرات و نوشته های میرزا حسینعلی نوری مغایر و مخالف صریح دارد، گرچه عبد البهاء آنها را آورده های پدرش (بهاء الله) دانسته است. در دو مقاله نخست از «فرقه بهائی، راهی به تباهی» به تاریخچه تشکیل این فرقه و بررسی عقاید آنها پرداخته شد و در این مجال به بررسی تعالیم دوازده گانه بهائیت خواهیم پرداخت.

تحریر حقیقت، نه تحریر آن

واژه تحریر در متون بهائی به معنای «تفحص»، «حقیقت یابی»، «در طلب امر بهتر بودن» و «درنگ و تأمل» آمده است.^۱

تحریر حقیقت، به معنای علم ظاهری است؛ یعنی هر کس باید با گوش خود بشنود و با چشم خود ببیند و بخواند و با عقل خود تفکر و تعقل نماید

رهبران بهائی به این ادعای خود پایبند نیستند؛ زیرا بهاء الله در کتاب «ایقان» به صراحت عنوان می کند که فهم کلام حق ربطی به گوش و چشم ندارد

فهم کلمات الهیه و درک بیانات معنویه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد؛ بلکه منوط به صفای قلب، تزکیة نفوس و فراغت روح است.^۲

و در جایی دیگر بهائیان را به دوری از هر فرد منتقد به آثار و نوشته های بهائی دستور می دهد و حتی رضای الهی را در سر سپردگی بی چون و چرا از گفته های بهاء الله معرفی می کند و می نویسد:

«بر جمیع احباء الله (بهائیان) لازم که از هر نفسی که رائحه بغضا از جمال عزّ الهی ادراک نمایند از او احتراز جویند، اگر چه به کلّ آیات ناطق شود و به کلّ کتب تمسّک جوید. الی ان قال عزّ اسمّه: پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که میباید به دام تزویر و حيله گرفتار آیند . این است نصح قلم تقدیر ... پس از چنین اشخاص اعراض نمودن اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود؛ چه که نفسشان مثل سمّ سرایت کننده است.»^۳

«علی محمد شیرازی» در کتاب «دلایل سبیه»، یکی از بزرگ ترین تابلوهایی بی سوادانه خویش را به نمایش گذاشته و تاریخ حضرت موسی (علیه السلام) را پانصد سال بعد از حضرت داود (علیه السلام) عنوان کرده و می نویسد: «نظر کن در امت داود! پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه به کمال رسیدند.

بعد که موسی ظاهر شد، قلیلی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند، ایمان آوردند، مابقی ماندند.» و این در حالی است که حضرت داود از پیامبران بنی اسرائیل می باشد.

بهائیان کورکورانه مطالب رهبرانیشان را می پذیرند، اوج این تعصب و پذیرش کورکورانه زمانی است که «حسینعلی نوری» و «عباس افندی» به توجیه این اشتباه واضح پرداخته اند. به عنوان نمونه:

۱. آل عمران / 20، و مائده / 3.

۲. کتاب 19000 لغت، بخش تا، واژه تحریر.

۳. ایقان، حسینعلی نوری، ص 162.

۴. گنجینه حدود و احکام، اشراق خاوری، ص 450.

حسینعلی نوری می نویسد: «سزاوار عباد آن که مشرق امر الهی (علی محمد شیرازی) را تصدیق نماید و در آنچه از او ظاهر شود؛ چه که به مقتضیات حکمت بالغه، احدی جز حق آگاه نیست»^۱ و عبد البهاء، فرزند حسینعلی نوری نیز در توجیه این غلط فاحش می نویسد: داود دیگری غیر از داود بن یسا(علیه السلام) مراد بوده است.

بهاء الله در یکی از مهم ترین نوشته های خود، نه تنها اصل تحری حقیقت را زیر سؤال برده است؛ بلکه پیروان خود را در نقطه مقابل این اصل قرار داده و می گوید: «ای پسر تراب! کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنا ی لا یزالم قسمت بی زوال برداری!

کور شو؛ یعنی از مشاهده غیر جمال من، و کر شو؛ یعنی از استماع کلام غیر من، و جاهل شو؛ یعنی از سوای علم من، تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف به ساحت قدسم در آیی»^۲

در کتب بهائی اشاره شده است که فقط و فقط بهائیان هستند که در میان انسانها دارای ارزش و اعتبار هستند و برای سایر اقوام و پیروان سایر ادیان شئوناتی را بیان کرده اند که از یک طرف نوعی بی ادبی و توهین محسوب می شود و از طرف دیگر، با اصل وحدت عالم انسانی و ضرورت تحری حقیقت در بهائیت منافات دارد و این بدین معنا است که جامعه بهائیت نه تنها به اصول و تعالیم دین خود پایبند نیست و آنها را در حد یک شعار بیان می نماید؛ بلکه رفتاری متضاد با آنها نیز دارد.

حسینعلی نوری هر فردی را که کوچک ترین انتقادی به بهائیت نماید، از انسانیت خارج دانسته، عنوان می کند که هر بهائی وی را انسان بنامد نیز از جمیع فیوضات رحمانی محروم می شود.

حسینعلی نوری در کتاب «بدیع» می نویسد: «الیوم، هر نفسی بر احدی از معرضین، من اعلاهم آو من ادناهم، ذکر انسانیت نماید، از جمیع فیوضات رحمانی محروم است، تا چه رسد که بخواهد از برای آن نفوس اثبات رتبه و مقام نماید»^۳

بهاء الله نه تنها غیر بهائیان را از دایرة انسانیت خارج می داند؛ بلکه حتی به فتوای ایشان هر کس که مخالفان را آدم بداند، از جمیع فیوضات رحمانی محروم است.

در پایان، این سؤال از تشکیلات بهائیت پرسیده می شود: اگر فردی قدم در وادی حقیقت نهاد و پی به بطلان این فرقه ساختگی برد، چرا بهائیت بدترین برخورد را با وی خواهد داشت و «طرد روحانی»^۴ را در مورد وی به اجرا می گذارد و با وی برخوردی همچون یک مریض جذامی می نمایند؟^۵

وحدت عالم انسانی
دومین تعلیم از تعالیم بهائیت «وحدت عالم انسانی» است. بهاء الله می گوید: «ای اهل عالم! سرا پرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را ببینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار»^۶ و عاشروا مع مع الادیان بالروح والریحان».

عبد البهاء در تشریح وحدت عالم انسانی می گوید: «جفاکار را مانند وفادار به نهایت محبت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختا مشک معطر به مشام رسانید»^۷

پس معنای وحدت عالم انسانی در بهائیت، قرار دادن مظلوم کنار ظالم، م، گرگان خونخوار در کنار آهوان، مقتول کنار قاتل و جفاکار در کنار وفادار می باشد.

آنچه در بهائیت به عنوان وحدت عالم انسانی مطرح می گردد، در اسلام مردود و با آن مبارزه می شود. در اسلام ظالمین در نقطه مقابل اهل ایمان قرار گرفته اند^۸ و خداوند در قرآن کریم می فرماید: ((أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ))؛^۹ «آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند»

از منظر اسلام، تمام انسانها از یک نفس خلق شده اند و سیاه و سفید، غنی و فقیر، عرب و عجم^{۱۰} هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند.

۱. اشراقات، حسینعلی نوری، ص 18.

۲. کلمات مکنونه فارسی، حسینعلی نوری، ص 18.

۳. بدیع، حسینعلی نوری، ص 140.

۴. در طرد روحانی، فرد بهائی از جامعه بهائی اخراج شده و هیچ کس حق ارتباط و حتی تکلم با وی را ندارد، از خانه اخراج می گردد، از ارث محروم می شود و اگر کسی با وی ارتباط داشت، حتی والدینش هم اگر بودند، طرد می گردند.

۵. مکاتیب، عباس افندی، ج 3، ص 421.

۶. یعنی میوه یک درختید

۷. دریای دانش، حسینعلی نوری، ص 8.

۸. مکاتیب، عباس افندی، ج 3، ص 160.

۹. توبه / 19.

۱۰. سجده / 18.

خداوند متعال می فرماید: ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً))؛^۱ «هان ای مردم! از خداوندی که شما را از یک نفس آفرید و از آن نفس، همسرش را خلق کرد و از آن دو، زنان و مردان زیادی را در زمین پراکند، بترسید»
و در نهایت، برتری انسانها را در اعمالشان می داند، نه در ملیت و رنگ پوست: ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ))؛^۲ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شما است.»

بهاء الله در سفر خود به اروپا و آمریکا و در ضمن یک سخنرانی در جمع سیاهان آمریکا به تعریف و تمجید از آنها پرداخته و ضمن توهین به سیاهان آفریقا، ترجمان دیگری از وحدت عالم انسانی ارائه می دهد.
عبد البهاء، سیاهان آفریقا را گاوهایی در صورت پشیر معرفی می کند و می گوید: «مثلاً چه فرق است میان سیاهان آفریقا و سیاهان آمریکا؟ اینها خلق الله البقر علی صورة البشرند، آنان متمدن و باهوش و با فرهنگ.»^۳

در بهائیت نه تنها یک برابری معقول بین ابناء بشر وجود ندارد؛ بلکه در پاره ای احکام، حتی بین شهری و دهاتی نیز فرق گذاشته می شود. به عنوان مثال: در تعیین مهریه، اگر زوج شهری باشد، مهریه زوج باید کم تر از 19 مثقال طلا و بیش از 95 مثقال طلا نباشد، در صورتی که مهریه اهل روستا باید بین 19 تا 95 مثقال نقره باشد.^۴

درگیریهای حسینعلی نوری و برادرش بر سر جانشینی علی محمد شیرازی، اختلاف عبد البهاء و برادرش محمد علی افندی بر سر جانشینی بهاء الله و انشعابات بهائیت به فرقه هایی همچون «بهائیان سابق»^۵، «ارتدوکس»^۶، «بهائیان طرد شده»^۷، «بهائیان همجنس گرا» و «بهائیان اصلاح طلب»^۸ دلیلی بر عدم اجرای ادعای وحدت در عالم انسانی است.

آیا سکوت تشکیلات بهائیت در برابر جنایات بشری اسرائیل غاصب و آمریکای جنایتکار در گوشه و کنار دنیا نقضی بر وحدت عالم انسانی در بهائیت نیست؟
تشکیل دادگاه بین المللی

سومین آموزه بهائیت، تشکیل مجمعی از نمایندگان سراسر دنیا به منظور حل مسائل جهانی می باشد. عبد البهاء در خصوص این مجمع می گوید: «در تشکیل اتحادیه آینده ملل یک نوع حکومت مافوق حکومتها باید تدریجاً به وجود آید که دارای تأسیسات و تشکیلات وسیعه است»^۹
عبد البهاء سخن از تشکیل چنین مجمعی سر می دهد، در حالی که هیچ مکانیزم و راه کاری در نحوه تشکیل آن ارائه نمی دهد.

چنانچه منظور از تشکیل دادگاه بین المللی، نهادی شبیه سازمان ملل متحد می باشد، که بیش از 68 سال از تشکیل آن می گذرد و هیچ فایده قابل توجهی در راستای خدمت رسانی به نوع بشر نداشته است و اگر غیر از آن منظور است، باید چگونه تشکیل شود و به یک تفاهم جمعی برسد؟
حکومت ما فوق حکومتها از آن کدام کشور می گردد؟ و آیا این نظریه بدون بسط و گسترش جوانب آن تأییدی بر امپریالیسم^{۱۱} نیست؟

عدم مداخله در امور سیاسی
چهارمین اصل از تعالیم بهائیت عدم مداخله در امور سیاسی است. عبد البهاء می گوید: «میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسی مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرّ فی زند و یا حرکتی نماید، همین برهان کافی است که بهائی نیست. دلیل دیگر نمی خواهد.»^{۱۲} و در جای دیگر می گوید: «اهل بهاء به نصوص قاطعه الهیه از مداخله به امور سیاسی، ولو به شقّ شقّه ممنوعند و از دخول

۱. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) بعد از فتح مکه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَذْهَبَ نَحْوَةَ الْعَرَبِ وَ تَكَبَّرَهَا بِأَبَائِهَا وَ كَلَّمَكَ مِنْ آدَمَ وَ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ وَ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ هَمَانَا خَدَاوَنَد نَخَوَت عَرَبٍ وَ تَكَبَّرَ أُو رَا نَسَبِت بَه پَدْرَانَش از میان برد و همگی شما از آدمید و آدم هم از خاک است.»، بحار الأنوار، ج67، ص287.

۲. نساء / 1.

۳. حجرات / 13.

۴. خطابات، عباس افندی، ص119.

۵. گنجینه حدود و احکام، اشراق خاوری، ص168.

6. Bahaisformer.

7. Orthodox.

8. Bahais-ex.

9. Reformer bahais.

۱۰. جامعه عمومی دنیا، عباس افندی، ص18.

۱۱. امپریالیسم به نظامی گفته می شود که به دلیل مقاصد اقتصادی و یا سیاسی می خواهد از مرزهای ملی و قومی خود تجاوز کند و سرزمینها و ملتها و اقوام دیگر را زیر سلطه خود درآورد.

۱۲. مجله اخبار امری، ارگان رسمی بهائیان ایران، شماره 5.

به احزاب متخاصمه به صریح بیان مبارک معذور، ... بر کلّ واضح و مبرهن گشته است که بهائیان از منازعات و مشاجرات احزاب سیاسی دور و بر کنارند و به هیچ وجه من الوجوه در امری که از آن رانحة سیاست استشمام شود، مداخلتی ندارند»^۱

«شوقی افندی» نیز تأکید می کند که تمام بهائیان باید از دخالت در امور سیاسی، قلباً، ظاهراً، لساناً و باطناً خودداری نمایند.^۲

سران بهائی در حالی بر عدم مداخله در امور سیاسی تأکید می نمایند که از بدو پیدایش این فرقه، شالوده تشکیل آن بر تزویر، ریا و رفتارهای سیاسی مآبانه بنا گردیده است. هر فردی با مطالعه مختصری از تاریخ این فرقه، لایه های مختلف سیاسی را در برخوردهای سران بهائیت به وضوح مشاهده می کند و به جرات می توان گفت: اصل عدم مداخله در امور سیاسی، خود یک تاکتیک سیاسی برای پیشبرد اهداف استعماری در فرقه بهائی به شمار می رود.

مسأله دیگر در این خصوص، دستور «بیت العدل» به بهائیان می باشد که آنها را به خدمت صادقانه، اطاعت و خیرخواهی به پادشاهان امر می کند^۳ که به نوعی در تناقض با اصل عدم مداخله در سیاست می باشد.

از حیث سیاسی، توطئه ترور ناصر الدین شاه توسط بهاء الله با اهمیت ترین واقعه تاریخ بابیت و بهائیت می باشد که البته باعث تبعید بهاء الله و دیگر بابیان به عراق شد و بزرگ ترین اتفاق را در تاریخ بابیت به خود اختصاص داد.

بهاء الله در بغداد با عنوان پیشکاری ازل به فعالیت میان جمعیت آشفته بابیان پرداخت . این گروه به علت سر در گمی و نداشتن جایگاه مشخص دینی و دنیوی به یک معضل اجتماعی در عراق تبدیل شده بودند و بهاء الله با استفاده از این فضای آشوب زده و پریشان، با زیرکی و سیاست به استحکام جایگاه خود و تضعیف موقعیت «یحیی ازل» در میان بابیان پرداخت و این رفتار با تشکیل گروه «جلادان خونخوار» و ترور رقبای خود جلوة کاملی از عملکرد سیاسی بهاء الله را به نمایش گذاشت.^۴

از دیگر حوادث سیاسی در تاریخ بهائیت، دریافت لقب «سیر»^۵ توسط عبد البهاء از طرف دولت استعماری انگلیس است. در جریان جنگ انگلیس و حکومت عثمانی در منطقه فلسطین که منجر به شکست قوای عثمانی و حاکمیت انگلیس در آن منطقه و نهایتاً تشکیل رژیم غاصب اسرائیل شد، اتفاقاتی رخ می دهد که بر هر صاحب عقل و خردی پیوند سیاسی سران بهائی و استعمار پیر انگلیس را روشن می نماید.

در اوج درگیری و جنگ و در هنگام محاصره شهر حیفا، ناگهان تلگرافی از طرف «لرد بالفور» سردار انگلیسی در فلسطین مخابره می شود و در آن تأکید می گردد که با جمیع قوای در حفظ و صیانت حضرت عبد البهاء و عائله و دوستان آن حضرت کوشا باشید^۶

طرح این سؤال بی مورد نیست که رابطه عبد البهاء با لرد بالفور چیست و به چه جهت دولت انگلستان از بهائیت در فلسطین حمایت می کند؟ اصولاً حفظ جان عبد البهاء برای انگلیس چه نفعی می تواند داشته باشد که با این عجله دستوری جهت حفظ جان وی صادر می شود؟

تاریخچه اعطای این نشان حاکی از آن است که در اعطای این لقب بیش از هر چیزی حجم خباثتها و پیگیری سیاستهای استعماری توسط یک فرد، ملاک قرار می گیرد و اغلب ایرانیانی که این نشان را دریافت کرده اند، جزء افرادی بوده اند که بیشترین خیانتها را در قبال کشورمان مرتکب شده اند.

عباس افندی نیز با دریافت این نشان و لقب، دست به دعا برمی دارد و اینگونه برای پادشاه انگلیس تقاضای توفیقات رحمانیه می کند: «اللَّهُمَّ إِنَّ سُرَادِقَ الْعَدْلِ قَدْ صُرِّتْ أَطَائِرَهَا عَلَيَّ هَذِهِ الْأَرْضُ الْمُقَدَّسَةَ.. وَ نَشْكُرُكَ وَ نَحْمِدُكَ... اللَّهُمَّ آيِدِ الْإِمْبْرَاطُورَ الْأَعْظَمَ جُورْجَ الْخَامِسَ عَاهِلِ إِنْكِلْترا بِتَوْفِيقَاتِكَ الرَّحْمَانِيَّةِ وَ أَطْلِبْهَا الظِّلِيلَ عَلَيَّ هَذَا الْأَقْلِيمِ الْجَلِيلِ»^۷ بار الها! سرپرده عدالت در این سرزمین مقدس برپا شده است و تو را شکر و سپاس می گوئیم... پروردگارا! امپراتور بزرگ، ژرژ پنجم، پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه بلند پایه او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز.

دولتمردان انگلیس نیز پس از مرگ عباس افندی نمی توانند احساسات خود را نسبت به اقدامات سیاسی و مأموریتهای استعماری این مهرة مطیع، خاضع و گوش به فرمان انگلیس پنهان دارند و به همین دلیل برای تسلی خاطر بازماندگان و تشویق و ترغیب آنان به تداوم راه او، نمایندگان این دولت از جمله «هربرت ساموئل» حضور یافتند و مرگ او را به این طریق تسلیت گفتند : وزیر مستعمرات حکومت، اعلی حضرت،

۱. مجله اخبار امری، ارگان رسمی بهائیان ایران، شماره 9 دی ماه 1324 هـ ش.

۲. نظری اجمالی در دیانت بهائی، احمد یزدانی، ص 49.

۳. بهاء الله و عصر جدید، دکتر اسلمنت، ص 302.

۴. تنبیه الناهضین، عزیه خانم نوری، بی جا، بی تا، ص 12.

۵. Sir مقام سر و نایت هود بزرگ ترین نشان و مقام خدمتگذاری به انگلیس می باشد. سلمان رشدی،

نویسنده مرتد نیز به این لقب مفتخر گردیده است

۶. قرن بدیع، شوقی افندی، ج 3، ص 297.

۷. مکاتیب، عباس افندی، ج 3، ص 347.

پادشاه انگلستان، مستر وینستون چرچیل، تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید.^۱ در پایان این سؤال مطرح می شود که: آیا عدم مداخله در امور سیاسی نتیجه بی تفاوتی و بی علاقه‌گی آشکار به مصالح، استقلال و تمامیت ارضی یک کشور نیست؟

ترك تعصبات جاهلي
يكي ديگر از تعاليم بهائين ترك تعصبات جاهليه مي باشد. واژه اي براي تحريك احساسات و عواطف ساده اندیشان. شعاري بر پایه دروغ و نیرنگ در بهائیت؛ چرا که اگر بهائیان همین آموزه را سرلوحه برنامه ها و اهداف خود قرار می دادند، شاید امروز خبری از بهائیت نبود چنانچه اتباع بهائی بر متون خود نگاهی حقیقت طلبانه داشته باشند و کمی بر تناقضات بی شمار نوشته های بهائیان و ادعاهای سران خود تأمل و تفکر نمایند، پوشالی بودن این فرقه و گمراهی سران و پیروان آن به وضوح برایشان آشکار می گردد.

عبد البهاء، ضمن تشریح و تبیین این آموزه بهائی، بدون آن که دلیلی بر مدعای خود بیاورد، حفظ ناموس، هویت ملی و غیرت دینی را جزء اوهام دانسته و آنها را مخالف با رضای خداوند می داند و در جلد دوم از کتاب «مکاتیب» خود می گوید: «ای احبای الهی! از رائحة تعصب جاهلان و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیّه که بتمامه مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است، بیزار شنوید.»^۲

با این تعریف عبد البهاء، وطن فروشی، بی تفاوتی در دفاع از حریم دین راستین الهی و به حراج نهادن ناموس خود باعث رضای خداوند و بهره مندی از مواهب رحمانی می گردد. البته این عبارت توجیه خوبی بر عملکرد بهائیان است، در خیانتها و ظلمهایی که بر این مرز و بوم نمودند؛ چرا که به تعریف سرکرده آنها، حفظ تمامیت ارضی یک مملکت، توهمی بیش نیست. تساوی حقوق زن و مرد

يكي از تعاليم تبليغي بهائيت، تساوي حقوق زن و مرد است. آموزه اي که بر خلاف ادعای عبد البهاء قطعاً مورد نظر حسینعلی نوری نبوده و نوشته های حسینعلی دلیلی بر مدعای ما خواهد بود. بهائیت، همواره اسلام را به نقض حقوق زنان متهم کرده و در مقابل خود را یک مدافع تمام عیار، در قبال ظلمهایی که به زنان در طول تاریخ گردیده، نشان می دهد، البته این ظاهر قضیه است و با نگاهی گذرا بر متون بهائی، خصوصاً احکام این فرقه ضالّه، نقض تساوی بین زن و مرد، در تمام ابعاد زندگانی بر همگان روشن می شود.

بررسی آیات در زمینه حقوق زن نشان می دهد که اسلام عدم تبعیض بین مرد و زن را از حیث حقوق انسانی، اجتماعی و اقتصادی به عنوان یک اصل پذیرفته است و تفاوت در پاره ای احکام بین زنان و مردان به جهت وجود تفاوت های جسمی و روحی می باشد و اعتبار این اصل را خدشه دار نمی کند. اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در قبل از اسلام می گذشته، مغایرت داشته و با آنچه در جهان امروز می گذرد نیز مطابقت ندارد.

از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره مندند. آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، و طبیعت آنها یکنواخت نیست. و همین مسأله باعث می شود که از لحاظ بسیاری از حقوق، تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشد.

در موارد متعددی از احکام بهائیت، نه تنها تساوی بین زن و مرد رعایت نشده است؛ بلکه شاهد تحقیر مقام و جایگاه زن در اندیشه بهاء الله هستیم.

يكي از نظرات تحقير آمیز نسبت به زن در متون بهائیت این است که زن از جهت تواناییهای معنوی و روحانی، ضعیف است و نمی تواند به مراتب عالی معنوی، آنگونه که مردان می رسند، راه یابد، به عنوان مثال: بهاء الله در مقام تمجید از زن می گوید: «امروز هر يك از اماء (زنان) که به عرفان مقصود عالمیان فائز شد، او در کتاب الهی از رجال (مردان) محسوب می شود.»^۳ در نظر حسینعلی نوری، اگر زن به بالاترین درجات معنوی مورد نظرش برسد، تازه جزء مردان به حساب می آید.

قرآن کریم در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست؛ بلکه به ایمان و عمل مربوط است، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. به تعبیر شهید مطهری (رحمه الله)، اسلام در سیر من الخلق الي الحق و حرکت به سوی خدا میان زن و مرد هیچ تفاوتی قائل نیست و تفاوتی که اسلام قائل است، در سیر من الحق الي الخلق است؛ در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسئولیت پیغامبری که خداوند مرد را برای این کار مناسب دانسته است.^۴

۱. قرن قدیم، شوقی افندی، ج۳، ص 321.

۲. گلزار تعالیم بهائی، ریاض قدیمی، چ 1995 م، بی جا، ص 366.

۳. پیام ملکوت، عبد الحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص 232، 130 بدیع.

۴. مجموعه آثار، شهید مرتضی مطهری، چ 19، ص 131.

چون خداوند متعال بر تساوی نسبی بین زن و مرد مهر تأییدی بزند، عین اوصاف ده گانه ای که برای مرد ذکر کرده، برای زن هم ذکر می کند و بین آنها هیچ فرقی نمی گذارد و در قرآن کریم می فرماید: ((إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا))^۱ «مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان با ایمان، مردان و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان و زنان راستگو، مردان و زنان شکیبا، مردان و زنان فروتن، مردان و زنان بخشایشگر، مردان و زنان روزه دار، مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که بسیار خدا را یاد می کنند، خداوند برای آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است»

وقتی يك زن به بهاء الله اشکال می گیرد که: چرا تاکنون از جانب خدا زنی مبعوث نشده است و تمام پیامبران مرد بوده اند؟ در پاسخ می گوید: «هر چند نساء با رجال در استعداد و قواء شریکند؛ ولی شبهه ای نیست که رجال أقدمند و اقوی، حتی در حیوانات مانند کبوتران و گنجشکان و طاوسان و امثال آنان هم این امتیاز مشهود است.»^۲

در احکام بهائیت، موارد متعددی از نقض آشکار تساوی حقوق زن و مرد وجود دارد. به عنوان مثال: عدم حق عضویت زنان در بیت العدل به عنوان بالاترین نهاد رسمی و تصمیم گیری بهائیان و همچنین عدم شایستگی زنان در بجا آوردن حج بهائیت،^۳ تنها نمونه های کوچکی از نقض تساوی بین زن و مرد در بهائیت می باشد.

بهاء الله در یکی از عجیب ترین احکام خود، زن و اولاد دختر را از خانه مسکونی متوقفاً که بخش عظیم ارث نیز می باشد، محروم می کند و در «ام الكتاب» بهائیان می گوید: «قرار دادیم خانه مسکونی و البسه خصوصی میت را برای اولاد ذکور و اولاد اناث و ورثه دیگر حق ندارند»^۴

سبب الفت و محبت شدن دین یکی دیگر از تعالیم بهائیت، مسأله الفت و محبت در دین است. بهائیت تلاش دارد با اعلان این مسأله، فرقه ساختگی خود را فرقه ای برگرفته از محبت و دوستی نشان دهد، در حالی که تاریخ این فرقه ضاله پر است از جنایات، فریب و نیرنگ، لذا قبول این مسأله از سوی افوادی که بویی از مهر و عطوفت نبرده اند، بسیار دشوار و مشکل است.

حسینعلی نوری، پیامبر ساختگی این فرقه در آثار خویش صراحتاً و به کرات به شیعیان توهین و حمله کرده و برای نمونه در کتاب «اشراقات»، از آنان با تعبیری چون: «شیعه شنیعه» و «پست ترین حزب و امت» یاد کرده و علمای تشیع را (به دلیل نپذیرفتن ادعای باب و بهاء) با تعبیر «فراعنه» و «جبار» و «پراکنندگان اوهام در بین مردم» مورد طعن و لعن قرار داده است.

از زبان او در کتاب «مائده آسمانی» آمده است: «بگو ای مردم! اگر به نور ایمان فائز نمی شوید، از ظلمت حزب شیعه خود را خارج نمایید.» و در جای دیگر نیز می گوید: «به خدا قسم! حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمرا مذکور است.»^۵

عباس افندی نیز ضمن بی حرمتی به علمای دین اسلام، نمونه بارزی از محبت و الفت در فرقه بهائیت را به تصویر می کشد!!! وی در نوشته های خود علمای اسلام را هدف حملات خود قرار داده و می نویسد: «این قوم، خویشتن را علمای دین مبین اسلام می شمرند و چون نعبان بدکیش (افعی)، بیگانه و خویش را نیش می زنند و چون مار و عقارب، اباعد و اقارب (دوران و نزدیکان) را می گزند... چون گرگان خونخوار اغنام الهی را بدرند و دعوای شبانی کنند و چون دزدان راه، قطع طریق و سد سبیل نمایند و قافله سالاری سالاری خواهند... چون به فضایل آنان نگری، هر يك اجهل از انعام و بهیم (جاهل تر از چهارپایان اند) ... در مدارس چون بهائم (حیوانات) اسیر خوردن و خوراک اند و چون سباع ضاربه (درندگان خون آشام) بی مبالا و بی باک.»^۶ وی در جای دیگر به بهائیان بشارت داده است که: من بعد، دستگاه اجتهاد و حکمرانی علما و مرافعه نزد مجتهدین و تمسک عوام به ایشان و صف جماعت و ریاست رؤسای دین، پیچیده خواهد شد.^۸

در گفتار سران بهائیت موارد متعدد دیگری وجود دارد که تعریف واقعی این آموزه را بر خوانندگان گرامی بیش از پیش روشن می کند، همچون تشکیل گروه جلاخان خونخوار در عراق، درگیریهای لفظی بهاء الله و برادرش میرزا یحیی نوری بر سر جانشینی علی محمد باب و القاب بسیار زشتی که به همدیگر نسبت دادند. درگیریهای عباس افندی و برادرش محمد علی افندی بر سر جانشینی بهاء الله و..

۱. احزاب / 35.

۲. بدایع الآثار، محمود زرقانی، پاریس، 1921 م، ج1، ص153.

۳. گنجینه حدود و احکام، عبد الحمید اشراق خاوری، لجنه ملی نشر آثار امری تهران، 104 بدیع، ص22.

۴. همان، ص41.

۵. مائده آسمانی، حسینعلی نوری، جلد4، ص140.

۶. اغنام الله (گوسفندان خدا) و احباء (دوستان) دو لقبی هستند که سران بهائیت به پیروان خود داده اند.

۷. مکاتیب، عباس افندی، ج3، ص123.

۸. مائده آسمانی، جلد5، ص193.

ادامه دارد... .

رهنمودهای (تبلیغ و مبلغان) مقام معظم رهبری (مد ظله)

خردورزی و اخلاص * منشأ تبلیغ هم باید فکر و اندیشه و مطالعه باشد و هم اخلاص و معنویت و علاقه به مخاطب که برای او تبلیغ می‌کنیم.

* شما به آثار تبلیغی برخی از بزرگان نگاه کنید ! اغلب کتابهای مرحوم آیت الله شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه سخنرانیهای اوست؛ یعنی تبلیغات اوست که با همین روش و سبکی که شما امروز انجام می‌دهید، ابلاغ شده است، تبلیغ شده است، رسانده شده است و ببینید چقدر پرمایه و پرمغز است. از این قبیل، الی ماشاءالله چه در دوران قبل از انقلاب و چه بعد از آن وجود دارد. همچنین منشأ باید همان اخلاص و صفا و عشق و علاقه به مخاطبان را داشته باشد؛ ((عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ))^۱. این، خصوصیت آن مبلغ اول و داعی اول است که شما دنبالش حرکت می‌کنید. باید با مردم این‌گونه بود. با این منشأ باید با مردم حرف زد. وقتی که مبلغ با این احساس و با آن مایه فکری سخنش وارد میدان می‌شود، مثل مغناطیس دلها را جذب می‌کند، مثل قطرات آب زلال در سخت‌ترین سنگها هم اثر می‌گذارد و در زمین مناسب باروری می‌دهد؛ ((وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ))^۲. آنچه که شما از این زلال معنوی به سرزمین دل‌های مردم و ذهن‌های مردم سرازیر کنید، فوراً پرورش می‌یابد و رشد می‌کند، که نمونه‌های آن را در زندگی‌های خودمان مشاهده کردیم و يك نمونه اش همین انقلاب است. این انقلاب عظیم، مهم‌ترین رکن و عاملش همین تبلیغات بود؛ حال تحلیلگران مادّی هرطور می‌خواهند تبلیغ کنند، بکنند آنچه که ما دیدیم و حس کردیم، این است و هر هدف بزرگی هم با این تأمین خواهد شد.^۳

دعوت به عبودیت فردی و اجتماعی

* این تبلیغ دارای سه رکن اصلی است که من مختصراً عرض می‌کنم: يك رکن، منشأ این تبلیغ است؛ يك رکن، هدف این تبلیغ است؛ يك رکن، ابزار و وسایل و شیوه‌های این تبلیغ است. * هدف باید «صِرَاطُ اللَّهِ» باشد؛ ((صِرَاطُ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ))^۴، ((إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ))^۵ ((أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ))^۶. هدف تمام پیامبران، کشاندن مردم به صراط مستقیم است و صراط مستقیم هم یعنی عبودیت؛ ((وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ))^۷. باید مردم را به عبودیت الهی که همان صراط مستقیم است، سروق دهید. البته این عبودیت، در زمینه اخلاق، در زمینه عمل فردی و در زمینه عمل اجتماعی کاربرد دارد، که وقتی بحث عمل اجتماعی پیش آمد، آن وقت بحث‌های سیاسی، تحلیل‌های سیاسی - تبیین سیاسی - هم در حوزه کار شما قرار می‌گیرد.

* اشتباه کسانی که در گذشته مسائل سیاسی را از تبلیغ کنار می‌گذاشتند، در این بود که عبودیت را به منطقه فردی منحصر می‌کردند. آنها این‌جا را غلط می‌فهمیدند و غلط عمل می‌کردند. بله؛ هدف، کشاندن مردم به عبودیت است؛ منتها عبودیت منطقه وسیعی در زندگی انسان دارد و آن منطقه به عمل شخصی منحصر نیست. وقتی که عمل جامعه، عمل يك مجموعه عظیم انسانی و مردم يك کشور، عمل اقتصادی، عمل سیاسی و موضع‌گیری‌های سیاسی مشمول بحث عبودیت شد، آن وقت دعوت شما هم می‌تواند شامل این مسائل باشد و باید هم باشد؛ چاره‌ای ندارید.^۸

بیان عقاید محکم و زبان مناسب

* قرآن کریم با این عظمت، افکار الحادیه و مادّیه را در خودش نقل می‌کند؛ دشنام آنها را به پیامبر نقل می‌کند؛ ((وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ))^۹؛ ولی حالا کسی جرأت نمی‌کند بگوید که فلان کس به فلانی - که رئیس این تشکیلات است - چنین اهانتی کرده است ! اما قرآن با صراحت این را نقل می‌کند؛ چون به خودش معتقد و متکی است؛ ((لَا رَيْبَ فِيهِ))^{۱۰}؛ در آن هیچ شکی نیست. همه ما باید ((لَا رَيْبَ فِيهِ)) باشیم؛ عقاید ما باید ((لَا رَيْبَ فِيهِ)) و قرص و محکم و استوار باشد و آن را با زبان مناسب بیان کنیم؛ آن وقت خواهیم دید که «سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار». دیگر غصه نخورید؛ معجزه را به میدان بیاورید؛ سحر به خودی خود جمع خواهد شد و آن عصی و حبالشان را خواهد

۱. «[به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که] رنج‌های شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است.» توبه/28.
۲. «سرزمین پاکیزه (و شیرین)، گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید.» اعراف/58.
۳. بیانات مقام معظم رهبری > در دیدار جمعی از روحانیون، 1376/10/03.
۴. «راه خداوند عزیز و حمید» ابراهیم/1.
۵. «تو بر صراط مستقیم می‌زخرف/43».
۶. «به راه پروردگارت دعوت نما.» نحل/125.
۷. «و ایرکه مرا بپرسید که راه مستقیم این است.» یس/61.
۸. بیانات مقام معظم رهبری > در دیدار جمعی از روحانیون، 1376/10/03.
۹. «و گفت: این مرد یا ساحر است یا دیوانه.» ذاریات/39.
۱۰. «شک در آن راه ندارد.» بقره/2.

خورد و برد. مهم این است که ما این ید بیضا را از جَیْمان بیرون بیاوریم و نشان بدهیم؛ مهم این است که ما این عصای موسوی را بیندازیم؛^۱ این همان ابتکار را لازم دارد. تبلیغ - رساندن - مقدماتی دارد؛ باید محتوا محتوا را آماده کرد؛ ابزار را هم به تناسب انتخاب کرد و پشت سر این محتوا و ابزار، همت و شوق و اراده قوی بی هم قرار داد و با سعه صدر جلو رفت.^۲

وظیفه ائمه جمعه در حکومت اسلامی
* آیا ما می‌خواهیم که این دین، کلمه «لا اله الا الله» و نظام اسلامی، در دنیا مایه غبطه انسانها باشد یا نه؟ اگر نمی‌خواهیم، پس چرا مبلغیم؟ برویم مشغول بقالی و کاسبی بشویم! ما که لباس تبلیغ را به تنمان کرده‌ایم، هدفمان ((کَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا))^۳ است؛ یعنی می‌خواهیم کلمه خدا را برترین و بالاترین قرار بدهیم. در طول زندگی‌مان، این کار را از راه منبر و گفتن بلد بودیم و انجام دادیم. حالا هم امام جمعه هستیم و در نظام و حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی زندگی می‌کنیم که خود این به تنهایی، به قدر میلیونها بار گفتن و صدها سال تبلیغ در سطح بالا قیمت دارد؛ چون جمهوری اسلامی، عمل و تحقق خارجی است و تأثیرش قابل مقایسه با گفتن نیست. این، می‌تواند مبلغ اسلام باشد.
اگر می‌خواهیم که حکومت و نظام و جامعه اسلامی، برای ملت‌های مستضعف عالم، مایه غبطه و ((لَتَكُونُوا شُهَدَاء))^۴ و وسیله رغبت و تشویق و جذب باشد، باید مشکل را علاج کنیم و آن مقداری که در سطح ما و به عهده ماست، آن را انجام بدهیم. حالا به مسؤولیتهای دیگر و آن کس که دو یا سه مسؤولیت دارد، کاری ندارم؛ فعلاً امام جمعه - من حیث هو امام جمعه - را عرض می‌کنم.
در مورد امام جمعه، این کار در صورتی تحقق پیدا می‌کند که او خود را برای آن، علماً و عملاً با کفایت کند و آگاهیهای لازم را برای ایجاد و انتقال معرفت به مردم کسب کند و تقوا و ورع را رعایت نماید و به آنچه که می‌گوید، عمل کند. به همین خاطر است که کار آقایان، کار بسیار مهمی است.^۵

۱. طه 19 و 20 و 21 و 22.

۲. بیانات مقام معظم رهبری > در دیدار مسئولان سازمان تبلیغات اسلامی، 1370/12/05.

۳. «سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است.» توبه/40.

۴. «تا [بر مردم] گواه باشید.» بقره/143.

۵. بیانات مقام معظم رهبری > در دیدار ائمه جمعه سراسر کشور، 1369/03/07.

ضرورت حضور نمایندگان از کشورهای اسلامی در اداره حرمین حضرت آیت الله مکارم شیرازی با بیان اینکه در اداره حرم اهل بیت (علیهم السلام) باید نمایندگانی از تمام کشورهای اسلامی حضور داشته باشند، تصریح کردند: اگر چنین شود، قطعاً اتفاقاتی همچون تخریب قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) و سایر آثار اسلامی رخ نخواهد داد. معظم له با تأکید بر اینکه عالمان تکفیری و وهابی حتی به اندازه طلاب معمولی ما هم از قرآن و سنت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اطلاع ندارند، گفتند: علمای آنها آنچه در مورد شفاعت پیامبر اسلام در قرآن آمده را به زمان حیات ایشان مرتبط می‌دانند و می‌گویند آن موارد پس از رحلت پیامبر صدق نمی‌کند. ایشان با اشاره به اینکه همه مردم دنیا برای میراث فرهنگی خود ارزش قائل هستند، اظهار داشتند: وهابیت میراث فرهنگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ایشان را از بین بردند و آثار فراوانی از اصحاب پیامبر، بزرگان و دانشمندان اسلام را تخریب کردند که باید پاسخگویی این فجایع باشند، ابراز کردند: آثار اسلامی تنها متعلق به کسانی که در آن منطقه زندگی می‌کنند، نیست و متعلق به همه مسلمان است. از این رو هر اقدامی که می‌خواهد صورت بگیرد باید با مشورت همه علمای اسلام باشد. معظم له با بیان اینکه در اداره حرم اهل بیت (علیهم السلام) باید نمایندگانی از تمام کشورهای اسلامی حضور داشته باشند، اضافه کردند: اگر چنین شود قطعاً اتفاقاتی همچون تخریب قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) و سایر آثار اسلامی رخ خواهد داد.

حفظ تشیع در گرو نشر مسأله فرهنگی است آیت الله سبحانی با بیان این که به هر میزان درباره اهل بیت (علیهم السلام) کار فرهنگی صورت بگیرد باز هم کم است، گفتند: اگر می‌خواهیم تشیع در جهان پایه پای جامعه پیش برود، باید مسایل فرهنگی را پیش تر نشر داده و بیان کنیم.

ایشان با بیان این که وجود هفتاد هزار روایت از امام علی (علیه السلام) در موسوعة الاحادیث العلویه، نشان دهنده نامتناهی بودن شخصیت آن حضرت است، متذکر شدن: درباره اهل بیت (علیهم السلام) به هر میزان کار فرهنگی صورت بگیرد باز هم کم است. اگر می‌خواهیم که تشیع در جهان پایه پای جامعه پیش برود، باید مسایل فرهنگی را بیشتر نشر داده و بیان کنیم.

رئیس بنیاد بین المللی نهج البلاغه هم در این مراسم اظهار کرد: از 800 منبع شیعی در نگارش این مجموعه استفاده شده است. آیت الله سید جمال دین پرور افزود: موسوعة الاحادیث العلویه در 30 جلد حاصل 25 سال کار مداوم محققان و پژوهشگران حوزوی است. رئیس بنیاد بین المللی نهج البلاغه با بیان این که مجموعه های این چنینی نباید تنها در اختیار محققان و محصور در کتابخانه ها باشند، گفت: در حکومت اسلامی باید تمام امور بر اساس فرهنگ دینی و روایات ائمه اطهار (علیهم السلام) سامان دهی شوند.

معاون آموزش بنیاد بین المللی نهج البلاغه گفت: موسوعة الاحادیث العلویه در 30 جلد تدوین شده و دارای 16 هزار صفحه بوده و 70 هزار حدیث را گردآوری کرده است. حجة الاسلام والمسلمین محسن مهاجرنیا هم در مراسم رونمایی از کتاب «موسوعة الاحادیث العلویه» با بیان این که این موسوعة دارای 216 باب در موضوعات اخلاقی، فرهنگی و دینی است، گفت: سعی شده است مجموعه ای یک دست و منظم در مورد نهج البلاغه و حضرت علی (علیه السلام) در اختیار محققان و پژوهشگران قرار گیرد. حجة الاسلام والمسلمین مهاجرنیا با بیان این که این مرکز جزو 25 بنیادی است که شورای عالی حوزه های علمیه آن را راه اندازی کرده است، عنوان داشت: مرکز تخصصی نهج البلاغه واقع در تهران، امور پژوهشی درمورد این کتاب عظیم را انجام می‌دهد.

معاون آموزش بنیاد بین المللی نهج البلاغه از انتشار آثار متعددی در حوزه تخصصی این کتاب خبر داد و افزود: «موسوعة الاحادیث العلویه» قرار است در آینده به صورت نرم افزار در اختیار دانش پژوهان قرار گیرد.^۱ وظیفه طلاب در مقابله با انحرافات تاریخی

دبیر شورای عالی حوزه های علمیه، حضرت آیت الله رضا استادی در خصوص تحرک وهابیون تکفیری برای تخریب مقبره ملکوتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هشدار داد.

ایشان با اشاره به خطرات کنونی علیه اسلام، اظهار کرد: یکی از عوامل انحراف از راه رسول الله (صلی الله علیه و آله)، نقشه های دشمنان برای کنار نهادن شیعه برای اهداف گوناگونی همانند ریاست بوده است. تعصب نیز عامل دیگری برای انحراف اسلام ناب به شمار می‌رود.

ایشان همچنین با اشاره به وظیفه طلاب غیرایرانی جامعه المصطفی در قبال این انحرافات تاریخی، یادآوری نمود: طلاب جامعه المصطفی، تنها در سایه تعلیم و تهذیب مضعف می‌توانند در مقابل این موج انحراف تاریخی بایستند و اذهان مردم کشورهای گوناگون را روشن و جوسازی بیهایی که علیه اسلام ناب صورت می‌گیرد، را خنثی سازند.

۱. پایگاه اطلاع رسانی افق حوزه، شماره خبیه: ۲۳۵۷۶۷.

۲. پایگاه اطلاع رسانی هفته نامه افق حوزه.

وی اضافه نمود: اگر مطالب و مفاهیم پژوهش شده مستند را به مردم کشورهای گوناگون عرضه نمایم، به یقین در میان آنها نیز مورد پذیرش قرار خواهد گرفت، همانند کاری که علامه امینی در مورد واقعه غدیر انجام داد.^۱

کوتاهی در مسأله اقتصادی را نباید با کنترل جمعیت جبران کرد
آیت الله حسینی بوشهری مدیر حوزه های علمیه با اشاره به موضوع تولید نسل و تحدید نسل در سبک زندگی اسلامی اظهار داشت: یکی از مباحثی که در دهه 60 به شکل جدی در کشور مطرح شد و تعدادی از کارشناسان آن زمان ارقامی را گاهی به صورت نجومی در اختیار مسئولین قرار دادند، مسأله کنترل جمعیت بود که این مهم را با «شعار فرزند کمتر زندگی بهتر» عنوان کردند و وضعیت جامعه آن روز به گونه ای تبدیل شد که تولید نسل ضد ارزش و فرزند کمتر نشان متمدن بودن گردید.
ایشان در ادامه افزودند: تولید جمعیت نشانه اقتدار است به طوری که در دوران دفاع مقدس نیز بعد از امدادهای الهی آنچه توانست ما را موفق کند، اراده رزمندگان بود
ایشان انسجام خانواده و توسعه اقتصادی را از دیگر استدلالهای موافقان افزایش جمعیت عنوان کرد و ابراز داشت: در یک تحقیق اخیر که توسط کارشناسان این عرصه انجام شده اگر نرخ جمعیت به همین روال ادامه یابد تا 80 سال آینده جمعیت ایران به نصف تقلیل خواهد یافت که این هشدار جدی است
عضو مجلس خبرگان با بیان این مطلب که نباید کوتاهی در مسائل اقتصادی را با کنترل جمعیت جبران کنیم خاطر نشان ساخت: امروز اگر ما در عرصه مسائل اقتصادی و مدیریت کشوری نتوانسته ایم به خوبی برنامه ریزی کنیم، نباید این ضعفها را با کنترل جمعیت جبران کرد، بلکه با افزایش جمعیت و استفاده از منابع خدادادی سرمایه انسانی را شکوفا نمایم.^۲
حقوق کارمندان تنها مسائل مادی نیست

حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن نبوی، معاون تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه های علمیه با اشاره به نقش مدیریت اسلامی در گسترش عدالت، گفت: در عرصه دانش مدیریت، نظریه ها و تئوریهای مختلفی برای افزایش بهره‌وری و سودآوری یک سازمان وجود دارد، اما در مدیریت اسلامی به دنبال افزایش بهره‌وری با حفظ عدالت هستیم.

ایشان با اشاره به توصیه‌های حضرت علی(علیه السلام) به مالک اشتر در انتخاب کارگزاران، گفت: حضرت فرمودند: «ای مالک در امور کارگزاران دقت کن و بعد از آزمایش و امتحان، آنان را به کار بگیر نه از روی دوستی و ترجیح دادن افرادی بر دیگران بدون دلیل»؛ بنابراین بکارگیری افراد در پستها و مسئولیتها نباید به خاطر دوستی و رابطه باشد، بلکه شایسته سالاری یک اصل بسیار مهم است
ایشان با بیان این که در مدیریت اسلامی، حقوق کارمندان تنها در مسائل مادی خلاصه نمی شود، خاطر نشان کرد: بخش زیادی از این حقوق مربوط به بهره‌گیری از استعدادها خلاقیتها و توانمندیهای یک کارمند است؛ چرا که او حق دارد با توجه به لیافت و شایستگیهایش، در جایگاه های مناسب با توانمندیها به کار گرفته شود.

رونمایی از نرم افزار پاسخ 2

مراسم رونمایی از نرم افزار پاسخ 2 در نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم برگزار شد
مدیر حوزه‌های علمیه در این مراسم ابراز داشت باید: توجه داشت. سطح انتظارات و مطالبات قرآنی نسل جوان، جامعه علمی و دانشگاهی و همچنین قشر فرهیخته ما از حوزه بسیار فراتر از آن چیزی است که ما امروز به عنوان محصولات قرآنی در این نمایشگاه می‌بینیم، لذا نباید به وضع موجود بسنده کنیم
آیت الله حسینی بوشهری تأکید کرد: البته امروز در سطح حوزه‌های علمیه توانمندیها، ظرفیتها و قابلیت‌های بسیار فراوانی وجود دارد که اگر پژوهشگران مراکز پژوهشی حوزه بتوانند با حرکت منسجم اهدافی را برای خود ترسیم کنند تا آن چه را که می توانند به منصف ظهور برسانند، نه تنها ایران اسلامی بلکه جهان، از فضای قرآنی حوره متنعم خواهد شد.

وی همچنین از فعالیت‌های ارزشمند، خالصانه و بدون شائبه مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمیه قم در عرضه محصولات جدید این مرکز با عنوان نرم افزار پاسخ 2 تقدیر و تشکر کرد.
گفتنی است، نرم افزار پاسخ 2 ثمره 14 سال تلاش مستمر محققان و کارشناسان مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمیه قم می‌باشد که در آن به بیش از 13 هزار پرسش در زمینه‌های معارف قرآنی، کلامی، حدیث، دین‌پژوهی، اخلاق، ادیان و مذاهب، تاریخ و سیره، عرفان، فقه، تربیت و مشاوره، سیاست، حقوق و فلسفه احکام پرداخته شده است.^۳

۱. پایگاه اطلاع رسانی افق حوزه، شماره خبر: ۳۲۵۷۷۱.

۲. خبرگزاری حوزه، شماره خبر: ۳۲۵۹۴۲.

۳. پایگاه اطلاع رسانی حوزه، هفته نامه افق حوزه.

همراه با شاعران ولایی
گرد آورنده: احمد رضانی
ولادت امام رضا(علیه السلام)
باز هم در به در شب شدم ای نور
سلام

مجید تال
باز هم زائران نیستم از دور سلام

با زبانی که به ذکرت شده مأمور سلام

به سلیمان برسد از طرف مور سلام

کاش سمت حرمت باز شود پنجره ها

باز از دوریت افتاده به کارم گره ها

نقوشته ست گنجهکار نیاید به حرم

پس بیایید اگر خوب و اگر بد به حرم

برسد خواهش این ناله ممتد به حرم

زود ما را برسانید به مشهد ، به حرم

یاد دادید به ما رنج کشیدن زیباست

پس از این فاصله تا طوس دویدن
زیباست

پا برهنه شدن و جامه دریدن زیباست

بعد هم پای ضریح تو رسیدن زیباست

پیچش قافله ما که به سوی نور است

رگه ای در دل فیروزه نیشابور است

چه خبر در حرم ضامن آهو شده است؟

صحنها بیشتر از پیش چه خوشبو
شده است

طرف پنجره فولاد هیاهو شده است

باز یک چشمه از آن لطف و کرم رو
شده است

مادری گریه کنان ذکر رضا می گیرد

دست و پای فلجی باز شفا می گیرد

با شفا از تو ، چه زیبا شده بیمار شدن

به تو وابسته شدن با تو گرفتار شدن

کار من هست فقط گرمی بازار شدن

گر چه در باور من نیست خریدار شدن

یوسفم باش، بدون تو کجا برگردم؟

من برایت دو سه تا بیت کلاف آو ردم

تو خودت خواسته ای دار و ندارم باشی

کاش لطفی کنی و آخر کارم باشی

قول دادی به همه پس به خدا می آیی

هر که یک بار بیاید تو سه جا می آیی

میلااد حضرت معصومه(علیها السلام)
تو مسیحا زاده اما دختر موسی شدی

قاسم نعمتی

مریم قدیسه ی ذریه ی ط اها شدی

قبله ی عرشى ترین سجاده ی دنیا
شدی

یک نخی از چادرت مانند کعبه محترم

بوسه بر دست تو بر سادات واجب می
شود

چون ستون عصمت الله بنی الزهرا
شدی

در میان شوره زار قم، بهشتی ساختی

مثل کوثر آمدی جوشیدی و دریا شدی

جانماز غرق نورت گوشه عرش
خداست

در تقرب بر خدا بالاتر از بالا شدی

وحی نازل بر لبانت استناد هر حدیث
مثل بنت المصطفی صدیقه کبری
شدی

پیش پایت دیدنی باشد قیام موسوی
با جلال فاطمی خاتون بی همتا شدی
ناز چشمان تو و ذکر خداهای پدر
کو رسول الله بیند ثانی زهرا شدی
خواهر سلطان عالم ک ار سلطان می
بر حسین خانواده زینب کبری شدی
کند

آرامش جان رضا(علیه السلام)
خندهی معصوم تو آرامش جان رضا
قاسم نعمتی
بهترین تسکین قلبت صوت قرآن رضا

از همان اول دلت، گشته گرفتار رضا
بین صحن چشمهایت نقش رخسار
رضا

جنس بی قیمت که جایش در ح ریم یار
عشق تو باشد متاع ناب بازار رضا
نیست

یوسف بازار ما چون پرده بردارد ز رخ
عاشقی چون تو فقط باشد خریدار رضا

در تمام عرصه های بندگی پاک تو
همچنان آینه ای پیداست رفتار رضا

تا میان خطبه ها تفسیر قرآن می کنی
کاملا باشد کلامت عین گفتار رضا

آمدی تا پرچم معشوق بر شانه کشی
در حریم عاشقی باشی علمدار رضا

هرکه عمری خاک بوسی حریمت را
تا قیامت می شود محرم به اسرار رضا
کند

ای کریمه چاره ای کن لحظه جان دادم
دیده ام روشن شود هنگام دیدار رضا

روز محشر چون گنه گردد گریبان گیر
آبرو داری ب ود کار تو و کار رضا
من

نجوا با آستان قدسی قم
دلخوشم خاک حریم تو نشسته بر
قاسم نعمتی
خاکساری تو می گردد شفیع محشرم
سرم

تا که دل را آه سینه راهی قم می کند
بلنگاهی بر ضریحت دست و پا گم
می کند

آه چون از دل برآید کار آتش می کند
بی محابا رخره ای در جان هیزم می کند

آن ضریحی که بود گرم طوافش جبریل
حضرت حق قبله ی حاجات مردم
می کند

نیمه شبها در حرم تا صحن گردی می
ناگهان دل یاد قبله گاه هفتم می کند
کنم

لفظ خواهر گویا مانوس گشته با بلا
خون زینب در رگان تو تلاطم می کند

ای همه روح مطهر عید میلادت مبارک	عید میلادت مبارک
ای گل باغ پیمبر عید میلادت مبارک	ای پناه اهل محشر عید میلادت مبارک
دختر موسی ابن جعفر عید میلادت مبارک	ای رخت مرآت مادر عید میلادت مبارک
نام تو معصومه و عصمت، گلی از دامن تو	ای قم از خاکت معطر عید میلادت مبارک
پا به چشم قم نهادی قلب قم شد گلشن تو	ای سلام چارده معصوم بر جان و تن تو
دختر موسی ابن جعفر عید میلادت مبارک	بضعه موسایی و قم گشته طور ایمن تو
حور بر خاک قدوم زائرت صورت گذارد	یافت این خاک از تو زیور عید میلادت مبارک
دانش از گلدسته هایت بر سر فیضیه بارد	نور از هر سو به ایوان طلایت سجده آرد
دختر موسی ابن جعفر عید میلادت مبارک	جود با کل وجودش هر چه دارد از تو دارد
پاره تن بر رسول و احمد و حیدر تویی تو	علم را صحن تو سنگر عید میلادت مبارک
گر در جنت ز قم و می شود، آن در تویی تو	دخت و اخت و عمه سه حجت داور تویی تو
دختر موسی ابن جعفر عید میلادت مبارک	فلک استقلال ملک شیعه را لنگر تویی تو
تربت تو تربت گمگشته زهراست، آری	بضعه یاسین و کوثر عید میلادت مبارک
صورتت را صورت انسیه الحوراست، آری	قبه ات را اقتدار قبه الخضراست، آری
دختر موسی ابن جعفر عید میلادت مبارک	زائی تو زائر صدیقه کبراست، آری
	نخل «میثم» از تو پر بر عید میلادت مبارک

یوسف رحیمی	شهادت امام جواد(علیه السلام)
مردی که دردهای دلش بی حساب بود	لب تشنه بود ، تشنه یک جرعه آب بود
پروانه وار غرق تب و التهاب بود	پا می کشید گوشه حجره به روی خاک
حتی نفس نفس زدنش هم عذاب بود	از بس که شعله ور شده بود آتش دلش
فریاد استغاثا و بی جواب بود	در ازدحام هلهله های کنیزکان
رفع عطش اگر چه کما ل ثواب بود	یک جرعه آب نذر امامش کسی نکرد

آخر شبیه جد غریبش شهید شد	آری دعای خسته دلان مستجاب بود
غربت برای آل علی تازگی نداشت	در آن دیار کشتن مظلوم باب بود
تا سایه بان پیکر نورانیش شوند	بال کبوتران حرم را شتاب بود
اما فدای بی کفن دشت کربلا	آلاله‌ای که زخم تنش بی حساب بود
هم تیغ و نیزه خون تنش را مکیده بود	هم داغ‌دیده شرر آفتاب بود

بزرگداشت احمد بن موسی (علیه السلام) (شاهچراغ) به سرزمین ادب، بارش غزل شده ای
 نویی که هر نفس از عشق مشتعل شده‌ای
 ایمان دهقانیا

فقط نه شاه چراغی، که شاه شاهانی	کفیل روزی عشاق از ازل شده ای
تو پاسدار حریم ولایتی آقا	و چون عمویت ابالفضل بی بدل شده‌ای

به هر که سوی تو آمد چنان کرم کردی	که بین جمله کریمان، تو یک مثل شده‌ای
-----------------------------------	--------------------------------------

تمام خطه شیراز ماست یک حلقه	و تو نگین سلیمان بر این محل شده‌ای
عزای زینب کبری چه کرد با دل تو؟	که داغدار غم کربلا و تل شده ای

امام عصر(عج) بدون گریه، زمانه نمی شود سپری
 نوشته‌اند دلم را برای خون جگری
 علی اکبر لطیفیان

نیازمند تکامل، به گریه محتاج است	درخت آب ندیده نمی دهد ثمری
دو فیض، توشه راه سلوک عاشق هست:	توسل سحری و عن ایت سحری

هزار نافله خواندن چه فایده دارد	اگر نداشته باشد به عاشقان نظری؟
به هر دری که زدم باز پشت در ماندم	بس است در زدن من، بس است در به دری

برای بنده خریدن بیا سر بازار	چه خوب می شود این مرتبه مرا بخری
------------------------------	----------------------------------

بدون تو چه بلاها که بر سرم آمد	چه حاجت است به گفتن، خودت که با خبری
--------------------------------	--------------------------------------

همیشه خیر قنوت تو می رسد به همه	اگر چه نام مرا در نوافلت نبی
یگانه منتقم خون کربلا برگرد	قسم به عمه مظلومه ات بیا برگرد

مناجات
 غلامرضا سازگار

بر در غیر رفتی و دور ز آشنا شدی

دیده ز هم گشا ببین، خود به کجا رها
شدی

چرا گریختی ز من؟ چه شد که بی وفا
شدی؟

هر چه صدا زدم تو را باز ز من جدا
شدی

اسیر نفس گشتی و هواپی هوا
شدی

تو همه را ندیدی و غرق یم خطا
شدی

دمی به خود بیا ببین که غافل از خدا
شدی

خدای تو منم چرا بنده غیر ما شدی؟

دست بده به دست من از چه گریزپا
شدی؟

به سوی دوست کن سفر در به در
کجا شدی؟

عبد گناهکار من چرا ز من جدا شدی

قرار ما نبود این، مرا رها کنی چنین

بنده بی وفای من، عبد گریزپای من

هر چه گناه کرده ای عفو نمودم از کرم

حاصل خویش سوختی وصل مرا
فروختی

من همه هستِ خویش را بهر تو خلق
کرده ام

خداست یار و یاورت چگونه نیست
باورت

رشته وصل ما و تو پاره نمی شود بیا

مرا بس است آه تو گذشتم از گناه تو

خداست با تو «میثما» تو نیز باش با خدا

پرسشنامه مجله مبلغان

قابل توجه مجموعه های فرهنگی و تبلیغی

بسیاری از مجموعه های فرهنگی و تبلیغی به صورت انبوه مجله مبلغان را خریداری کرده و در اختیار مبلغان محترم تحت پوشش خود قرار می دهند. از آنجا که بسیاری از این مجموعه ها مایل به برگزاری آزمون از محتوای نشریه برای نیروهای خود بوده و بعضی نیز به ابتکار خود اقداماتی را انجام داده اند؛ بر آن شدیم تا جهت یاری رساندن به مدیران محترم، سؤالاتی را طراحی کرده و در اختیار آنان قرار دهیم. مدیران محترم مجموعه های فرهنگی و تبلیغی می توانند از طریق بخشنامه از نیروهای خود بخواهند تا پاسخ سؤالات را برای آنها فرستاده و در صورت امکان برای تشویق و ارتقاء علمی مبلغان محترم، هدایایی را برای این امر در نظر گیرند. پیشنهادات خوانندگان و مدیران عزیز را برای کاربردی تر شدن سؤالات، با آغوش باز می پذیریم.

پرسشها

1. آیه شریفه ((وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ)) در رد کدام تهمت به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نازل شده است؟
 - الف. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) جادوگر است و قرآن جادوی اوست.
 - ب. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) سراینده و شاعر است.
 - ج. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از کسانی است که آموزش می بیند.
2. آیه شریفه ((وَ مَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ)) به ... اشاره می کند.
 - الف. دنوایهای الهی از رسول اعظم(صلی الله علیه و آله)
 - ب. قاطعیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در مواجهه با مخالفان
 - ج. خبر غیبی از پیروزیهای پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)
 3. از نظر صاحب کتاب «اخلاق در قرآن» راه تحصیل محبت چیست؟
 - الف. تفکر، تعقل و اندیشه کردن در امور دینی و دنیوی
 - ب. اندیشیدن درباره نعمتها، لطفها و توجهاتی است که خداوند به انسان مبذول داشته است
 - ج. تلاش و کوشش در جهت تحصیل فضائل و دوری کردن از ردائل اخلاقی.
 4. جمله زیر از کیست؟
«حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) حضرت ولیة الله تعالی و صفیه خاتون خلق جهان و ناموس خداوند عالمیان، عابده زاهده متقیة عازمه - کامله مستوره مخدرة معصومه، فاطمه دختر حضرت موسی بن جعفر کاظم(علیه السلام) را مقامی و منزلتی متعالی و شأنی رفیع و مکانی عظیم است که خداوند عطایش فرموده است.»
 - الف. سپهر کاشانی، صاحب کتاب «ناسخ التواریخ»
 - ب. شیخ عباس قمی، صاحب کتاب «منتهی الآمال»
 - ج. محدث قمی، صاحب کتاب «سفینه البحار»
 5. پس از غرق شدن فرعونیان در نیل، و نجات بنی اسرائیل، خدا به حضرت موسی(علیه السلام) دستور داد تا ...
 - الف. قوم خود را به سرزمین «من و سلوی» ببرد و منتظر دستورات الهی باشد
 - ب. قوم خود را توصیه کند به تغییر شیوه فعلی خود(سؤالات بنی اسرائیلی).
 - ج. به وعده گاه بیاید و در پایین کوه (طور) سی روز روزه بگیرد.
 6. مهم ترین عامل گمراهی بنی اسرائیل بود.
 - الف. جهل و نادانی
 - ب. لجاجت و اصرار
 - ج. جهل مرکب
 7. مگر حضرت هارون(علیه السلام) پیامبر نبود، پس چگونه حضرت موسی(علیه السلام) او را به جانشینی خود و رهبری و امامت بنی اسرائیل منصوب کرد؟
 - الف. مقام امامت، مقامی برتر از مقام نبوت است.
 - ب. هارون(علیه السلام) پیامبر بود؛ ولی عهده دار مقام امامت و رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود
 - ج. مورد الف و ب
 8. جمله زیر از کیست و در وصف چه کسی آمده است.
«او اول فردی است که بر بام خانه من اذان می گوید و تنها را می شکند و آنها را رو بر زمین می اندازد و کلمه توحید را برافراشته می کند.»
 - الف. خداوند متعال - در وصف پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)
 - ب. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) - در وصف امام علی(علیه السلام)
 - ج. خداوند متعال - در وصف امام علی(علیه السلام)

9. چه کسی در عزای وفات حضرت فاطمه بنت اسد(علیها السلام) فرمود: فرمود: «الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي؟»
- الف. حضرت علی(علیه السلام)
 ب. پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله)
 ج. حضرت فاطمه(علیها السلام)
10. خداوند متعال در قرآن کریم پیرامون حضرت ادریس (علیه السلام) می فرماید: ((وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِذْ كَانَ... نَبِيًّا))؛
- الف. صَدِيقًا
 ب. رَسُوْلًا
 ج. حَبِيْبًا
11. کدام پیامبر از پیامبران الهی، پس از حضرت آدم(علیه السلام) با قلم، خط نوشت؟
- الف. حضرت یونس(علیه السلام)
 ب. حضرت ادریس(علیه السلام)
 ج. حضرت صالح(علیه السلام)
12. از جمله آثار دعا بر روح و روان انسان عبارتست از:
- الف. رستگاری و سعادت، کاهش دهنده اضطراب و استرس و تضمین رهایی از آتش
 ب. چراغ تاریکیها، راه مبارزه با شیطان و ایجاد محبت در دلهاى مؤمنین
 ج. ایجاد خودباوری، تقرب به خداوند متعال و برگرداندن قضای حتمی
13. روایت امام علی(علیه السلام) که می فرماید: «يَا صَاحِبَ الدُّعَاءِ لَا تَسْأَلْ مَا لَا يَكُونُ وَلَا يَجِلُّ» اشاره به کدامیک از شرایط استجاب دعا دارد؟
- الف. کسب حلال
 ب. خواسته های منطقی
 ج. عمل به وظایف شرعی
14. آیه شریفه ((بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)) اشاره به کدامیک از آثار نیکی به پدر و مادر دارد؟
- الف. تیکه گاه مطمئن
 ب. راحتی در حال مرگ
 ج. توفیقات معنوی
15. این روایت از کیست؟
- «سَلِّمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ لَا تُسَلِّمُوا عَلَى أَكْلِ الْبَنِّجِ»
- الف. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)
 ب. حضرت علی(علیه السلام)
 ج. امام صادق(علیه السلام)

پاسخنامه مجله مبلغان شماره 169

15	14	13	12	11	10	9	8	7	6	5	4	3	2	1	
															الف
															ب
															ج

نام: نام خانوادگی: کد یا شماره پرونده:

آدرس:

.....

.....

.....

.....

شد:

